

# سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

# سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثنین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہردرلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛  
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندھار، غزنی، وردک، میدان و کابل براي حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛  
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.  
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ  
در جوزجان : شیرغان ، بندر سرپل .  
در کندھار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)  
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۷۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

# هرات کاروان ترانسپورت

## نیازمند

### سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و شستنیاید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلاک ۱۳۷ متصرفتک دوستی  
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

# آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد  
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

## گفرتی سنبل

### بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش  
شده انتقال دهید  
ادرس را به خاطر بسپارید:  
گل فروش سنبل، زغزونه میدان، کوجه گلفروش

## قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز  
مجلات و سایر جراید گسترده را به  
دسترس شما قرار میدهد  
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد  
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها  
به نازلترین قیمت تقدیم  
میدارد  
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبيب  
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز  
دایر و شاگردان مکتب، کارت  
ها و اسناد را توسط ماشین پرس  
پزشک بنساید، همچنان انواع  
مجلات و جراید روز را بدسترس  
مشتریان محترم قرار میدهد  
ادرس: جنوب تانک تیل مروس  
میدان

## HOSTESS

## هوس تیس

اگر میخواهید موهایتان همیشه پاک بوده و از  
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید  
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.  
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما  
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

### استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹  
رکاب ۲۳۶۲۹

## قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروش ذبیح الله  
قرطاسیه شاگردان مکتب را به  
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان  
هر نوع کت های هنرمندان  
داخلی و خارجی را از قرطاسیه  
فروش ذبیح الله بدست آورد  
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل  
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۲

قرطاسیه فروش سید احمد شاه  
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع  
کتاب و کتابچه، انواع قلم های  
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس  
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت  
های مناسب و ضمانت بخش  
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶  
ادرس: منزل اول فرهنگساز  
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید  
انواع قرطاسیه مورد نیاز  
مجلات و جراید را برای ضرورت  
مندان تهیه و تقدیم میدارد  
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش  
مجلات: سباون - جوانان  
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب  
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عومس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه  
عرضه میدارد  
ادرس: چوک شهرکدز

## قرطاسیه فروش سید تقی میر

وحید الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پوش میکند، همچنان قرطاسیه  
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد  
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

## وحید الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید  
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای  
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو  
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

## زیتون

تصحیح ضروری:  
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود  
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود



# با مردم خانواده ها



و آتیه های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاوون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیاتی های معین وجود دارد.

از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاوون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاوون یکبار دیگر کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاسی گزارری مینماید.

سیاوون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاری و علاقه مند ان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوشیاری کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاوون چمدن کابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلمان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبیی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنر و ادبی مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور- نالیستان همکاری ما اند بسیاری خواننده هاگان ما خاوری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده هاگان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاوون را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته دگاری دوستداران و خواننده هاگان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متاسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده هاگان فرستاده شده هرچند عده ای گله های نشر دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاوون برای خواننده هاگان افتخانی در دایره ای مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاوون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاوون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم به خواننده هاگان خود گزارش بدیم، سیاوون در دوسال

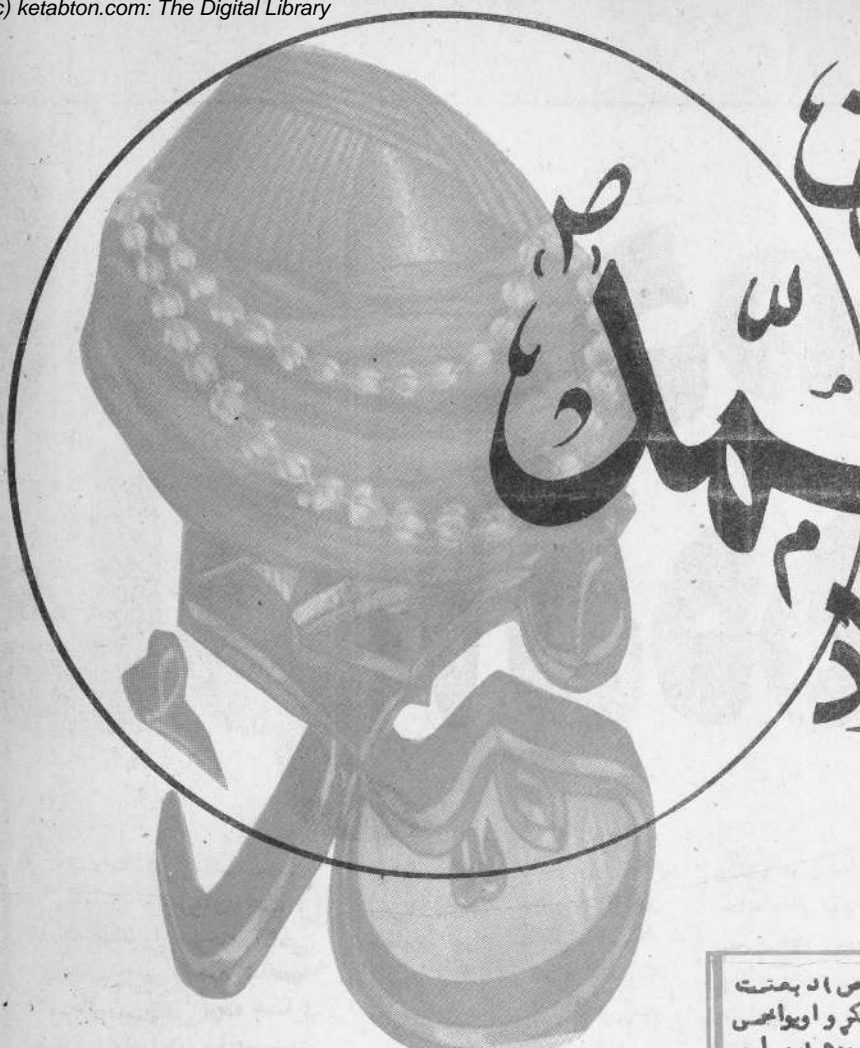


سیاوون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاوون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعدا د گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده هاگان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده هاگان از صدها به هزارها افزایش یافت. ونگانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده هاگان میباشد.

سیاوون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری مجله ای که در آدرش همه هاگان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده هاگان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر- خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از- کار سیاوون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط قابل استهزا بود و بی- برخی ها سعی کردند کمبود هاو کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاوون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این

# محضرته محمد اکبر نیکمرغه میلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي  
چه د حضرت رسول کريم (ص) د  
میلاد کي ميلاد يادگار هر کال به د پير  
د زينت او برتښن صورت لمانځل  
کښي پخوله دي په پورته د انوسون  
په بله کومه خبره وي چه دغه  
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس  
پواصي د برتونو په خرافاتو پيد  
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-  
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو  
په درولو ياد علماء په تقريرونو  
لمانځل کښي پي لي د دي چه  
د رسول (ص) د تعليماتو په سوه  
پروکي رڼا اوږانگه زموږ  
د زړونو توټم ته ورسږي او يا  
زموږ د نفسانيت په زنجيرونوکس  
راټکيل شوي روح ته په خپلواکه  
سره د يو پلا آزادي ساخستلو  
نصيه په برخه شي .

د هغی خوشحالی ښکاره کول  
چه په هغی کي د روح سکون  
له وي هغه خو هغه بي مفهومي  
او بي معنی اشعار او سله ريدي  
چه په هغسوکي د ژوندانه وينه  
او هغی نښي نښاني نه ليدل  
کښي هغه خبري او تقريرونه  
چه د زړه له تل نه راونه ونيان په  
زړونو او روح کي تاثيرونه کړي  
هغه ټول بي معنی اوس اشهره  
تعليمي نظامي او خبري دي .  
د ميلاد نښي (ص) د جشن ل  
لمانځلو څخه تر هغه وخته پوري  
فايده لاس ته نشي راتلاي ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت  
په مقصد معان يوه نکر و او پواصي  
د بعثت د مقصد په پوهيدو او  
خبريدو هم څه فايد لاس ته  
نشي راتلاي، ترڅو چه دغه خبري  
تش تليخ او په منلو وساتلو پوري  
تړلي وي او زموږ د تکلا ر پي-  
رهنا ونه گزول شي .  
حضرت رسالت (ص) په پير و  
واضحو الفاظوکي د خپل بعثت  
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم  
ورکول بيان کړي . باک قرآن رسول  
کريم د (خلق عظيم) په لقب  
سره ياد کړي او د رسول کريم (ص)  
قول يي . تاسه ايمده کړيدي .  
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو  
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه  
ده . د رسول (ص) سنت د دي د  
پيغمبر (ص) په علم او وحد (ص) په  
قول او فعل وينا او کولوکي هغی فرق  
نه وي او دغه د انبياو د عصمت  
معنی او مفهوم دي او مومن هم  
هغه دي چه د رسول (ص) پيروي  
کوي معنی په اصول او کولوکي پي  
کم توپير او بيلوالي نه ټلوي .  
چيري چه توپير او بيلوالي پيدا  
شي هلته ايمان په نفاق اسلام  
په گڼو حق په باطل اولم په  
جهل تبد پليسي .

عالم هغه ندي چه ټپه تقريرونه  
کوي، عالم هغه دي چه د هغه  
عمل د حسنه او ښولو و اخلاقو  
معياري گزوي، مومن هغه ندي چه  
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان  
اوپيان کوي بلکه مومن هغه دي  
چه د هغه علم د هغه په وينوکس  
داسي گڼل شي او د وران وکسري  
چه د هغه د علم په خلاف د بدل  
هېڅ عمل د مينځ ته راتللو امکان  
موجود نه وي .  
که چيري زموږ په زړونوکي د  
ايمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نشو  
موږ بايد د خپل نفس په مقابل  
کي خپل د رڼغ غوره کړو او وگورو  
چه موږ خپل ژوي والي ختم -  
الرسول سره ساتلي شو او که  
خړنگه ؟ که چيري موږ کي پسه  
رښتيا سره لږ څه اخلاص او مينه  
پاتي وي نو موږ بايد دي تسه  
بحير شو چه موږ دغه څه د پاسه  
پو زواو خلور سوو کولوکي د رسول  
کريم (ص) تعليمات ترڅه  
ند اړي مسخ کړي او د حق لسه  
لپاري څومره لږي شوي يو .  
مذ هب په تشواو بي عمله نمرود

تقريرونو، مشاعرو او شعرونو  
با ندي ژوندي نشي پاتي کيد ي  
سيا سي شعرونه پواصي لسه  
سيا ست سره ښه ښکار نشي .  
مذ هب کي له علم سره ژوند پيدا  
کښي د نفس له تزکي شپه پسه  
ژوندانه کي نوي هيلې پيدا کښي  
حقيقي مينی او انسانيت څخه د  
انسانی صفاتو نښي ژوند مينځ  
ته راغی .  
که چيري موږ په صاد قانه صورت  
د رسول کريم (ص) د بعثت يادگار  
لمانځل غواړو نو موږ بايد په دي  
معان پوه کړو چه د رسول (ص) د  
بعثت څخه مقصد څه شي دي  
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو  
معياري څه او زموږ د زمانی مسايل  
څه شي دي او د هغود حل کيدو  
په لار کي هغه خړنگه گټور ثابتي  
خړنگه چه د رڼغ او ناروغتيا  
علاج يي د صحيح تشخيص کيدو  
څخه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه  
شان ترڅو چه موږ د خپلو

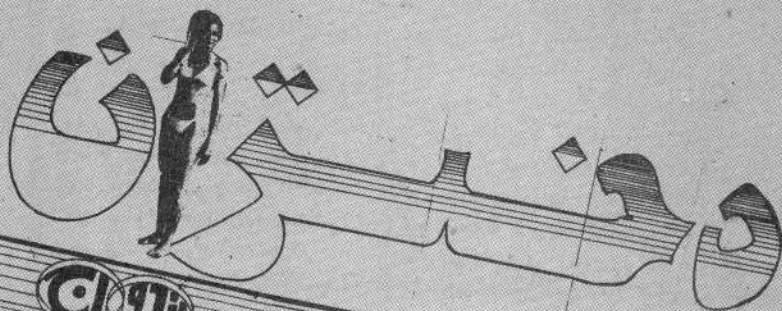
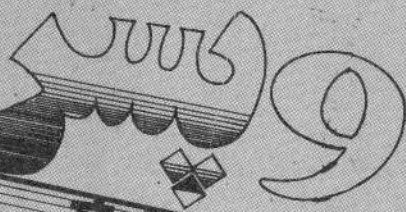
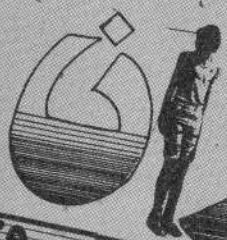
د کائناتو پرتولو لند او وچو یو  
 شان نازل شوي چه هغه انسان  
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې  
 لمس دعوت ورکوي چه هغه د  
 خدای د عدل او حکمت یې ساري  
 خزانه ده. همدغه شان خدای  
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د  
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند و وړ  
 به برخه کړي، ترخوچه هغه د علم  
 د بحر دین سر او سامانه ساحل له  
 لید و نه ونه پارسی - رښتینی علم  
 د دین علم دي او نور ټول علوم  
 د هغه خانگی دي او ټول علوم  
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام  
 کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل  
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي. کوم  
 وخت چه د هغه رابطه له دین  
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیږله  
 دي چه هغه ګټور نشي پاتې کېدي  
 د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي  
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب  
 څخه بیلېږي دغه وخت کې هغه  
 د ځلکې د غلطولو اوس لاري کولو  
 لپاره پکار لویږي. همدغه شان  
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب  
 څخه بیل شي، دغه وخت د ظلم  
 وژني، تباهي او بدي سامان  
 برابروي، کوم وخت چه سیاست له  
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت  
 کې څخه د عدل مساوات او  
 انسانیت د وژني موجب ګرزي او  
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه  
 له مذ هب څخه فاصله نیسي نو  
 دغه وخت کې هغه د بصیرت او  
 سمی لیدني په ځای انسان په  
 هغو توپیرونو سر ګرد اوزي چه  
 له هغو څخه بېرته د صحیح او  
 سلامت راتولوا مکان هیڅ نه لیدل  
 کېږي بېرته دي حساب یواځې -  
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې  
 څخه مطلب ندي، بلکه ایمان هغه  
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی  
 ته رسېږي چه هغه د علم له ګداز  
 څخه راوړي، ټوله همدې کبله  
 اسلام یواځې د عقایدوله مجمو  
 هی څخه مطلب ندي بلکه هغه د  
 علومو سرچینه ده او د علم څخه  
 مطلب نه شحرت دي اونه اقتدار  
 اونه دولت اود ارایي، بلکه له علم  
 څخه مطلب عمل دي. دحسنة  
 الخلاقو څخه مراد اومطلب هغه عمل  
 دي چه په رښتینی علم باندې بنا  
 او شروع شوي وي. علم یون هغی  
 عمل دي او عمل یو جسمانی فعل  
 پاتې به (۱۰۰) مخ کې

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه  
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -  
 ستی تعلم هم ورکه څیري خدای  
 تعالیٰ (ج) منی، نولمري بتان  
 ما څکړي، هغه د هغی بت وي او که  
 مان وي. د هغه لمري جزو لاله  
 تنقیدي او د هغه برخه یسی  
 تعمیری دي غیرله الله مه منی او  
 بالله منی کوم وخت چه خلکو  
 خدای ومانه هغوي وویل چه  
 خدای عادل دي د الهی عدل  
 عقیده یواځې عقیده د عقیدې  
 لپاره نده. بلکه د علم اثبات  
 او تکمیل د تاد و پوره لید دي  
 لپاره چه هغه انسان د عدل او  
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره  
 تیاروي چه هغه د کائناتو نظام  
 کې پته دي او ترخوچه هغه د علم  
 یقین ترمنزل پورې ونه رسېږي  
 ترهغه وخته پورې الله تعالیٰ  
 باندې ایمان د هغه د یقین  
 منزل کې پاتې کېږي پرایمان باندې  
 د یقین اویا ورکولو اهمیت دادي  
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله  
 هغه د بل هیڅ نظام باندې کېدي  
 نشي دلته یقین په شک تېد بیل  
 شو، هلته په ثبات کې ترزل مینځ  
 ته راځي. منافقینو سره له هرڅه  
 تر څه دغه وټو هغوي ته شک  
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی  
 عدل څخه له انکار څیره محانته  
 غوره کړم وروسته له هغه پرابیلو  
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار  
 وار راځي او پسرله هغه د جبر  
 عقیده منیځ ته راغله. نفاق په  
 اسلام کې محکمه بڼه کارا وځر -  
 ا ب عمل دي چه هغه مسلمانان  
 له سمی لاری کړي اوله اسلام  
 عمل نه ګر حواته نژدې کوي منا -  
 فق له کار نه محکمه بد دي چه  
 همدغه اسلام د دعوت اریبه نامه  
 سره د مذ هب بد نامی سبب  
 ګرزي، اسلامی عقاید، هیکلکه د  
 جهل اوتوهم پرستی اوما فوق -  
 الفطرت حواته د ایمان راور لیسو  
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د  
 اواساس دي او د حیات اوزو -  
 ندانه مقصد تعیینوي. او همدغه  
 شان اسلام د خدای د عقیدې د  
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي  
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو  
 دعوت اویلنه ورکوي - قرآن محکمه

تعالیٰ چه تصویریه د پرومذ افسوس  
 او قومونوکی دغه شان روانی  
 خود هغوي د خدای چه تصور  
 د هغو د نفسانیت پیدا وړ دي او  
 همداشان یواځې د هغوي چه  
 نفسانیت د تمکین نرجه اوسبب  
 ګریدلی شي.  
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ  
 چه کوم تصویر وړاندې کړي هغه  
 د هغوي له بعثت سره پوره  
 سازګار دي یعنی هغوي حیوا -  
 نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو  
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو  
 حواته بیایي. زموږ به د ورکسی  
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو  
 تینو درجوه چه رسیدلی که  
 د هغو جایزه واخستلی شي نو د  
 اسلامی تعلیماتو حقایق هغه  
 شان واضح اوتنکاره کړي چه  
 پخوا له هغه هیکلکه شوي نه و.  
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو  
 سرچینه یې عقیده د توپ د پاره یې  
 عقیده د توپ معنی په کائناتو کې د  
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار  
 دي. کوم وخت چه انسان د قدرت  
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د  
 علم بنیاد مترزل کېږي، کوم وخت  
 چه د حکمت له نظام څخه انکار  
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه  
 د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي  
 کوم وخت چه چیري اصول نه وي  
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه  
 نه وي او د اواضح خبره ده چه  
 هغه عمای کې چه یقیني او د -  
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -  
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي.  
 که چیري له ژوندانه څخه د -  
 حکمت کوم اصول نه وي او د عدل  
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه  
 یې د ناامیدي، حیوانیت،  
 نفسانیت، شخړ او جګړ وبل څه  
 پاتې کېږي. هغه د افراد ولسه  
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه  
 فلسفه جوړیدلی شي اونه کومه  
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو  
 باندې هرڅه حسابیدي او وچو -  
 یدي شي، په همدې سبب رسول  
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص  
 ونکړ وپرهغو پورې د هغو علاج  
 هم ممکن ندي - د هغه ریښو  
 علاج د پرینه اوزکېدې شي چي  
 د خپل رنج د حال او احوال  
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو  
 علاج هیکلکه کیدي نشي چه د  
 خپل رنج او درد څخه منکر اود  
 صحت مندیدي هواکوي. د پاکتر  
 تشخیص په حقیقت کې د سر څو  
 معلومید لږ دي، ټوله داسی حال  
 کې چه جسمی ریښو علاج یې له  
 تشخیص څخه امکان لري نو  
 همدغه شان د روحانی امر او  
 علاج یې له تشخیص اومعلومید و  
 څخه څرنگه ممکن کیدي شي ټوله  
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په  
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -  
 هغه د علاج د لار وچارو لټولو په  
 کار کې رشتیا اقدام کول یو لوي  
 او ضروري کار دي، ځکه زموږ  
 د انلی او اوسنی درې د ري  
 او پرخانی زموږ له یې علمس  
 نه هغی جمود او اخلاقی ضعف -  
 څخه سرچینه نیسي او ښ سبا موږ  
 په هغی کې داسی راکړ شوي یو  
 چه پخوا له دي هیکلکه داسی  
 شوي نه و. که چیري د رسول کریم  
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو  
 تعلم ورکول دي نو دغه مقصد  
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیې  
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر  
 او تشریح ورکولو څخه کار واخستل  
 شي او که چیري موږ داسی وکړو  
 نو د عقاید او د دین په اصولو کې  
 په داسی شي پاتې نشي چه موږ  
 پري پوه نشو.  
 د مذ هب اساس د اللہ پر تصور  
 باندې دي اوزموږ د دین  
 خصوصیت دادي چه د اللہ چه  
 تصور په هغه شان سره کووچه  
 زموږ د علمس اواصلی ژوند باندې  
 معین او ثابت شي اود نقد حقیق  
 او باطل معیار دي. د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی



یگانه آرزوی اینست که درفاکو-  
لته طب تحصیلاتم رابه پایان  
برسانم ومنحیت بک داکترخوب  
جهت بهبود وضع صحتی مردم  
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی  
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک  
دخترانفان باسر بلندی وانتخار  
زنده گی کم از دخترانیکه  
بجووده های که شایسته بک دختر  
انفان نیستند هستند بدم  
میاید.

# دوروی بدم می‌آید

ماید و رابع بکافر کارمنده  
پوهنتون کابل:



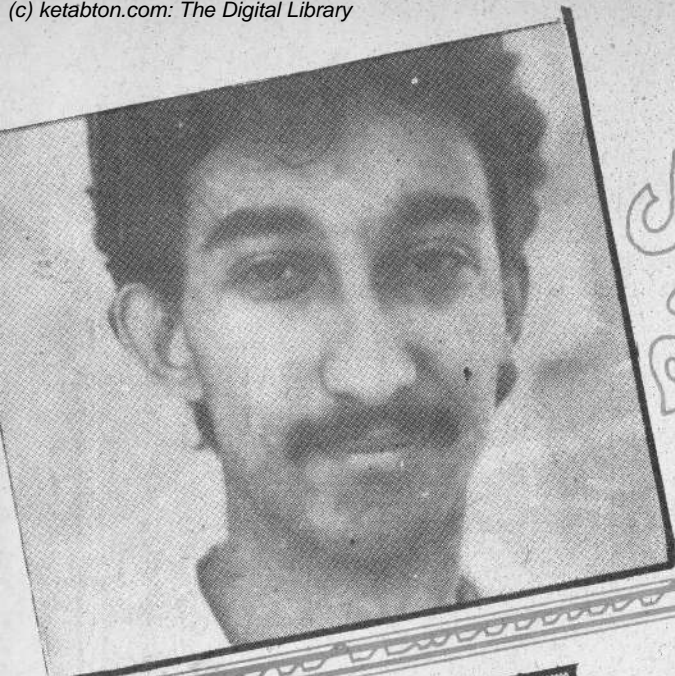
## کرد به مردم باید خدمت



ازخارج میاید وخسته میاید  
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان  
خستگی شان رازا بر باد بیرونند.  
در اخیر باید اضافه نمایم که  
از واسطه سخت بیزام وسجاری  
از مسافرین دوری آن اند تا  
واسطه بی نمایند که اموال مان  
بدون چک از پیش ما تهر شود  
آن ها باید این قدر بد اند که  
چک نمودن وظیفه ما است.

زرتکار احمد زی کارمند گسرك  
میدان هوایی کابل:  
وظیفه لم رابع علاقه مندی پیش  
سپید گوشش می نمایم تا مسافرین  
از من راضی باشند، از کسانیکه در  
وقت چک بکهای شان خالص  
می نمایند خوشم نی آید آن ها  
باید بدانند که چک نمودن بکها  
وظیفه ما است و مادر مقابل  
مسئولیت دارم.  
همیش کوشیده ام مسافریکه





# اول باید تحصیل

## راهنما کرد

کردم .  
 از محصلینی که وقت شان رابه  
 خوش گذرانی ویی اعتنا بفرمایید  
 به د روس میگذارند بدم میباید  
 همچنان از آن ها خواهشمندم  
 تا برای آموختن بروند نه برای  
 تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم  
 رشته رادیوتخنیک شهروینیسز  
 اتحاد شوروی .  
 آرزو دارم که رشته انتخاب  
 شده لم رابه پایان برسانم چراکه  
 از دوران مکتب علاتمند به همین  
 رشته بوده ام و امید وار روزی -  
 پیروز مندانه به وطن خد ساز



# خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم  
 همیشه در کارهام مدد و رهنمای  
 خوب باشند از دوستی ظاهری  
 بعضی ها خوشم نیاید و بعضی  
 از آن هامتفهم زیوانها ظاهر  
 و باطن شان یکی نیست ، یگانه  
 آرزوم خدمت به هموطنان  
 رنجده ام است .

نوربها احمدی - محصل فرهنگیه  
 روزنامه :  
 میخواهم از ناکولته اول نصر  
 فارغ شم به حیت یک روزنامهست  
 خوب برای هموطنانم کار نموده  
 درد و اندوه آنان را مرهم گذار  
 باشم .  
 خوش دارم که دوستان خوبی

# دین و وطن را ادایم کنم

احمد ولی احمدی محصل  
 افغانی در تاشکند :  
 میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده  
 با موفقیت به وطن خویش بازگردم  
 و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای  
 هموطنان رنجده شویم .  
 چراکه وطن نهنزایای ما دین  
 بزرگ دارد .

ملاقاته دان مادر را همیشه از  
 خود راضی نگه دارم چراکه مادر  
 امید زنده گی هر فرزندان است  
 و بالایی مرزنده خود حق بزرگ -  
 دارد .



# میلودی زنده گی من

شکیبا قادری فارغ التحصیل  
 لسه عالی آینه فدوی :  
 مدد و فیشن را خیلی دوست  
 دارم و میلودی زنده گیم است  
 و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتنی  
 بوده است . همیشه برای پسران  
 و دختران سلطه مود و فیشن را  
 میخواهم و همچنان به نظر من  
 مود و فیشن کردن امر دل است ،  
 من مود و فیشن را بی اند ازه دوست  
 میدارم .





# وحدی امید: از موهبت سیبغی فلکلور

## خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من  
مواد  
مکمل  
برای  
یک  
کنسرت  
تلویزیونی  
دارم

و یک‌کده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر مینمایند. یکی از دوستانم سال پسا و تبصره «کوتنده» امرا در مسوود وحدی امید نوشت و در مسوود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش انرا چاپ رسانند. امین آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدی امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. بخصوص نبودن وحدی به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای وحدی امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروههای هنری شوروی از آواز خوانی وحدی امید در میانشان به خود میبالیدند اورا در اینجا در صفحه اول یک نشریه داشت. اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نتها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه های رادئویی و دیدن برنامه های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهگاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی نمیکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوسزه آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه هاراد نیال میکنند، عده بی هم بی تفاوت و شینم میدهند، عده بی باخشو- نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبشخند و تمسخر بعضی هنران سنیها معانی میدهدند، عده بی هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه میبرند.

# دستور و شهر خودی

ري چی موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کې گورو په حقيقت کې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسکوب د دوي د ليد لو وړ لري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چې وکړای شو هغوي يو يو وشميرو . ولي په د وړيېن سيمال تلسکوب شته دي چې له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانسو سره د ستونزمنو اوکړ کيچنوسايلسو په حل کې اغيزمنه مرسته کوي . نن ورځ پوهان اټکل کوي چې د سل ميليونو شاوخواکي ستوري يوازي

کله چې د شپې هواينه او آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان کې گورو . داسې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټنونوکې د آسمان معنی برخې پسي له ستورو دي . د اکا په دې دليل دي چې موز يوازي هغه ستوري ليدل شوې دي چې د يوه او په عين حال کې نژدې وي . په هغه صورت کې چې کله له تلسکوب څخه آسمان ته وگورو بې شميره ستوري به ووينو چې په بې وسيلس د هغوي د ليد وړ نه لرو . همدارنگه د تلسکوب په واسطه کولای شو ووينو چې هغه رونا نه ستو .

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چې په حتمه ، سپوږمې اولمې پوري اړه لري . دغه ډله د ککشا په نوم ياد يږي او د ککشانو شمير په نر ۶۰۰ کې لږ نه دي . په لوي تلسکوپونو او د شميرنې په ماشينونوکې چې په محانگې توگه د ستورو د شميرنې له پاره دي په هغو کې د ککشان شمير يو ميليون ته رسېږي . په پام کې ولري چې هر ککشان هم د سل ميليونو په شاوخواکي ستوري لري . نويه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وپاړو او وشميرو او چې سل ميليونه ستوري په يو بيليون ککشانوکې ضرب کړو .

# ډله ييزه پېژندنه

# سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروا و نامتوان خورگراو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې د رنواوي کوي .

دغه ستروا خورگه په ۱۴۸۳ اکسي ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لرغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده . رافائل په باپ د وچ ټول اولسم د مريمې تصوير .

# میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروا و نامتوان مجسمه جوړونکی چې آثار د ټول بشریت لپاره د وياړ او افتخار وړ دي . په ۱۴۷۵ کال ونيږيد او په ۱۵۶۴ کال مړ شو . ميکل آنژ د انخوري مجسمه جوړولو او معماري په فنونوکې لږ استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار - اوس هم د نړۍ په بيلابيلو هيوادونوکې په ډير وياړ او احترام ساتل کيږي . د ميکل آنژ په آثاروکې د ننگرې ښکلا شته ده چې د ډيرو کلونو په تيريد سره يې ارزښت

# اروپايي سمنډ گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد . په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امریکا په سواحلونوکې پلي شو . هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چې امریکا نوميږي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چې نوي قاره به پسي کشف کړي وي .

# برتگالی مازپيلان د مازپيلان سفر نيمگړي پاتې شتو

جزيروکې يې په گرجميد وراگرجميد و بيل وکړه . خود جزير او سيد ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغه ، سهل راوياريدل ، مازپيلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږنو وايستل . پدې ډول د مازپيلان سفر نيمگړي پاتې شو . ملگري يې لومړي د (( مولوسک )) جزيره ته او دويمې (( برنشو )) او (( تيمور )) جزيره ته ورسيدل او بې له دې نه چې استراليا يې وپيژني او کشف يې کړي بيوه هسپانيا ته ستانه شول .

# برتگالی مازپيلان

په ۱۴۹۸ کال ونيږيد او په ۱۵۲۱ کال ونيږيد . نوموړي د شمالي امریکا په جنوبي برخه کې د مازپيلان سمنډ ري تنگس کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داس حال کې چې د پنځو هسپانوي بېر يوقماندان و د ختيځ له لورې د لويديځ خواته د اطلس د سمنډ له لارې د برازيل په لور وځوځيد او د (( پاتاګوسي )) په نامه سيمې ته ورسيد . مازپيلان دغه سيمه د (( ستروخلکوڅا زره )) په نامه ونوموله . مازپيلان او ملگري يې د يوشمير سمنډ ري توفانونو له زغملو وروسته آرام او بوته ورسيد او دغه اوبه يې د باسفیک يا آرام سمنډ په نامه يادوي کوي . مازپيلان په ۱۵۲۱ عيسوي کال له ۶۸ ورځو ستم يا اوسرگردي انس وروسته داسې پوي سيمې ته ورسيد چې دده لخوا د (( لادرون )) بيا راهبانو په نامه نومول شوه . وروسته يې د فلپين جزيرې کشف کړي خو په هغه جزيروکې هغه او د هغه ملگرونه ستره بد مرغي پيښه شوه . خبره داسې وه چې کله چې مازپيلان او ملگري يې د فلپين د جزيرې په کشف بريالی شول ، بدغه

# مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرجميدونکی دی چې خپل ژوند يې د نړۍ ډير بيلو سيمو او خلکو سره د آشناي او پيژندنې پوري معلوماتو د راټولولو په لاره کې تير کړ . مارکو پولو د ختيځ هيوادونو د مطالعې په لاره کې زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يوشمير ليکي هم وکړي .

زمین و آسمان همان یاران -  
 قدم اند ، همان گواهان ازلی  
 که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی  
 سوگی ندارند ، و خورشید همان  
 دخت باکره مزیز فلک ، از هیچ  
 ستاره بی نشانی گنگشتگان را  
 نخواهم یافت .  
 مرگ در چه بیست برای گذ -  
 شبن آد میزاده به سوی آبدیت

زیرا ؛  
 هر چه بینی سوی اصل خود رود  
 جز سوی کل خود راجع نشود  
 واد مهازند کنی را ، ایسن  
 سفر در امتداد تقوم رابا گامهای  
 بر از خواهش و نیاز به آنسو من  
 پرند . آد مهایی ، همانگونه که  
 آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه  
 چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟  
 این سفر را راه میزنند ، آد مهایی  
 با هلهره واضطراب گام میگذارند .  
 واد مهایی دیگر ، با عشق می آیند ،  
 با عشق نفس می کشند و با عشق  
 میروند ، و فقط همین هاند که  
 پس از بد رود نیز بدین برای  
 بی درود بیزار ، استند و بی زمین .  
 و از همین است که من و تو ، امروز  
 هزار سالها و سال صدای مولانا  
 را از زبانشده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت  
 کرد  
 جوار را بشکاف و برار سر جوار  
 آری ، خداوند گار بلخ که  
 هشتصد و شش سال پیش از امسال  
 در کوره راه صریه سفر افتاد ، کسی  
 بود ، که تا امروز فریادش بالاست  
 چون ز صورت برتر آمد آفتاب و

اختیزم  
 از معانی در معانی تاریخ من  
 خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره  
 نویسان محمد و لقب او جلال الدین  
 است . و به لقب (( خداوند گار ))  
 نیز میخوانندش ، لقب مولوی در  
 تذکره هانیامده است و مسکن  
 است از روی عنوان مولانای روم



# شاعر گریه بنده اش

گرفته شده باشد .  
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه  
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این  
 صرا قدم گذاشت . به گفته های  
 نسبت مولانا از جانب پدر به  
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا  
 محمد بن حسین خطیبی است که  
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و  
 سلطان العمامه لقبش داده اند و  
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از  
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان  
 بوده است .  
 به روایت افلاک بهاء ولد  
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر  
 شاه داشت ، به قصه  
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون  
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به  
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :  
 (( شیخ عطار خود به دیبند  
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت  
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،  
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به  
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین  
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :  
 زود باشد که این سر تو آتش در  
 سوخته گان عالم زبید ))  
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل  
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و  
 چار سال داشت و بنا بر وصیت  
 پدر به شغل تدوین و تخیل و  
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار  
 و صاحب تقوی بود ، مردمان  
 لیسته او بودند و به دورش جسم  
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط  
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم  
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه  
 او ایجاد کرد و آن توفسان ، از  
 وصلت مولانا شمس الدین پدر مولانا  
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد  
 که آن توان تمامیت زنده گی  
 را در سر گرفت و از قال به حالش  
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید  
 از زمانه گویید که خورشید پرستم  
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده  
 پنجم ماه جماد الآخر ( ۱۲۲ ) هـ ق  
 در عروسی فزیده دیده از پدر  
 یاران بست و آن وصلی را که تمام  
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر  
 در کار مزار پدرش در قونیه که  
 گورگاه خاندان او بود به خانه  
 بخشید .  
 زنده گی مولانا با وصلت شمس  
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی  
 از قبل و قال به ذوق و حال در -  
 آمد . یکسره گذارنده راجه داشت  
 و در شمس ، در خورشید یافته اش  
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش  
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت  
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس  
 شنید ، هر چی گفت از شمس  
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای  
 شمس آفرید .  
 شمس الحق تهریزی ، خورشید  
 چواستاره  
 در نور تو گم کرد در چون شرقی  
 بسرازی  
 نمیتوان انفعال در ویسی  
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها  
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه  
 این جرعه در مولانا پدید آید -  
 خود شراب بود انسانی والا -  
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند  
 اندیشه و در صفت اندیش و همین  
 موقف مولانا سبب گشت تا گردید -  
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با  
 شمس مردمان دست داد ، به  
 تحمل نشینند و همایون بنا نمایند  
 که (( شخصی بی سرباهی مولانا را از  
 آنها بریده و به خود کشیده ))  
 اما شمس در مولانا روح دیگری  
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه  
 بلند آواز را از دیده تخیل و مقال  
 برون آورد و در گوی حال ساخت .  
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی  
 دانش در کتاب سیری در دیوان  
 شمس می نویسد :  
 (( ملاقات شمس تهریزی که خود  
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است  
 او )) مولانا )) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده  
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت  
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در  
 فلسفه اشراقی و ( نیشابوریسم )  
 و از حیث تقید و عدم تقید به  
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -  
 زیادی دارند و آدم حد می بینند  
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش  
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و  
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده  
 مشتعلش ساخته است ، محققان  
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده  
 نمی هم موجود بوده است . و لسی  
 منتظر زفر نسیسی . اما آنچه  
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه  
 میباشد این حریق مظهری است  
 که در روح جلال زمانه کشیده  
 است . ))  
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و  
 حافظ را در کار هم قرار دادند -  
 باینست جدلی را محتاج باشد ،  
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال  
 آن در دست نیست و آنچه ما را به  
 تأیید میخواند همانا راه عظمت  
 حریق در روان مولانا است ، که  
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و  
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،  
 نمیشد به یکباره گی و تیزی چنان  
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت  
 بلند و روح بزرگ بخشد .  
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور  
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز  
 مؤید است .  
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در  
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم  
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ  
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -  
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی  
 نیز از آن بر کار نمانده است .  
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در  
 است حافظه و در دست احساسی  
 است و فریاد است و نفرت و خشم  
 و دره و تصحیح است و انداز تهریز  
 است .  
 بقیه در صفحه ( ۱۰۵ )

# مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر ابروی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم ( همان کارگاه محقرویرانه ) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، و در نیمه دیگژو یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شایلی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تا حال که مضامین و دردهای دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های ( مادی ) و ( معنوی ) . عزیزم ، بزرگوار همبریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهگوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به دردهای دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، - گاها هم سروصداهاي شنیده ام که گویا عده بانا باوری با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟

بلی .

عوامل متعددی اینچنانید خیل

# ۴۷ بین کار خیزیم

## نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد ... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیبینه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.
- ۴- اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟
- ۵- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.
- ۶- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندانم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برام تحویل ناید بواست.

به انانی که بر اختراعات ما باورمند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین باسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلسخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دانم (تحریري به خاطر ي ندانم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت در زد بگو صورتی که هم در آب حرکت میکند هم در سرك و هم در هوا پرواز میکند طیاره آبپاش و غیره را در باره بسازم و در معرض نمایش و استفاده شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندانم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بر من مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکرد اند و چرا امکانات زیاد را اختیارم نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعات فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز من تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادی به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- خیر شافللی مخترع آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان پرسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم و کوشش نکیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی ...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برام قرض نداد، ناچار کتاب با یکمکم را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروختم و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکت کردیم.

مخترع با زبا انگارش در گویود ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش آفتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)



# یک مرد

## انتظار

### میکشد

اترا سولت جون هررانسن  
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر  
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی  
قلبش حتی از شعله چشمانش  
درک میشد این بصرفته گی ، مانع  
اظهار عشق او به دخترک میکردید  
در مجالس یا او مانند یک طفل  
بیشتر آمد میکردند ، اما با وجود  
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و  
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات  
خود را در رشته زراعت در ( یونیورسیتی )  
رستی ( خانه داده و یک مورد  
متکی به خود بود ، پدرش در اریس  
زیادی را بعد از مرگ به او میراث  
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت  
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار  
خیلی جدي ، آرام و متین داشت  
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه  
حقوقدانان جوان و موفق به شمار  
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر  
کارش به او خیلی اهمیت و احترام  
قابل استند ، ارتقای او در  
سلکس آرام و موقعا به بیتر من  
رفت ، انمان میتوانست بسجد که  
معاشرا و بعد از میری شدن با نرته  
سال بجز قدر حواهد بود و افعال  
او تا آن وقت ، چند ساله صند بود  
چی گونه با نانو نعمت بسرور و  
سیافتند . . . .

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،  
اما در هنگام رویه رو شدن با  
الیزابت ، لگت زبان به وی دست  
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید  
از حالت سرخ میشد ، او را  
عقب عینک های خود به صورت  
جدي ، الیزابت را میگریست .  
خیلی واضح و سنجیده نوازیست  
این ازدواج را مطرح میکرد . . . .  
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم  
میکزفت ، مادرش او را آرام نمیکند ،  
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی  
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،  
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .  
مرد نخست شاید هنوز به مرحله  
مردانه گی نرسیده بود ، در حالی  
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر  
هم بود . ناض ( تیور ) بسود .  
او بیست و یک سال داشت و دختر  
بیست و دو سال . . . هر چند که یک  
جوان زیبا و دست داشتنی بود .  
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در  
هر فرصت ، دست و پای خود را گم  
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،  
ناگهان از خجالت سرخ میشد .  
انسان به ساده گی میتوانست  
ببیند که این جوان تا دو گوش  
در عشق ( الیزابت ) غرق بوده و

د دختر با سخ میداد :  
- به خاطر که ( تیور ) صد  
بار بیشتر خوش می آید ، او را به  
اندازه بی دوست دارم که فکر  
میکم مادرش استم ، او تاکنون  
موضوع را برای من روشن نساخته  
است .

- تو باید با او مذاکره نمایی .  
- تو او را خوب میشناسی ، اگر  
بخواهم که به عشق خود اشتراک  
کند ، از نزد می بیزد و بعد بیک  
دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به  
این صورت از عشق خود حرف می  
زند .  
- خوب ، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.  
 من به تویک هفته، دیگر وقت  
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر  
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر  
 کافیست.  
 الیزابت يك هفته انتظار نكشید  
 بل خواست همان روز موضوع را يك  
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا  
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.  
 پس از چاشت همان روز (تیبور)  
 دوباره سراغش را گم کرده بود و  
 با نگاه های مضطرب و نا آرام -  
 اطرافش را میگردید، الیزابت  
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق  
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای  
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه  
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن  
 خدی برسید:  
 - (تیبور) به من بگوید چرا  
 ازدواج نمیکنید؟  
 مرد جوان تا بناگوش من برگردید  
 بیانه های درد ستش را زیدوان را  
 بر حاشیه گذاشت و بالکت رسان و  
 سال نوزاد با مسج داد:  
 - برای این که... برای این  
 که من... که من خیلی عاشق  
 هستم.  
 - او... کی راد و مست  
 آرند؟  
 جوان در حالیکه خیلی دست و  
 پاچه نده بود، از حاشیه بلند  
 شده، گفت:  
 - سرانجام... يك روز او را  
 خواهید شناخت... آن گامی بود  
 حد حافظی، با شتاب از اتاق  
 خارج گردید و اورفت... اما پیش  
 از چاشت روز دیگر، برای او يك  
 کتاب فرستاد که يك زمان انگلیسی  
 بود... الیزابت کتاب را با بسی  
 اعتنائی در العاری کتاب ها گذا -  
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که  
 حکایت از ما یوس امیکرد، از -  
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:  
 ((اوه جای این که عشق خود  
 را به من اعتراف نماید به من کتاب  
 میفرستد، حتی به این صورت نیز  
 نمیشود يك کلمه از زبان او را آورد))  
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا  
 ملال خاطر به او گفت:  
 - مادر! من تصمیم خود را گرفتم  
 من زن (گیزا) میشوم او را برای نا  
 شب، دعوت کن... من به او قول  
 ازدواج میدهم...  
 XXX  
 ... این ازدواج خیلی  
 سعادت نمندانه بود، در سال اول  
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)  
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در  
 کار هم زنده می میکردند...  
 منزل شان فوق العاده منظم و سا  
 سلطیه بود، در بین این زوج که  
 بیست و سه سال با هم به سر بردند  
 کوچکترین سایه کدورتی رونما  
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره  
 آمیز بین شان رد و بدل نشد.  
 بعد از بیست و سه سال ازدواج  
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته  
 دیوان عالی محاکمات بود مس  
 با بیست يك عمل جنسی جراحی را  
 بگذراند و سر ازین که عطیات مور -  
 فغانه به پایان رسید او در جبار  
 بیماری (تروموز) گردید و مرد...  
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام  
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و  
 بیانیچه شایسته، او بود شوگوار  
 نمود از هم اوصبح تا نام میگردید  
 یگانه تعلق او دخترش بود که  
 نهایت فوق العاده بی بهر و  
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود  
 و قتی که چند ماه بعد از مرگ شو  
 هرش در بین کتاب های خود به  
 جستجو مشغول بود يك روز مان  
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد  
 که ناگهان آن را شناخت... این  
 کتاب هدیه (تیبور) بود که  
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او  
 پیش فرستاده بود، الیزابت  
 در حالیکه کتاب را به دست داد -  
 نت، به ذکر عمیق فرورفت، او  
 ((تیبور)) را پس از آن دوسه بار  
 مرسوی دیده بود، ((تیبور))  
 بالایی گشت از خود مصروف و کمتر  
 به شعری آمد، دیگر هیچ وقت  
 با او تماس نگرفته بود... الیزا -  
 بت در حالیکه تپسی برایش -  
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:  
 - ((در حقیقت او را دوست  
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول  
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور  
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب  
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام  
 او نوشته شده بود، با تعجب  
 آن را باز کرد، در نامه ((تیبور))  
 به عشق خود اعتراف کرده و از او  
 خواستگاری نموده بود، در اخیر  
 نامه چنین نوشته بود:  
 ((... اگر من اشتباه میکنم و  
 شما مرد دیگری را دوست دارید  
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم،  
 این انتظار هر قدر طول بکشد،  
 من خسته نخواهم شد، حتی تا  
 پایان عمر، در آینده قلب دیگر  
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه.  
 چشمان آبی، اندام باریک و -  
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ  
 شما، این تصویر برای ابد در قلب  
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد  
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا  
 ببخواید، باز هم من در انتظار  
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما  
 کافیست...))  
 الیزابت وقایع زیادی را حسی  
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت  
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی  
 او در (تیبور) افتاد و بعد از آن که  
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را  
 به وی نوشت:  
 ((من شما را دوست دارم و شما احتیاج  
 دارم... الیزابت))  
 پس از آن روز (تیبور) بیست  
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان  
 در حالتی وریا نبود، بل يك مرد  
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی  
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می  
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته  
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر  
 گردید.  
 آنان هیچ کلمه بی از گذشت  
 یاد نکردند، الیزابت در حالت  
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت  
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره  
 بود... مرد نیز از یاد او بی -  
 سال های سپری شده و خاطرات  
 گذشته خود داری کرد، از آن روز  
 به بعد تیبور، هفته بی يك بار  
 به او ایست می آمد، هنگامیکه  
 خزان فرار میزد، آنان به تپا -  
 سینما و کسرت می رفتند... انسان  
 همواره هر سه آن ها را با هم يك  
 حامد میدید.  
 ((الیزابت، دخترش و تیبور))...  
 يك روز (تیبور) به الیزابت  
 گفت که:  
 ((میخواهم چند دقیقه تنها  
 باشم صحبت تمام...))  
 قلب الیزابت از هیجان زیاد  
 به تپش درآمد او همان لحظه  
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف  
 درخواست او را بپذیرد... هر  
 انجام میتوانست زن مردی شود  
 که او را از صمیم قلب دوست  
 میداشت، هنگامیکه تنها نشد،  
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت  
 با ملایمت گفت:  
 ((من میخواهم يك موضوع  
 مهم را با شما در میان بگذارم...  
 من عاشق دختر شما هستم و مس  
 خواهم با او ازدواج کنم... او  
 نیز مراد دوست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به  
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که  
 شما با این وصلت، رضایت داشته باشید...))  
 از لحظه اول تمام اشیا بر روبرو  
 چشمان الیزابت به جین درآمد و  
 نزدیک بود تعادل خود را از -  
 دست بدهد، از این که سر -  
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی  
 بی نمود بود، خیلی متاثر شد.  
 اما به زودی جلوا احساسات خود  
 را گرفت... بدون کدام حرمان  
 جای خود بلند شد و نامه بی را که  
 (تیبور) چندین سال پیش بر او  
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک  
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -  
 اشت، آورد و به دستش داد...  
 گفت:  
 ((آخرین مطروحه نامه را شما  
 او را بلند بخوانید...))  
 مرد آن را با آواز بلند خواند  
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت  
 میداد، اظهار کرد:  
 - بلی همین تپا است، تپا  
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه  
 اندام باریک و خترانه و دست  
 های ظریف و قشنگ... این به  
 کلی صفات ((ایوا)) است...  
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا  
 است که شما در آن وقت بودید.  
 من عاشق دیوانه و از این تصویر  
 در خترانه است و تا به امروز به او -  
 وفادار مانده ام شما با او و مباره  
 به من مراجعه میکنید، میفهمید  
 چی میگویم.  
 الیزابت سکوت کرد، در حالیکه  
 داشت در چشمانش حلقه زده بود  
 با مسج داد:  
 ((من شما را خیلی دوست  
 میداشتم تیبور...))  
 احساسی که من نسبت به شما  
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود  
 شما آن قدر رجالتی و مریفتی  
 بودید و به کمک احتیاج داشتید  
 که انسان مجبور بود شمارا دوست  
 داشته باشد و در عشق روح خود  
 به شما مانند پسر خود نگاه میکردم  
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز  
 چیز دیگری نمیکشود، من ((ایوا))  
 را برستش میکنم، برای او نیز  
 چنین احساس دارم، هر چه با هم  
 خوشبخت باشید...  
 آن گاه دست خود را بالای دست  
 او گذاشته، گفت:  
 صرف ((عاشقان و فاداران)) -  
 پیدا نمیشوند، بل ((مادران فدا  
 کار)) نیز وجود دارند...  
 21

# ازایبها

# ازایبها

## ابوعلی سینای بدخشی انقلاب در عطریات

### رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د و نمونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین رستوران ها در جهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متریاد آوری نمود. است. در رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای همها - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داده که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد. مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنا بیایم. یعنی در روع باستان... شاید چنین آغازی که سنت است. دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



## جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم. در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. بدین سان که این (روستازاده احمدی) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد. او تصمیم دارد که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهد ست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

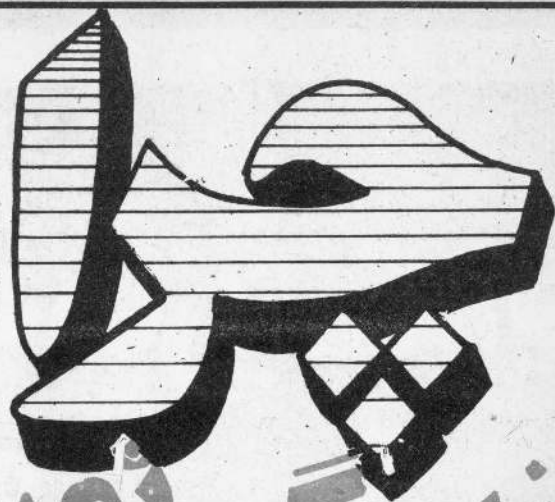
جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیش از آن تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده. با مهارت و ظرافت خاصی توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که دروازه را متوجه نشد و فقط اعلام گل کرد. گلش ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند. داور نیز بازنمسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

((... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم...)) همه به او اعتراض کردند. (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن...)) بعد از هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم المانی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کما خلاق ورزشی را در میدانیهای مسابقه زهر پاشی گذارند. منظور کرده است. در واقع این پول ((جام اخلاقی)) است که نصیب ((جوانمردان)) می شود.

اورد نوبتره در جریان دیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال آلمانی باشگاههای المان قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد. او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



# بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

# زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ ' خود ميتواند به مشابه ' موفقيتي براي عرض اندان نمايد ' بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي ها ي خود . خوب به جلو برود . همیشه به دروغگويي خواهد پرداخت و اين کار غالباً آسان و سهل نيز است . اما هر گاه افشاگر د ' به دشوارهاي رويه خواهد شد . دروغگويي رابطه انسان را در - مقايسه با اين نظمي فراوشكاري و باي و فاي به عهد و پيمان زياد تر مگ روستا نر ميمازد ' مانا كسون نياموخته ام که در برابر دروغ ' چي واكش از خود نشان دهيم از هر د روشكو انتظار هرگونه زشسي بقيه در صفحه ( ۱۶ )

د دست آورده است . اما وي قواعد ضيقي را جلو ما قرار ميدهد . چنان چه اگر کسی اين پرسش را که (( حال شما چگونه است ؟ )) فقط با (( تشکر )) و يا (( خوب )) پاسخ دهد ' ميتواند دروغ گفته باشد . پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن د ه گي کاره گيري ' مفرض فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران ' دوري جسته باشيم و در فرجا

ميز قماي مصروف کار بد مشد ' از آب به دري آيد . قهرمان جوانان در کشتي گيري در چار د ' سا لگي فقط کاند يد در کسي از سا بقات بود ' و من ' و سر انجام سيروسياحت دور د نيابوي نيز جز سفر کوتاهي در داخل کشور چيز ديگري نيوده است .

درين جا با کسی سروکار اريم که عاد تا غالباً به دروغ گويي ميپردازد . اين موضوع ما را تا کنان داده و بيدار ميمازد . پس از اين به همچو قصه هاي همچنان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فراخوا - هم داد چه يك پنجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و من ولي در واقعيت ' حادثه زشسي اتفاق نيفتاده ' خوب ' او بيشتر مانه مبالغه نموده است ' اما در اين ميان کسی از وي متضرر نگرد يد ' و از کسی ' چيزي را به يغما نبرد ' است ' هر يك ما ' جاي نيز به مبالغه برداخته ام چه با مبالغه خوشايند تراست . حتی ( فرويد ) يك قرن پيش ادا نما نموده که : ' يك اندازه کم جنون در انسانها عادي است )) محققين انگليسي به اين نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولي به شماري آيد . داکتر جان نيکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي که نموده ' نتيجه ياد شده راب -

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟  
بدون عکاس مشهوریست . . .  
دوستم در همین زودي هانمانيدني  
هي سازمان بزرگ تجارتي را براي  
تمام کشور عهده دار ميگردد . . .  
در چهارده ساله هي قهرمان  
جوانان در کشتي گيري بودم . . .  
در هيچده ساله هي سيروسياحت  
گرد اگرد جهان رابست سر  
گذشته ام ' چي شخص جالبسي ؟  
قسمت پنج تن را در ريزاكت و تجربه  
نصيب شده است ' از فاميل  
نامدار و خوشي است ' همچنان  
اندام متناسب ' سيورتي و دل -  
پسندي داشته ' فعال ' شوخ  
ظريف و سخني نيز ميماشد .  
در اطراف و اکاف همچو آتاي  
با صفات عالي به ندرت ديده  
ميشود ' افتخار آشنائي و يواد اريم  
اما پس از آن اتفاق مي افتد ' او  
افشا ميشود ' پيکار ' دويار بيشتر  
افشا ميشود :

آن بدر که عکاس مشهوریست ' در صحبت با یکی از آشنایان ناگهان به نقش مشهوری مبدل میگردد - ( مهم نیست ' هر د و تقریباً در همین موقف قرار دارند ) . آن دوست فقط يك قصاب ساده ' در فروشگاه هس که چندي پيش در آن جا عقب



# آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون  
پایست یا اگر هست، در هر دو  
سال یک بار...  
مانند هریسنگر، نخست  
در باره استاد او پرسیدم، زیرا  
میگفتم میاد که گل خود رو باشد  
وی استادی داشت و نزد کسی  
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-  
شته بود (یا نه) به دست  
بسته بود و استاد او، هماهنگه  
(کاکاپین) بود کسی که در وقت  
خود خوب درخشید، و برای هنر  
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل  
سال در بخش موسیقی خدمت  
کرد و اختراعات زیادی از خارج  
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:  
X چرا روی صفحه تلویزیون  
نیده نمیشوند؟  
- ... نمیدانم این را -  
باید از مسئولان موسیقی-  
تلویزیون پرسید، ولی سیاست  
از دستمانی که در حداقل خوشی  
شان از مایه میکنند.  
X پس چند بار چه آهنگه  
در رادیو تلویزیون دارید؟  
- در تلویزیون ۱۶ بار چه  
دارم که ۶ بار چه نشر نشده  
و از سرنوشت شباتی آگاهم  
ندانم.  
X در عروس ها بیشتر کند  
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.  
با خراباتیان زیسته و از همان  
روزهای نخست، چشمانش  
بر روی آلات موسیقی لغزید.  
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه  
در گوش هایش طنین افکند.  
و تارو بود وجودش را به ارتعاش  
آورده است، موسیقی مانند  
خون در رگهای جانش دوید  
و همه زنده کن او موسیقی شده  
است...  
لذا نخست در برنامه های  
عنری مکتب خود حصه گرفت  
و پس دست همکاری او به مکتب  
دیگری نیز دراز شد. در همان  
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن  
راند و گفت:  
- آن جا که ما زیسته ایم،  
فقط موسیقی و آواز بوده است.  
و این خراباتی و خرابیات نشین  
(سلطان هماهنگه) آواز خوان  
خوب صد ایست که همیشه محافل  
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟  
- همیشه آهنگه های که توسط  
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده  
شده بود.  
X در محافل که شما میخوانید،  
اگر جنس زمخت زیاد باشد،  
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟  
- شما به تارهای قلبم  
انگشت گذاشتید، معلوم دار  
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.  
خوبتر و با احساس تر و سوز تر  
میخوانم.  
X به نظر شما آواز خوان  
شدن آسان است؟  
- نه، آسان به هیچ وجه  
نیست، ولی ما خود موسیقی  
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف  
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم  
خواندیم.  
X پس درباره دست یافتن  
به شهرت چی میگویید؟  
- به آن میشود هم آسان  
و هم مشکل دست یافت، و فتن  
عمرش چند آواز خوان محدود  
روی صفحه تلویزیون دیده شوند  
ولی آهنگه های شماری در هر دو  
سال یک بار نشر شود، معلوم دار  
که به شهرت رسیدن برای کسانی  
که از یاد کردن نام آن ها  
میگردیم، آسان و برای شماری  
چون من دشوار است.  
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال -  
بکشاند؟  
- همان سخن بیشتر را تکرار  
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو  
باشد، خود تصنیف بسازد، خود  
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد  
و شب خودش بخواند، معلوم دار  
که موسیقی به ابتدال کشانده  
میشود و ویژه اگر آواز خوان  
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید  
از آواز دیگران را نیز منحسث  
جاشش به سخنان بالا بفرزاید.  
X آیا در موسیقی ما ابتدال  
وجود دارد؟  
- یا تا سف که در موسیقی  
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر  
توسط آنانی که قدرت تصنیف  
موسیقی خوب را از موسیقی بسد  
ندارند، رواج داده میشود.  
X پس راه بیرون رفتن از این  
برایم کدام است؟  
- ایجاد کورس های موسیقی  
در سطح عامه و شاخص ساختن  
مصنوعی تحت عنوان موسیقی  
در همه مکتب یا تا سف که در این  
اواخر برای عبود وانکشان مو-  
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.  
آهنگه های اصیل فولکلوریک  
انفان در کشورهای همسایه،  
جان میباید. بالای آن ها کار  
میشود و به بهترین وجه اجرا  
میکردند، به گونه مثال آهنگه  
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زیست خاص هنری  
(من آمده ام) اجرا میگردد که  
آهنگه سال میشود و همین  
آهنگه در هند توسط دست  
اندر کاران موسیقی با نیهای  
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)  
اجرا میشود در حالیکه این  
اختراعات را باید هنرمندان  
خود ما میداشتند.  
ما به نام ریاست موسیقی  
بود چه پرسونلی دارم و تا تا سف  
که در فنا بخشیدن وزن شده  
نگهداشتن و ارتقای موسیقی  
فولکلوریک افغانی تا کنون  
گامی برنداشته اند.  
در بخش موسیقی فولکلوریک  
حاجی هماهنگه زیاد زحمت  
کشیده و ابتکاراتی هم کرده  
است، ولی چون قدر نگردید  
و تشویق نشد، اکنون در کانداری  
میکند.  
X کدام عناصر یک آهنگه  
خوب را میسازد؟  
- ابتکار، هم موسیقی،  
حجره مستعد و تصنیف خوب.  
X و سرانجام، حرف آخرتان  
چیست؟  
- حرف آخر من گله از شعرا  
ژورنالیست ها است چه با هنر  
ندان خرابیات، نه تلویزیون  
همکاری دارد نه اتحادیه  
هنرمندان و نه کسی غرض  
مصاحبه نزد ما می آید...  
۲۵

## گفتگو با سلطان هماهنگه

زباله سالم سرو له پوره جهونده .  
 د سالم کورنيزو نه د ورو له سره ي  
 نه د دي په لړه ساتنه کي سره  
 پراته يو . زونيز شاورخانو لاره  
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټاپوي  
 چې په بزگانو ي او له لري نه  
 زياتي ليدل کيږي . ليدل کيږي  
 هم شته چې په د دي کلايو کس  
 اکوزميداروسخي ، مابده ي .  
 نور ي کلايو ي پرتله سرو نوز ي  
 برزي دي ، د ورو له سره نه د دي  
 د دي عاقي پ اوبه ي هرا پورگوه  
 ده . د دي ټاپو او کلايو نه د دي  
 علاقي په نيايست کي پوره انسر  
 کي دي . لسني خلک د پانورتر  
 مخ پانجي لري . چې په اوبه کي  
 خلک د زبون سموري لاند ي کيښي  
 او د اوبه ي د تارو له سره د زونه  
 عا نوبه پاناکوي . د لوبو کلايو  
 منځي چې په زينيدل اوسوي او هر  
 لري ، د دي د کورديخي ته لوبه  
 لوبه چنارونه ولان دي ، اچي پيچ  
 او لکني سعدي پوټه ي د دي عاقي  
 خلک د اوبه ي په موسم کي ارام  
 کوي . د هري پاندي مخي تعد ورو  
 سمورته چې د دي پور شکل لري .



ولسم اړمهله ي ناسته ولاړ ونيکه  
 ده ز او (سالم) سرو همبولس  
 يو . سالم له پينه جوان دي .  
 پرا پوره وڼه لري له پوه . ښه خو ي  
 خښت دي . ښه جواني خلد اي  
 ورکړه په کلي کورکي په سخني  
 لروهي مارشهور ي ژوند ي هم  
 يد نه د دي هغه اوبه ي ښه ده .  
 له سرو سلنه يال انسان دي د کور  
 د روازي ي د خپلوانو وستانسو  
 په مخ خلاصه ده . او د پوه ي  
 سلنيزه همينه نوزده ، اوبلا ر  
 ي ورته پوره واک اختيار کورس ي  
 دي . هيج کله ي چاته وچو لږي  
 نه د دي تر پور ي د پوه په زباښه  
 دي خوښه ده ، علاوه په د دي جسه  
 وني ي ښه سموري لري ، شا و  
 خواته ي وپاله جوړه کړي ده او  
 د پوه همينه ارياني وي . د دي  
 شاورخي ي نياسته گلان کولسي  
 دي . مانيزگر گلان هم کولسي  
 چې لمر ليدو وته نوز ي نشي ، نو  
 د دي خول هم خندا ته خلاصه  
 شي او سالم په شان خلکو ته  
 خاند ي . د پوه ي د کور خوراني  
 پينه لري جوړه کړه په د دي ي  
 پينه لري جوړه کړه په د دي ي

ليکونکي سيد احمد الله حسيني

# د ورو له سره

د لکي زبانه بيل ، بيل ساتيږه  
 لري چې د ورو په ناخو کي د ورو  
 پور د پاره راغونډ اي . اچولې د دي  
 اړخيل ماشومان په کي د ارام  
 پستو ته سپاري . په د بولوکي د هر  
 چا خپل و خپل خاڼو په ملو ،  
 دي ، هينځو د چا په عاقي نور ي  
 نه لري . د دي پور اخيرته هر چا  
 اخوند ي . پوه نو با تر لږ ده .  
 او زابنه ورته په کي اچوي . د چا  
 چې توان زيات د دي پوه پوه  
 ي هم ساتلي دي ، ازياتسه  
 پاملرته ورته کوي ، چې د زوني  
 موسم کي زونيه (لاند ي) د کور ي  
 او زون ي پورې اوسه تير کړي ، ښه  
 هره د پوه کي جوانان سپين پور ي  
 سپين سوري ، تير سوري ، پيچس  
 چينگي ، لږي ، لږي ، د دي په  
 دي د پوراني لوبو کي زيات مميټ  
 ليدل کيږي او مينه پورته زياته  
 ده ، او هيج راز عيښ په کي نشته  
 د دي عاقي خلک ازاد دي ، او  
 ازاد مجلونه کوي . کله پحت د  
 چا دغوا په برخه کي پيچ ته  
 راوليږي چې پاره او پلازسي  
 غوا ښه ده له پورې شپي کوي .  
 بل په غز کي چې پلاښ دغوا په  
 اخير سوري تيروي د دي شپي  
 نه کوي ، گوڼه ي اچيښي ده ،  
 وا ښه هم وياند ي زيات دي ،  
 د لکه مجلونه ولسي شکل لري .  
 او د ولس په ورو ، د سوري خور  
 کوي ، بل سپين زير پور مينه  
 شو او ورته وي ويل : هريښه  
 قسمت خو ل کيږي خوښه ي  
 کړي ، بله په واخل . خوښه خپل  
 تر کار ي صفت کوي ، چې زياتو  
 کار ي ښه زانلي ده ، خوښه ولس  
 زبا د هند رانو پاليز سم رانلس  
 دي ، جوړه نه لري ، هر شوک د  
 خپل ، خپل ښي صفت کوي او

خپله خور ي ساتي . نومه چس  
 تورونه واچول شي د هر چس  
 لروهي د پورې ته راښي ، او لوبه  
 لوي د بولوکي خوري . پورتلسه  
 سته . سلزبانته د هيني ، پيچس  
 چې د ورو ي د تارو نه راوياسي  
 او کورکي پورې پورته راوبه اوسه  
 نظر شي راښي ، هيني پيچس ي  
 خپلو لوبو ته راي وگره ، اچس  
 پلا نوبه خنگه نياسته سوري ، سوري  
 لروهي په کي دي د اوسه ف  
 عوس ته هم کورکي وگره چس  
 سمه ي پوه کړي ، خوږي ده .  
 هر شوک تر خپل ولس . سوري  
 تر دي . د دغه عاقي خلک د  
 مها رنه چې د پورته راوياسي  
 د مار پکر تر لمر غره ، پوري پوه  
 د بولوکي همدجال وي . نارينه  
 جوانان ، هيني ، سپينه ورته  
 د زونو د پاره پوټه ي ، او  
 خا بست مجال خپل لوبو  
 پورته وايښه راوبه اوبه .  
 خپلو خا لوبو ته ساتنه او زونسه  
 کوي اوبه زونيه ساتنگي پوره  
 مامور ي . کله چې د دي د پورته  
 سلنه عاقي ملو دي ، د لکني  
 مشران وروسته ناست وي ، پور ي  
 په شريکه په خلاصه پنده ورته  
 لري . اوبه نه قدر غرت وروسته  
 ميله خوښحال رخصتوي . د دي  
 پانور د خلکو خوښه د راند ده ،  
 او د خپل لوبو ، د سوري پوه پنده  
 دي . هينځو د چا فصل پيچا په  
 نه خور لوبې . د چارو پيچا په نه  
 وهل کيږي هينځو د چا په مال  
 تيري نه کوي . د شاورخانو مسلکي  
 پور و هل جوړ لري ، هر شوک

د دي ولسي د ورو پابند او احترام  
 ي کوي او هغه څه چې د ولس د  
 مشرانو له خوا منع شوي ، که ښه يا  
 لغت و شي د ختم په وروکولو کلف  
 عمل کيږي ، خو د هيني عاقي خوږ  
 سره مخه ونيوله شي . جوانان  
 سپين ، پوري د پوري نه بل  
 د پوري ته ښه راښک کوي ، او د ا  
 بگه او راښک د ورو اچيز او خور  
 اچيزوي . هينځو د چا د لوبه  
 او راښک ته مانع کيږي . کله کله  
 عيښ سپين سوري هيني اوسه  
 ل پوري د چا لوبو زوني صفت را  
 واخلي . او ورته د سم کورس  
 جوان لږه کوي . اوله ي پاره ا  
 که د پلاښ لوبو پلاښ زوني ته  
 ورکي سرو چم غز ي . د ورو ته  
 خد اي ښه نياسته وروکي دي ،  
 د ورو د پاره هيني اوبه زونسه  
 لري او پيچل باند ي پيچي چکه نه  
 دي ، اکثر خپلې ، خښت د هيني  
 مجلونو محصول وي . چې اخر  
 رښانه و شي . په اوبه کي د دي  
 د ورو کلايو تر پيچ ناسته پلاښ  
 د پيل ته کي نه وي ، اوبانه  
 خوند او کيف لري . ماسپيچس  
 چا پوه وروبول شي اوبه رښه  
 چا پيکونه په پتو سوري چس  
 نيا پيچته د ستار لوبه پوري اچول  
 شوي وي هره پوه پيچله ي د مور  
 او پلاز او خپلوانو مخي ته د دي .  
 په د دي د بولوکي د چا عاقيسه  
 وخت اوبه لوبه وي ، هر شوک  
 کورس کوي چې زبا چا ي مجلس  
 ته په ښه توگه ووشي ، خښ پيچل  
 د اگوزس کوي چې پيچل ، چا پيچل  
 منظم وي . د ستار لوبه ي تر چا  
 کم نه وي . هيني هيني لوبه چا پوه  
 کي لاجي هم واچوي چس  
 خوښي تر پوه حد و شي . خو  
 نا د ورو خوښه نه ده ليدل لوبو ي  
 نه هينده د سالم دي د پوري ته

خپري د پوري نياسته خور واري  
 زيات کړي دي . خپله هم د پوري  
 منو خاڼو دي او اکثر کارونه  
 په خپله کوي . لنډه ي ، داچس  
 هر تره وياخ بيا په هم د سالم پوه  
 برخه کي کم وي . په کورکي کي ي  
 نور خلک هم صفت کوي او پوه  
 له پوه صفتو نو اري . د وستان ي  
 په صفت نه م غز ي اوبه پيچان ي  
 د خپلې خښت نه پوچه وايي ، د  
 معلومه خپوه نه د چې خوږه چس  
 د سوري مخالف رياتو ي نوبونه  
 د هغه د سوري اوبه په نصا و  
 کول شي . سالم په کلي کي د  
 هر چا سرو مرسته کوي . د هر چا  
 م ي او زوندي پوري سامان  
 موي . هينچا ته د پور وروکولو پوه  
 نه کوي او لږ خيال لري .  
 شجاعت ي رياتو پيچل لاس  
 ي هر چا ته اوبه دي . څه ي  
 چې په لاس کي وي چانه ي نه  
 د رښوي . د د پوري هغه عاقي  
 کي چې د ده کور پور د دي پور  
 سپين سره ابيښي دي د سپين پوه  
 سرد مطالسي خو کلا پونه پراته  
 دي او زوني د وروکولو لوبه وروکار  
 شي هينده په مطالسه پور د  
 يي . کله چې د وستان ي د پوري  
 ته ورتي او د خپرو او پحت  
 مجلس جوړ شي د پوه معلومياتو  
 سوري اوبه ي د مجلس خلکو ته  
 په خپلو خبرو پوره ناسته وروکولسي  
 شي . په پحت کي ي عاقي پنده  
 نه کوي او د پيل خبري ته پور د  
 لاس نيسي . په د لاس وروکولو پور  
 لاس لري ، د پوري منظم او اوسه  
 لال خاڼو د پوري د کورکي رښه  
 جوړه په سالم پوري اوبه لاسري .  
 باغي په (۱۰) مخ کي

از کتاب (نظرات ریاضی شناسی  
فلسفی قرن ۲۰ هند) اثر  
رابندراناث تاگور.

# زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذ هیا از قدیم بهرانش را به  
خوشترن داری دعوت میکند و  
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفت  
گرا میطلبند، بسیاری هابه ایست  
که خلیه اند که این شواراست. بسیار  
کمال، آنان این شوره، تنها در  
پیدا ار انسان قوی الاراده و وساک  
تربیه، انسان امیال، کلام زیباست  
که به نرسن میخورک. از این شپوه  
نمیوان برای تکامل حسن زیبایی  
شناسی سود برد، زیرا که هنر  
ان بیات و نقاشی نزد آن مردود  
است.

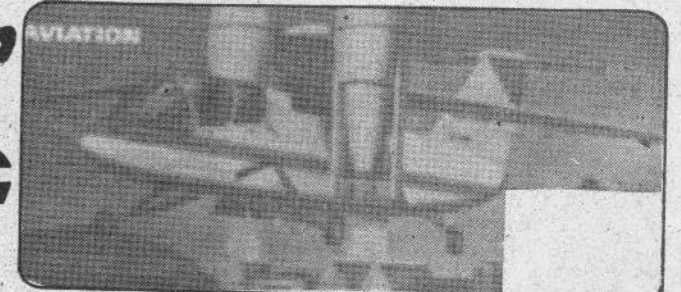
شکی نیست که انکشاف حسن  
زیبایی شناسی، شرط جدا ایست  
زاید به تربیه، شخصیت هم آهنگ  
از نورمال و تعداد است. زیبایی  
یک چیز ضروریست و درستی باقی  
نیز کار سهل و ساده می نیست.  
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند  
شخص میزند، گیاهان هرگز رادور  
میانگند، زمین ریاضت میبازد.  
تا با رفتن و بر حاصلش کند، حسن زیبایی  
نیز، با یک چنین د شواری بس  
در دست می آید.

در راه حصول زیبایی میتوان به  
ساده کنی همراه شد، کسی که  
میشوهد به حد کمال برسد، با بس  
موانع را از سر راه خود دور سازد  
خود داری و صیانت نفس را بیاورد.  
این راه خلیه د شواروطات فرجه  
ساست، اما حصول حسن زیبایی  
شناسی، ارزنده و درخور قویانی و  
ند آگاریست.





# از چهار گوشه جهان



## طیاره‌های عمودپرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی کوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گرومن) است، که از نوع (توربو فن) می باشد. طیاره قادر است در ساعت ۲۵۰ میل سرعت داشته باشد و حداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل را پرواز کند و سرعت آن در هنگام پرواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی در حدود ۴ کیلومتر در دقیقه.

هدف از ساخت این طیاره که به زودی با به عرضه وجود خواهد گذاشت وارد کردنش در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می توان از آن در سایر زمینه ها هم استفاده کرد.

# مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلرا نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش نهاده بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بیزار داشت. من می خواستم از آن ناصرد درباره انچه مجسمه های اتروپ یاش (تدن مانیل امپراطوری رم) که از فلورانس روده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سرانیده، نضرتین سرود ها و آنزن با مونس و ماجراجو مسرود به ملکه سبارا نایبده بگویم؟

۱۳- ۱۴- هیتلر و نایلمون البته من توانستم از هیتلر صبر نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از سیاه ری دیگر شریک تر نبود، اما چندان چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون مصاحبه با نایلمون می توان صادقانه بدیدار هیتلر رفت؟ نایلمون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدتر من دیکتاتورها و سنگدلترین فاتحان شد. او مانند گوربچک (فرمانده

این زن با علم چه مشکلاتی که به خاطر پیشرفت متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکت آخر اینکه او می دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر

جرمان اسکندر کبیر را در این نهرست آورد. م؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بنم معنی و یک فراری از تیمارستان بود.

من خواهم از اسکندر روبرو چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار را با انجام رسانید؟

۸ و ۷ هومر و شکسپیر

هیچ تردیدی در قرارداد ن نلم آنها در لیست خود روانمیس داشتیم. هومر و شکسپیر را همسرام با موافقت انجیل بسیار دوست دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپوز اولی) بنعین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت شدن جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً من توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو- پینده گی بنمایم.

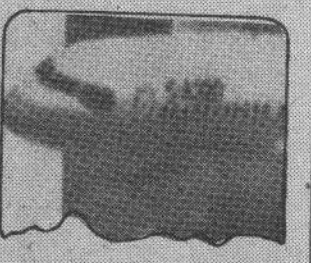
۹- اسپارتاکوس

البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیابم. همانطوریکه همه بن دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا.

چون در صورت نبودن قانسون عدم انعت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم بنیاعنی موس را هرگز به دست اسافه کم علاوه بر این او انعا روبرو خوبی بود.

## طیاره های کوچک



سازندگان طیاره غار ابران دانته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد. بنابر این شمارا ه کنه به نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ابروکتسرو سیکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتورها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

سرای خطوط هوایی حیاز اهمیت است.

کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D. ۱۱۶) وارد بازار کرده است که گنجایش ۱۰۰ مسافر را دارد. این مدل جدید ارباس که تصویر آنرا پلا حظه می فرمایند دارای دو موتور توربو فن است، که قادر است حداکثر تا ده هزار میل پرواز کند، و انتظارش رود که مصرف سوخت آن در ازای هر مسافر ۴۴ درصد کاهش داشته باشد.

کمپنی (سونینگ) نیز در صد ساختن طیاره مشابهی است.

این در حالی است که کمپنی (پیریتیش انرو اسپیس) یک مدل از این گونه طیاره های سیک و جمع و جور را به نام (D. ۱۱۶) ساخته که دارای چهار موتور توربو فن می باشد.

این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظن این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

## میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از صد میلیون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب هیزه دارند، نمیگردد.

## ساعت همه کاره

کار می کند که هر سه سال یکبار مویس میشود و هنگام تعمیر شدن آن، هشتاد ارهای لانه داده میشود.

- علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد.

- محد سربه و خراش بود.

و حتی رنگ فلز آن از بین نمی رود و تا معن ۱۲۰ متری آب نیز کار میکند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

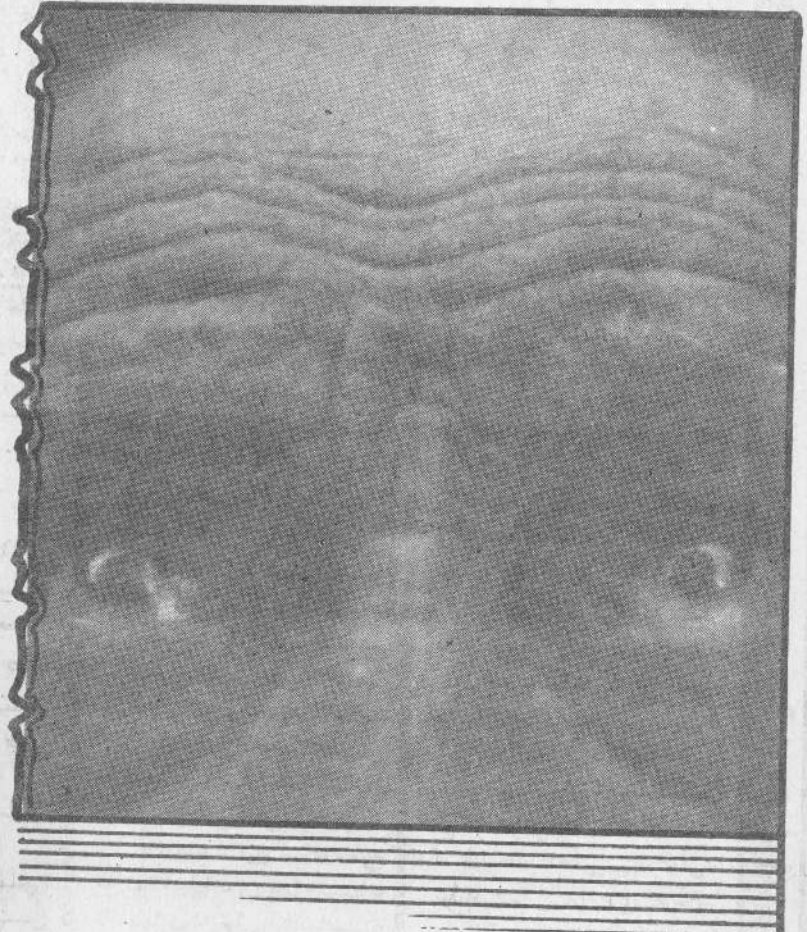
- بوسیله یک بطری مخصوص می



# چگونه جلودی را بگیریم

ترجمه ستادک

## دانشندان بیدارک اسامی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



چگونه میتوان از بیماری جلودی کرد و چگونه در دوران بیماری بماند؟

بسیار کهن سالتر میشود طبق نظر متخصصین ملل متحد در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از ۶۰ سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۱۰) میلیون یا ۱۱٫۲ درصد نفوس کره زمین خواهد رسید. این که گوی شامل تناسب فزاینده افراد ی خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند. بهترین راه نیرومند ماندن، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران پیری چیست؟ این پرابلیمست که از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است. آیا می دانید که دوران پیری را چگونه سپری نمایید؟ آیا می دانید که فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد؟ آیا می دانید که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پنججاه درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید؟

عمر کند

روپاها و آرزوهای پراک به جهیوتولوژی (پژوهش های علمی دوران سالخوردگی) ارتباط دارد. این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیخواهد پیر باشد ولی هرکس آرزو دارد حداقل تا صد سال

عمر داشت. حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) سال عمر کرد. طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد، نظریه واند پشه های خودش را دارد. در قرن (۱۹) پاراسلیسکا تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد. در قرن بیستم میشنیکوف و بوگولتیس نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد. ملاحظه کنید که هر چه به زمان مایزد بیکتر شویم، رقم نیز پایین می آید. شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد؟ بد بختانه، نه تا هنوز. از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشور های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

سال بالا رفته است و این ناشی از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوارد بگراست. اکنون رشد در همه جا متوقف است. این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام بیرونی های طب در حدود تاریخ نبسته شده، دوره حیاتی انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است. دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد بگ تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده به عنوان یک استثنا باقی مانده است تا یک قاعده. حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماری های قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول منبر انسان بازم به صورت مشخص آنچه که هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید. از همهجا است که چرا پگانه راه

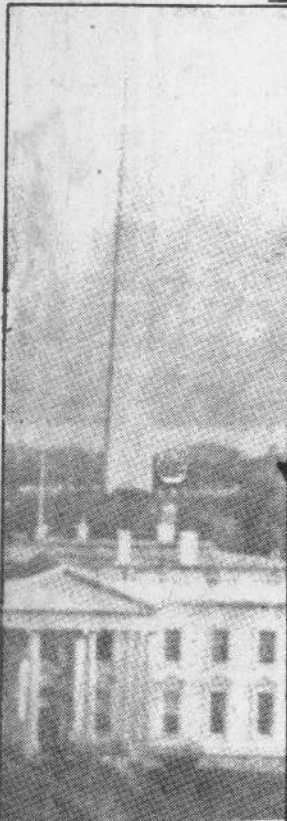
افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است. تخمین بوتانسیم انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بد بینانه صورت بگیرد. در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیشبینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۹۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد. از کجا میتوان چنین پیشبینی امیدوارکننده می کرد؟ شکستن قانون ژنتیک کشف میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در انجلیسری ژنتیک و افعال از جمله واقعات انتقالی به شمار میرفت. همه آنها به تجدید نظر در اینها منتهی شده. دوره های زنده گی به شمول سالخوردگی انجامید. در همین حال، این پیشرفتها احساس خیراند پشانه گی را به شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه رددی را در باره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد. هرچند چنین دریافتی اندک سالخورده گی به هیچ موربونی خاصی یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگردد ارتباط ندارند. مایه تا سف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقی

خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کیمیاوی آنرا برهم میزدند، احتمالاً همچنان قادر می شدند تا ((انتهی دور)) آن رابطه دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه می بعمل می آورند. هرچند، دوره زنده گی تا بیع کرکتر جنس یا انواع مختلف است از همین جهت است که چسرا هیچ موش نمیتواند ده سال و هیچ سگی برابر انسان عمر کند. در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگردد به بیماری های دوران سالخوردگی تا خورد دوران پیری. این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتا لوزی عمراست که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش میرود. از همینجاست که چرا مو نفقت های اساسی در بیماری های سرطانی، قلبی و سما از ساحت های طب قدیم بدون پیشرفت

در شناخت ظهور دوران سال خوردگی و رابطه بین کهن سالی و بیماریها غیر ممکن است. تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران بعدی حیات به سراغ آنها می آید. این مرا پندار معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخوردگی مهمترین طریقه اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد. و درباره حال چه؟ دانشمندان به مدارک اساسی دست یافته اند که حیا عمرا در واقعیت میتوان طولانی تر ساخت. حتی گروه تازه مواد از قبیل مواد کلد سازی دوران سال خوردگی می عرض اندام کرده اند. اکنون مواد یک دوره عمر حیوانات خونگرم را بین (۲۰) تا صد فیصد افزایش میدهد در دسترس متخصصین کاهوش های علمی

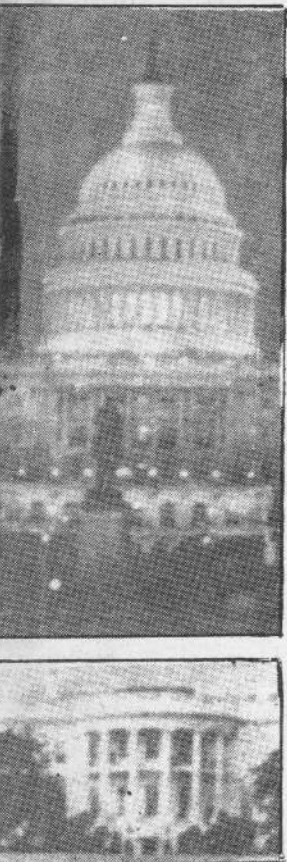
بهرامون دوران پیری که با تبحر رب سرگارد داشته اند، قرار دارد. مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگرم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است. شاید پرسیده شود که چسرا کارشناسان بدیده های دوران پیری تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند. در مورد آنچه که به ساحت علمی و جنبه های تطبیقی ارتباط میگیرد، احتیاط لازم به کار برده میشود. دلایل قوی وجود دارد نخست، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد. مهمترین همه در اینجاست تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود. به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید ((بالقوه)) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که در پروسه اتفاق می افتد، باید صورت بگیرد. اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد. ثانیاً اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالایی حیوانات را دارای عمر کم ازما پیش گردیده است. نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره حیاتی نسبتاً طولانی انسان چگونه خواهد بود، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است. ثالثاً، مواد کلد سازی دوران سالخوردگی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

### از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است



# تکون در سیاست

## جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستتریح باشد و لاجرم باز هم تغییراتی در آن آورد و او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا در دخترش مارتا Marta نزد او میمان میبود که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پسر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزند رئیس جمهور قبلی خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالای بخاری دیواری حک شد ۰۰۰ آدامس نوشته بود:

(( از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند ))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت همسرین

های اروپا را کپی میکرد کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید باسپار کند ی به پوش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید و خاطر مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میهندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند، به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود وایش در -

# کاخ



امروزی در آن قرار دارد مینسی بر اسناد تاریخ محل واشنگتن امروز را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از دایالت ویرجینیا واری لند ساحاتس را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hoban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امر رسیدال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد، با آن که بهیتر کارشناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند و ولی در آن زمان چنین بود که امریکائوسه

نمود از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد، در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت به همین لحاظ جورج واشنگتن باخانمش در ایارتان زیمایلسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود، درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد در همان زمان خو فایر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید، باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنو کراتها به تنگ آمده بودند نیز به همین مفکوره بود، تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد، بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود، انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

( نبود و روزی که آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند .

XXX

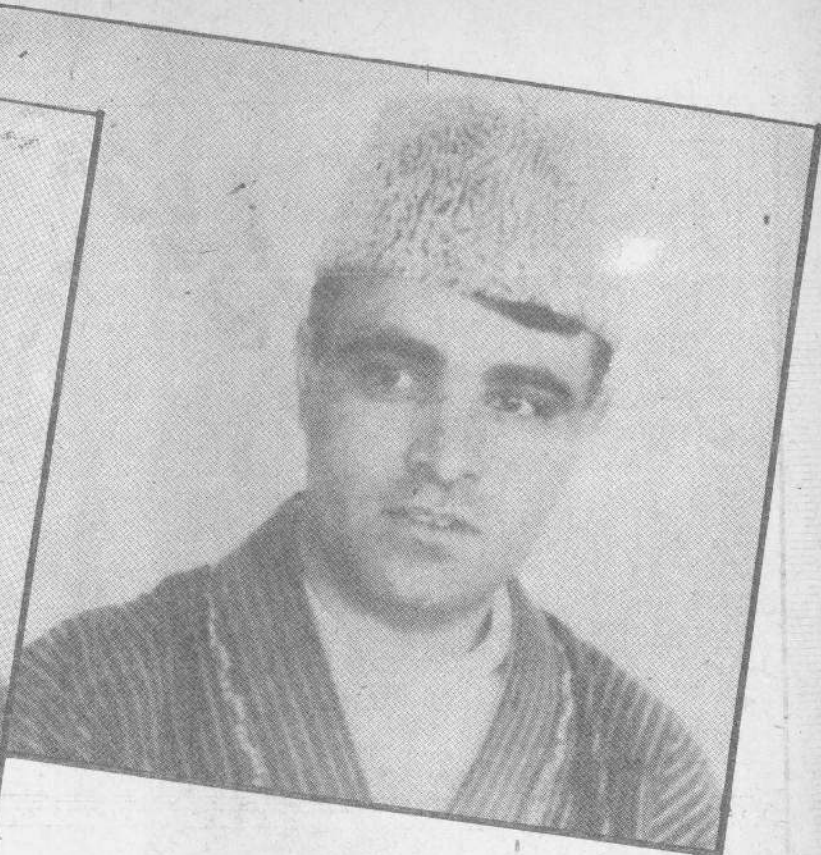
پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت و در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند، نیویارک و فیلادلفیا در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید، تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد، همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید، با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسن (د ۱۱ شهریور) نگار اختصاصی مجله در قصر برای لطف نموده مطالب بسی ارزنده بر از مطبوعات چگون سلوگها کرد آوری نموده و به ما فرستاده اند، که با ابراز سپاس از ایفان به چاپ مطالبشان اقدام مینماییم.

جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در کتابچه یاد اشتهای روزانه اش در صفحه ۱۲ جولای سال ۱۷۹۰ چنین نوشته بود:

(( چاشت امروز مرا با توماس در مورد ساختمان مقر دایلسی حکومت ایالات متحده آشنا ساختند ))

جورج واشنگتن خودش هیچگاه درین قصر جدید داخل نشد، بعد از حریق سال ۱۸۱۴ تعمیر قصر همه سفید رنگ شد و از زمان حکومت رئیس جمهور



## در جایگاه

# عاشقان و عارفان

\* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .  
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -  
 دیوان محدود اند اما در نعت -  
 خوانی ، نعت هر شاعری را می خوانند ، در نعت خوانی مقامات ویژه وجود دارد ، در حالیکه در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل داستانی مطرح است .  
 \* اگر غلط نگویم ، منظورشان این است که در نعت خوانی ، نوعی موسیقی در خیل است و گاه هم نعت همراه با موسیقی خوانده میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته است .  
 از سید عبد القدوس میرسم :  
 \* چی نعت است که شعرا نعت میخوانند ؟  
 پاسخ میگویند :  
 - ده سال است .  
 \* در مورد پیشینه نعت خوانی برای اطلاعات بدید ؟  
 - نعت خوانی مکتب خاصی ندارد ، اما شیوه « ایست که خدمت زان را درین عرصه جناب حاجی غلام حسین انجام داد ، است ، من برادر بزرگم ( میرفرخالد بن ) شاکرد اوبیم .

سید عبد القدوس مظهر است . -  
 نعت خوان جوان که برادر میرفرخالد بن است در آستانه میلاد حضرت محمد ( ص ) با او صحبتس داشتیم . . . و اینک شناسنامه کوتاه او :  
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال دارد و محل فاکولته هنرها در بوهندون کابل است ، در خان نواده مذهبی بزرگی شد ، و استاد سلسله میرفرخالد بن آغا است .  
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که شبها تا سحر و صبحگاهان غمناکانه و بانوای برسوز بلند میشود -  
 نعت - سینه را جایگاه نور میسازد و چشم از زمانه میبندد و دل به خدا میبازد و در ستایش خدای ( ج ) و پیامبرش رسول اکرم ( ص ) در دل عاشقان و عارفان جامیگزیند .  
 یکی از این صداهای صدای

# روزگار حسنی

## از افغانستان

### کودکاني که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر اموسي

تهيه مجله بامن خدا حافظ س کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فرداي آنروز، قبل از همه در صدد تهيه اين مطلب دلچسپ شدم.

بسيار دلم می خواست مستقيماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولايت فراه سه ساله حجاب وروي گيري زنان و دختران از مردان بيگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادريس که بعد است آورد و بدم مراجعه نمود معلوم ما است حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو رياست تعلم و تربيه ولايت فراه که یکی از وابستهگان اين خانم می باشد تماس گرفتم که اينک توجه تان را به جريان گفت و شنود معطوف ميدانم:

سوال: شما چگونه متوجه شديد که اين مادر سراز سه سال ولادت ميكند؟

جواب: شوهر اين خانم سه سال قبل وفات نمود و سراز ختم مراسم تکفين و تدفين و فاتحه داري، اين خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت:

فوما ( حالاً که شوهر به رضاي حق رفته است، ميخواهم اين مو صوع را براي تان بگويم که من همين حالا حامله دارم و طفل سه سال بعد به دنياي آيد و شمارا براي آن خواستم که از موضوع بسا خبر بدهد فردا (خدايي ناخواسته) فکريدنکيسيد.

و واقعاً همين طور هم شد، يعنى آخرين کودک کثر که سه سال در بطنش بقيه در صفحه (۹۴)

ميدانيد، از روزي که خبر شده ام خبرنگار مجله سباون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجو مي کنم، باور کنيد من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سباون علاقه داريم که هيچ گفته نميتوانم، من مجله سباون را هر ماه توسط دوستانم به دست مي آورم و مطالعه مي کنم اما خواهش من از شما اينست که بعد از اين هر رقم می شود نمايندگی مجله را در شهر فراه ايجاد کنيد.

او که خود شرا (طارق احمدزي) معرفي کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع ديگري نزد شما آمده ام، موضعي که حتماً براي مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسپ خواهد بود.

از اين چه بهتر، بفرماييد بگويد که درسي تهيه آن شوم.

من در شهر فراه، مادري را من شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادري گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجيب است، آيا اين موضوع واقعيت دارد؟

بلى، کاملاً واقعيت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آيا اينسن معلومات را شمارا راجتيا رسا ميگذا ريد.

من می توانم براي تان معلومات دهم، اما بهتر است بايکسی از وابستهگان خيلي نزديک اين خانم شمارا معرفي کنم تا معلومات مفصل تري به دست آوريد، بطور:

تشکر، من موافقم.

او، ادريس یکی از وابستهگان اين مادر را در اختيارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمينه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خيليس ها زيبا به نام (باغ بل) باغي که در بين درياي فراه قرار دارد.

باغي که تفریحگاه شهر يان فراه است و هر روز به صد ها تن آنجا آمده دم می آسايند و از انواع سيوه هاي رنگين آن دهن پررزه ميسانند و بالاخره در باغي که باغ بابرواغ بالاي کابل با آن رقابت کرده نميتواند، کارگل هاي رنگارنگ و خوشبوي بتونی به روي سبزه هازير سا به درخت تسوت که نسال با قلم و کاغذ و گيره ام نشسته و براي تنظيم پروگرام روزاينده ام آماده می گزفتم که گفتگوي دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد:

خودش است، ديروز او را در مکتب ديدم که همراي مد يرو صاحب مها جبه ميکرد.

بيا يک فعه برسان ميکنم، یکی از آنها شوم به راه افتاد و وقتی به من رسيد، سلامی داد و مود با نه برسيد:

بيخشيد، ميخواستم يک چيز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرماييد.

ميخواستم بدانم که آيا شما خبرنگار مجله سباون استيد و ار کابل آمده ايد؟

صميميتش خوشم آمد، از جايم برخاسته گفتم: بلى، شما درست فهميده ايد.

سراز آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجد بسا صميميت بيشتري دستم را فشرد گویی که دو ست صد ساله اش را بافته باشد با گرمی بامن احوال پرس کرد.

دوستش را صدا زده هر دو بسا نهايت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالاي شانه ام گذاشته گفت:

آيا تصوير کرده مي توانيد که کودکي سه ساله را در بطن مادر سراز ياد ميگذا ريد؟

# عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیمت .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و لای بر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سرایان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

بسیار عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترهای - بین میشوند ، به جز من ، دیوار ها همه یکسها و خرطه های دارند که میروند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میروند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با (( سرور جوچه )) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگویم ، دست امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانسانی شده به داخل زندان مییابم . . . با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با (( او )) رویه رو نشده بودم ، همان هیجان کجگاوانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کرمبورد) است ، میخواهم تا برام سرور (( جوچه )) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند بازید سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : (( چی قدر دیر برترجه سرور جوچه شدن ))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار با ناز و دقتی بی - نشسته ، باز هم تصویر های از (( او )) در ذهنم نقش میگویم . . . آن سوتر مردان - جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمان تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کار آمد ، میروم :

- شما را میخواستید ؟  
سراپایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را (( گلوی دریده شده اش )) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را (( او )) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم (( سرور بود نش ))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم . . . .

نگاه می کند سرد و گذرا ، با خود تکرار میکند : (( قصه . . . ژورنالیت . . . ))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید : (قصه موه کس همه بر باد یهایم اگه نوشته میکنی کارمردانه نیست و به هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میکنم . . . .)

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگویم : (( به خاطر است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بس مادر آواز خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه کابل جای میگویم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سرایی تا حوضچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی ببیند ، حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قوی و قشاش - مگر سرور (( جوچه )) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قوی و قشاش ؟ با در رخ که در او نفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، د زنده گی چی گاستی بی میورد اگر از (( باپون )) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفان قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صداد آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور شوهره بود نش به (( جوچه )) در گوش شمبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دوده راه ، فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد مویخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

# مجازات زندانيان بندگي سياسي

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو  
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم  
دست راست و چپ کدام ها اند که  
دستم مهارت بریدن کيسه هاي  
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت  
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري  
میکردم و نگاه هاي همراه با رفايم  
دزدي ها و خسر دزدي ها میکردم  
تا اين که اشتباها مرا زنداني کردند  
\* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟  
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني  
به خاطر سرقت پول حاجي سهراب  
برنج فروش و به خاطر که حاجي سهراب  
سهراب کشته شد و سه نفر جواني  
با لايه شادي دادند ، ده سال  
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد  
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي  
بود که در عقب ميله هاي زندان -  
رنج عادت بد را از ياد بردم -  
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون  
بر آن اعتياد جرم کشيدنم به  
ترياک کشيدن مبدل شد . . . .  
در آن سال همان در زندان -  
د همتنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً  
يک گروه زندانيان سياسي که  
امروز مردمان بزرگواري استند در  
زندان با من معرفي شدند ، آنان  
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح  
کنند ، به همين منظور با من کمک  
میکردند ، حتي مرا نزد خود خواسته  
القيابا راياد مي دادند ، روزي قرار  
بر آن شد که يکي از اين زندانيان  
سياسي را بگويم که ايداد بشرمل  
سليدي را طور مخفيانه از زندان به  
برادرش بفرستد که در آن اسراري

نوشته شده بود ، من سند را به  
قسمت ثقل يك کتاب جابه جا کردم  
و به زنداني گفتم بنويس که اين  
کتاب جالب است به وقت بخوانيد و  
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،  
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .  
از آن پس ، آنان به من ميگفتند  
که توي سر با استعدادي استس  
ميتواني در ايند زندگي خوب  
و شريفانه بي داشته باشي و اما  
زندگي شريفانه که نميتوانست  
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،  
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر  
بامادر داشت ؟

مجاد کسي از جيسم باد يگر گوسي  
رژيم بخشيدم ميشود ، وقتي از -  
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي  
تصميم گرفتم که ديگر کاري نکسم که  
زنداني شوم اما تصوير هاي نجيب  
زندگي مادرم ، تصوير هاي عا -  
ص قيافه پدرهايم و تصاوير نجيب  
و مفلوك همه گذشته ام يك مشت  
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن  
زندگي مردمان آزاد را نميتوانستم  
تحمل کنم کما نيکه با من نوجواني  
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام  
مانند من نبودند ، قيافه سرد و  
بيجان آخرين مقتولم حاجي  
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ  
هاي پول ، توتهاي متعفن جرم  
با ران دوران غارتگري کود کانه ام  
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستين قدم هاي  
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط  
کرده بودند و به دهليز مبدل شد ،  
بودند که انتهايش بازگشت به  
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود  
که مفکوره غارت تو رسته ها همراه  
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی  
گاه گاهي اموال و يا اسبورت و -  
اسناد شان را که به دردم نمي خورد  
دوباره با لايشان مي فروختم .

گاه گاهي مردم به من ، جنان  
نگاه میکردند که گويي جنائيتي کرده  
باشي و با جنايتکار باشي . درست  
در نخستين روزهاي ماه چهارم  
آزاديم ، بوليس - همان افسري که  
از بدت مرا تعقيب ميکرد و هر سال  
در دستگيريم نقشي داشت (گل نبي  
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار  
بر موتر زندانم کرد .

\* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت  
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟  
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط  
مدت هاي پيش مو تر حاجي هزار گل را  
د زديده بودم و تمام برزه هايش  
را فروخته بودم و محکمه پنج سال  
زنداني را شايسته مجازاتم تشببت و  
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان  
توقيف را سپري نکرده بودم که  
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتا -  
هي توقيف شدم .  
\* کدام جنائيت را مرتکب شد  
بودي ؟  
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده  
بودم ، صرف اشتباها والي لوگر  
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم  
بعد از مدت کوتا تراز يك ماه  
آزادي ، بازم محکمه چهار -  
سال جيسم ديگر برام سزاوار ديد .  
\* چي جنائيت کرده بودي ؟  
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،  
فقط چهل هزار افغاني کيسه بري  
کردم ، و نيمس از جيسم را مسري  
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين  
روزهاي آزادي ، مرا در نقليه  
سياه سنگ ) سرباز ساختند .  
محيط سربازي محيط خوس بود ،  
اما هرگز دست نداشتم که نان را  
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم  
آخر بايد زحمتي براي رو بدن نان  
کشيد ، شراب ، جرم و ترياک بايد  
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود  
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از  
قطعه نظامي فرار کردم و چهار  
سابقه در صفحه ( ۱۸ )

# شما هم خبر شوید!

## از گپ‌هایی که ما خبر شدیم



تعبه گنده : فوت زلی

## ساریان زخمی شد!



شایعه بی بین هنردستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان بخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می کند، چندی قبل یکی از راکت ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه ها و کلکین های آبارتمانش می رسد، ولی به فضل خداوند از خسارات جانی در امان میمانند.

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میشتاب و ترسبها باارتمان او را به عهد سلامت میبرد ...

ساریان در وقت نیراکت ، گاه از بد شمال خواهانیم .

## تراجم

روانه منزل انبیاق اینده میگرد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا میگردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج میگرد ...

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در پیکر از هوشها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفتم:

زلی جان مارا کی میگذرد بگه خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد ، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان .

شنیدیم که هنرمند خوب ، متواضع و سابقه دار کشور شیر فزونی هوس خانم جاری را نموده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اول آن ، دوبا داشت و چند پای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیاق ها) قرض کرده

## ناشناسی بجایست



با ایشان چشم به چشم شویم این که از کی به قهر است خد امید اند ، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند میخواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند .

از کار دولتی دلشان ، اما آیا میخواهند دوستداران آواز را محله ساورن مستی برانجست مباحه بی داشتند ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوجه هاز د اند ، که هیچ قادر نشدیم

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با داره

مجلس ساورن مستی برانجست مباحه بی داشتند ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوجه هاز د اند ، که هیچ قادر نشدیم

## حالا که پرسیدید

عابد رابع بکتاش : س : چرا تونق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرر بیون نمیشوی ؟

ج : به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راهاد داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار رایک خانه بیخانه راصد نگهدهد الحمید میرزاده از شهر مزار شریف :

س : چرا در نمازهای برچون فروشی ، اهدای ضروری و کم قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن میروند ؟

ج : نشنیده اید که (( به تو که توبه ... ))

س : چرا تو هم نمیکنی ؟

ج : میگویم همیشه مراعاتت میکنم و دخترش (خانم) را علیه من میثوراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید ؟

ج : جایزه ، به داکتر روانی ، اگر بیاید ...

عبد القدوس از کارته پروان : س : من به برنامه های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم ، میخواهم همیشه آن ها را بشنوم و ببینم ، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض شو ، تا مراسم بر آورده شود ؟

ج : هیچ جلعاری نشوید یک پایه جنرال شور بخرید .

محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه :

س : چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده ام ، امروز فردا میگویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج : هیچکار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد ، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویون اول :

س : تا جاییکه خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد ، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا ؟

ج : استغفر الله چو میگویند شاید گونهای شما غلط مینویسد .

س : خود را معرفی نمیکسم دختری هستم حدود هجده ساله ، تا حال خواستگاران زیاد داشته ام ، تحصیل یافته و امتیازات بوده اند ، اما قد و قواره و پول نداشته اند ، دوستی مرا ملامت میکنند و مورد شماتت قرار میدهند و میگویند : تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیسته از من ، از خانواده ام که مراجعین بیرون ده اند یا از محیط مکتب یا ... ؟

ج : از هیچکدام ، از خودی و بی شما و کت ها و فلم های تجارتی هندی .

لحن جان نایل از مزار شریف :

س : چرا همه هنرمندان از رادیو و تلویزیون و مقامات بالا و ان ناراضی نشان میدهند ؟

ج : به خاطریکه در جیب خود چیزی ندارند ، ازین سبب بهترین ها نه همین است .

نفیسه از صدایقی :

س : آیا مریارو برستو از سیاحت برگشته اند ؟

ج : مردم این سفر را فرار نامیده اند نه سیاحت .

مسعوده توخی :

س : آیا بد بوقتن اشخامریه حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد ؟

ج : اگر هر دو باشند از من چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب .

س : چرا هزارویک گپ نشر نمیشود ؟

ج : هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی :

س : چرا شمس الدین سوزان تخلص می کند ؟

ج : به خاطریکه تیل بسا نمیشود .

فاطمه حنیف :

س : چرا صاحب کار گور و درساورن چاپ نمیشود ؟

ج : به خاطریکه هنوز صاحب راجند رکاردر او به چاپ نرسیده .

سیمیا سروری :

س : آیا مویز طاهر شیباب تصا دم نموده است ؟

ج : از بایسکلش خبر داریم از مویز ترش نی .

س : اکبر نیکراد کجاست ؟

ج : باگمان اغلب که به جمع تجاران بیوسته در کابل تشریف ندارند .

ساره ازلیسه حرمه جلالی پروان :

س : چرا وحید صابری اهنگ های تازه ندارد و چرا در تلو - یزیون اعتکاف این کم نشر مینویسد .

ج : شاید مصروف عروسی ها باشند و مریور دم میگویند زنده که د بلارده هم به وارد



# تعمیر

# کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتی یم  
 اود سیا د گنبدی کل د سیا د کلونو  
 به گنبدی کی د لورونو تر خسته  
 د بنا بخت بازار تود م  
 د سیا (هو) د سیا د کلونو  
 د گنبدی هیله به ما پوره کوزی  
 زه ((ن)) غوتی یم اود (هر)  
 وه)) د لورونی نه شاهد م  
 زه غوتی یم اود ((سیا))  
 د کلونو گنبدی د جبر ولوتانده  
 لبته

زه غوتی یم ما گم داوسنی  
 سهار دوزمی به غنیز کی  
 زه د سهارنی ور الکی به طلاهی  
 شرکی نازیم اود سیا هغه  
 غور ید لی کل یم چی د بنا بختو  
 به اوبل کی توپل کوزم  
 زه د ((ن)) غوتی یم خو  
 ((پروه)) د لورونی شاهد م اود  
 ((سیا)) هغه غور ید لی کل  
 چی د ناز د سترگونی کوی ور تیا  
 اوستلای شی

موتیسه  
 بلی غوتی! دغه زمزمه به به  
 ز قوله خود زمان د تمیز فوز ونوته  
 د پره لزه رسیده  
 غوتی! هو غوتی به نخرولخی  
 کلکید له اوکی وه!



به اوس بی بناد م ساتلی یم  
 د پروه لورونه - منم چی زماور  
 د دوزمی د بختی غنیز جیبه مراد م  
 م

منم چی زما به خنداد بوا د -  
 حیل آئین تود ید لای شی منم  
 چی بنا بخت د اوبل خاوند د  
 هیله نه هیوزی چی زه بی د اوبل  
 اود میانو زره به نخری کی تود  
 وسات

نه! زه د دی نازین باغ به  
 لعل کی چاوا جوم!  
 اودغه دین توده هنگامه چا  
 باد بناد بخت به برخه کریده  
 پوهنیم ((پروه)) د پروه  
 دیننی لوروسی

پروه - هغه پروه چی د لیلی  
 بناد ید کاروان ز غنیزه بی دی -  
 لوری ته راپللی ده - او هغه  
 پروه چی د سوغنده اهار مخی  
 ته بی زما دین ورخی د نازیمه  
 خاطر خهل د لاسونو او روشی به  
 سرو لیبو سوللی دی اوزه بی  
 د اوسنی هوس نیکی باغ ته  
 سهارلی یم - هغه باغ ته چسپ  
 بولگان خله قافله پکچپ ار ولا ی  
 نیس

هغه باغ چی پهلان بی د -  
 ((سیا)) د راتوبه خند ریشی چی  
 لیمی ز غولای شیر



شیر نعل محمد دین نواک

غوتی لانه وه غور ید لی م چی د  
 سهارنی ز می د مجوا غستلو پسر  
 شرب شو

وز می غوتی به نازان به غنیز کی  
 لوبله او هغه به نخرولخی کلکید لو  
 به جبر وه - خو وروست چور ووسته  
 د سید به سیه بلوکی سیا  
 نغاری اود سهارنی لیر لیر د  
 زور الکی دوزمی قار کی  
 انتظار کی وه چی کله کله بی د -  
 سید لوبته ریاری - غوتی بوا ر  
 کیم به به به ده جان سره وای  
 زه زه چی د بنا بخت د بنا ر  
 د لورونی لیر کی لیر کولای شم دغه  
 د ناز برخه د ((ن)) د پروه  
 لورونه ده

به! د اود لورونه نه ده  
 بلکه د پروه دودی خواله ده چی  
 د شنه آسمان د شنه زره د نامرا -  
 دی د خبیری هغه بی زورانی م  
 د ((پروه)) د پروه لورونه  
 زه پوهنیم چی د پروه لوروسی  
 د زمان د اوستورا اوستود تود  
 تیارود کوزو هغه راتیره کرم اود  
 د لته د سید به سیه بلوکی  
 نجینی سید لوبته تیاره ایس د  
 پروه د پروه لورونی هغه چی  
 دوزمی به نازمی خنکوی او هغه  
 چی د سهارنی زینور الکی غار کی

# سید رسول رسا :

# دینستوداد بیاتو خُلانند خیره

ریدو یو پهلې (( ته د کار لپاره  
واستول شواو د هند د نیمې وچس  
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .  
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر  
ا تارلیکلی چی مخنی چاپ شوي  
ا تار یی په لاندې ډول دي :  
- د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمونو  
مجموعه .

- نوي ترنگه . د نظمونو مجموعه .  
- د قران بیغام . یوازې د نظم  
د مسد سره ډول .

سید رسول رسا سره پیر پورتنیو  
ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .  
رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی  
ژبو به پوهید ، اوبه روانی یی  
په د غونډو خبري هم کولای شوي  
اولیکل هم . هغه د هند د نیمس  
وچس له ویش څخه وروسته په  
افغانستان کډه پاکستان د سفا  
رت مطبوعاتی آتسه و .

د یوشمیر غوکړنی یی چی د فیو  
ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه  
د مثال په ډول رانقلو :

خدای زما او ستا خوډ دي .  
مونزه د وار به بنده گان یو  
ته به څه باندي مالک شوي  
مونزه ولی فقیران ییو  
ته د خدای د لوی حکمی میراث  
خوړ شوي . مونز شوو ز یی .  
اوس سجدی موستا به درد یی  
چی بی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا  
دینستوداد بیاتو  
ودی او پراختیا  
نه خا تلی یی پام  
لساته

پوخت وچی په شمرو پلوی پیل  
وگر او هماغه وخت د (( پښتون -  
مجلی )) په پانوکې یی شعرونه  
خیریدل . کله چی سید رسول رسا  
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله  
د ( اسلامیه کالج ) د ( خیر مرگین )  
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر  
و تاکل شو . چی څه ناڅه شپږ کاله  
یی د دغی مجلی د خپرولو مسو -  
لیت په غاړه درلود .

سید رسول رسا په کالج کس  
د زده کړی په بهیر کی د (( بزم  
ادب پښتو )) ، (( بزم السنه شری -  
قیه )) او د نونهار د (( ادبی جرگی ))  
د غړی منشی او رئیس په توگه  
وظیفه تر سره کړی ده .

سید رسول رسا هم د زده کړی و  
هم د سرکاری خدمت په وخت کس  
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته  
مخانیگری پام ساته او د یی لاره کی  
سترنه هیرید و نکي کارونه کړی دي .  
هغه د (( پښتون )) مجلی په کار و  
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی  
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته  
مخانیگری خدمتونه کړی دي .

سید رسول رسا په ( ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ )  
کلونو کی د پهلې د میاشتس  
تیلیخاتی مجلی په اداره کی چی  
( نن برون )) نومید به کار بوخت  
و .

سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د  
کانگریس په وزارت کی د (( ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه ، آسمان  
د پوستو یی تعلیل لی اود د پسر و  
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -  
دی . د دغو علانده ستورو و  
څخه پوهم سید رسول رسا دی .

سید رسول (( رسا )) د پښتو  
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی  
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور  
د سپی د (( پد رشو )) په گلی کی  
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .  
پلاری میا محمد سعید نومید .

خپلی لومړنی زده کړی یی د -  
نونهار په اسلامي (( های سکول ))  
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو  
ښار په (( اسلامیه کالج )) کس  
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی  
د ازموینی له تیروولو وروسته د لاهور  
په (( سنترال کالج )) کی شامل شو  
اوبه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه  
کالج څخه د فراغت سند تر لاسه کړ  
او ورپسې د پوهنی په محکمه کی د  
ښوونکی په حیث وگمارل شو .

سره لدی چی سید رسول  
( رسا )) خپلی لومړی زده کړی  
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته  
رسولی وی خوله ادبیاتو سره  
اوبه مخانیگری ډول له پښتو  
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -  
علاقه درلوده .

سید رسول رسا لاکوچی و اوبه  
ښوونکی کی به لومړ نیوزده کړ و -

# مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار  
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها  
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره  
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا  
 مونس همینگی من قصوات انسانیه  
 ساز من بودند - بدن را با اندام  
 دوست میداشتم اورای من  
 فرشته بی بود که بالهای  
 عمادش بر من سایه می افکند  
 و مرا چون جان گرامی میداشت که  
 ایگانش چنین نمیبود ز پراهمین  
 محبت های بی حد و حصر او  
 بای آن لایم را در بند حلقه  
 نامزدی دختری کشانید که  
 همبازی دوران کودکی من بود  
 من او هند بگر را خیلی دوست  
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای  
 های طبیعت آشنا شد دیگر  
 کترین توجه بی به او نداشتم  
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر  
 به سنگ میکید کانی بود که  
 سر مستم گرداند و از دنیا هر آنچه  
 موجود است آن است بیگانه ام  
 سازد او دختری از دستشان  
 بدن بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق  
 افتاده از زبان خودش شنیدم  
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن  
 دوباره او را تسکین میکرد  
 گفت : اینبار قصه یک  
 مرد گوش داده و بعد خاموش شد  
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه  
 که باید میگفت هراس داشت  
 انگشتان بار یک و لافرش را لریزه  
 خفیف وزود گذر فرآ گرفته خجله  
 زده به نظرم رسیده انده های  
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد  
 رخسار نه بعد مکتوب را شکسته  
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت  
 یک وقتی مینوشتم ، داستانی  
 مینوشتم و شعر میسرودم هر کسی  
 نبود در وجودم بود به حکم یک  
 احساس ناشناخته در وصف  
 زیبایی های طبیعت به پای  
 هر گلی آب میداد ، شعر ی  
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا  
 میداد ، اگر میتوشه ، یک وقتی  
 مینوشه خیلی هم خوب مینوشه  
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف  
 شد  
 یکروزه دفتر مجله آمد  
 مردی بود ضعیف و ناتوان ،  
 اسکلتی بود در لباس زنده هاله  
 چون سایه بی سبک وی صدا  
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را  
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه  
 های برام قصه کرد ، من قصه  
 او را که کسی برام گفته بود چندین  
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون  
 به اصطلاح قهرمان داستان  
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

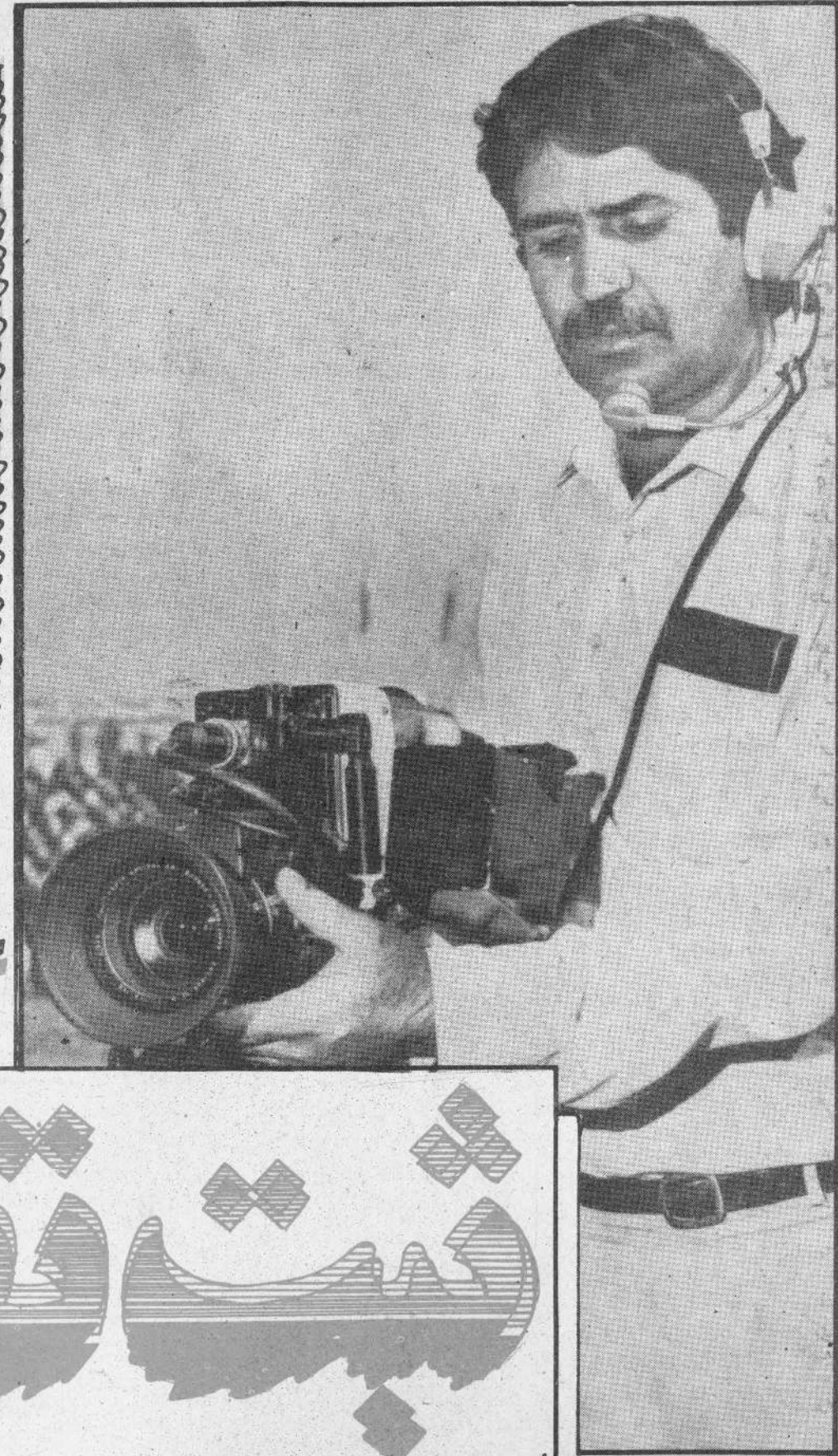
مانند یک درخت بی حاصل  
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته  
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور  
 تنگ سینه اش نمی گنجید  
 روهای مذاب آور لحظه های  
 رامی انباشته در چشمانش  
 قصه یک راز خوابیده بود ،  
 رازی از یک درد میخورد آنسوز  
 صدایش از درون یک چاه  
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون  
 آمده ولی من مینویسم و می نوشتم  
 شاید از غیبتی بودی ترس

مستول و بار من بود، بدین مصداق  
 سید دوستی من کفر گسرد  
 ولی نمیدانستم که من کس  
 کوچترین تاملی به این دوستی  
 و وصلت ندادم. از آنجایی که  
 احترام پدر را فریضه خود میدانم  
 در صد اعتراض بر نهادم. و -  
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز  
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من  
 نتوانستم کوچترین جاسوس را در  
 قلبم به او اختصاص دهم. از  
 دیدن قلبه من جوهره هم با  
 کوچترین بهانه از او فریضه کردم.  
 بالاخره با هم از دل و دل کردیم.  
 من موجود مغرور خود میدانم  
 بودم. یکسال ابروی من لم بگذرد -  
 شد که احساس کردم که کسی  
 زناشوهری برام طلبه آید -  
 استه خانم سواد خواندن  
 نداشت که چه حرف  
 سخنگویی من کباب آفتاب بود  
 ولی در عوض قلبم را دستمال  
 عشق و محبت نسبت به من و خیلی  
 میکشید مرا خوشحال و شاد  
 نگه دارد ولی من غرق در لجن  
 زار غم و فغانه غم بودم  
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته  
 باشم تا آنچه را که نزد من  
 گیرای ادبی جلو میگردد بخواند  
 و برانگشت هنر آفرین من  
 گوید. این همه خود پندیدم  
 موجود تخیلی بار آورده بسود  
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ  
 رابطه و پیوندی با حقیقت  
 زنده گی نداشت به سر میبرد  
 خلاصه در جهان دیگری زیست  
 میکردم. خانم به عنوان گوی  
 چکترین علاقه من نشان نمیداد  
 عشق و ولایه او فقط در وجود  
 من خلاصه میشد.  
 کم کم احساس کردم که تحمل  
 وجود او برام رنج آوراست با خود  
 میگفتم: خفت است نه پیوسته می  
 چون من بازن بسودنی زنده می  
 کند آرزو داشتم فرزندی داشته  
 باشم در حالیکه او قادر به سو  
 فرزندی بدنی نبود.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا  
 او یک سرو کم. آنشب نمیدانستم  
 اود رچی رویای خوش از آینده.  
 اشن فرورفته بود که باخوشی  
 عقیده ام را اظهار کردم.  
 نخست خیال کرد شوخی میکنم  
 ولی همینکه دانست در تصمیم  
 خود استوار به شدت گرفت  
 خود را به ما هم اقلند قسم یاد کرد  
 که خواندن و نوشتن را به ما سوزد  
 ولی من فرهاد زدم. من فرزند  
 من خواهم و تو نمیتوانی برای من  
 فرزندی بدنی بیاوری. بایک عالم  
 پاس و اندوه گفت: از کجا  
 میدانی که نصر از تو نباشد؟  
 او به تلخی میگفت ولی گریه  
 اود رشوره زار قلبم کوچکی من  
 تا نوری نداشت. و من که از عهد  
 برداخت مهره اشن به سهولت  
 میتوانستم بدرشم، به اشک  
 هایش به التماس هایش، به  
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -  
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده  
 برهم نهادم و همینکه خورشید  
 بایرتو زهینش از افق مشرق سر بر  
 کرد از ستر برخاستم و بیدار  
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا  
 نمودم. او کجا میتواندست با رای  
 من روی مخالف نشان دهد  
 پس از کسی گفت و شنود راضی  
 شد. مراسم طلاق خیلی ساده  
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم  
 کسی نداشت بدش چندین پیش  
 فوت کرده بود. یک تازمه ان  
 بدو وثوقش بود. با اخذ مبلغی  
 به عنوان مهریه در حالی که  
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود  
 محض راترک گفت: از آن به بعد  
 من بودم و چار دیواری اتناقی  
 و یکشت تصورات واهی. اشک  
 خانم ورق هارا با هم سهوا  
 میکردند.  
 دو سال گذشت و من همان  
 بودم که بودم. زنده گوی را زرد -  
 به غم غمیل نگاه میکردم و از زنده گی  
 واقعی و تلخی های آن گریزان  
 بودم. تا آن که یک شب همه چیز

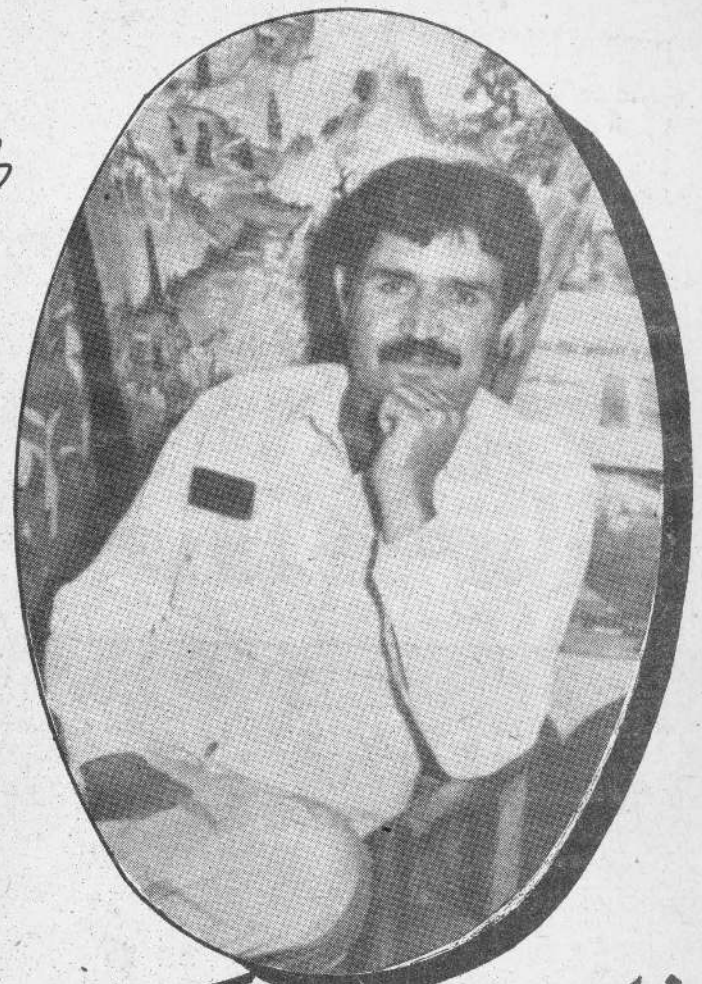
عوض شد.  
 یک شب زیبا و خیال انگیز  
 بهار بود. بزه های ابر در رهنه  
 آسمان مستانه سرد روی هم می  
 نهادند و می فریدند. انعکاس  
 نور چراغ های خیابان در آبهای  
 ایستاده بی روی جاده منظره  
 دلپذیری ایجاد کرده بود. در  
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر  
 موتوری بودم تا به خانه بروم و از این  
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.  
 مردی آمده به شوم نزد یک  
 شد روشن چراغ تکی از صورتش  
 را روشن کرد لنگی کهنه  
 به سر و کلاهش ریخته. می به پاداش  
 از سرا پایش کتابت می بارید  
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -  
 زده گفت: آنا ساعت چند  
 است؟ به ساعت نگر بستم بازه  
 شب بود باخوشی گفت: یازده  
 بجده. فکر کردم همین که جوابش  
 را بد هم از کسارم رد خواهد  
 شد ولی اود در حالیکه پس کرد نفس  
 راس خاریدن و باره سوال کرد:  
 منتظر موتوری استید؟  
 گفتم بلی!  
 شما هم انتظار موتوری دارید؟  
 در حالیکه به اطرائش نظر  
 می انداخت خنده می نموده  
 گفت: من منتظر مشتری استم.  
 بعد سبک هایش نگرستم فریضه  
 چیزی نبود که منتظر مشتری  
 باشد، خیال کردم شوخی میکند  
 بی میل نبودم تا رسیدن موتوری  
 خودم رابا او سرگرم کنم. قطری  
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگر -  
 تی تعارفش کردم. یک دانه برایش  
 برداشتم با لایتم سگرتش را.  
 آتش زدم  
 طرز سگرت دود کرد نشد انستم  
 که سگرت نیست زیرا نهی از  
 سگرت را در دهش فرو برد نظری  
 به سرا پایش انداخته گفتم:  
 گفتی که منتظر مشتری استی؟  
 خنده معنی داری نموده گفتم:  
 بلی منتظر مشتری استم ولی این  
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل  
 ولای کوچه ها مردم را فراری -  
 ساخته است.  
 یقین داشتم دیوانه نیست  
 ولی از حرف های بی سروپایی  
 هم چیزی دستگیر نمیشد.  
 خودم رابه صحبتش علاقه مند  
 نشان داده پرسیدم: خوب  
 بالاخره نگرانی چه میفروشی؟  
 چشمانش رابه گوشه بی از خیابان  
 دوخت و بدون آن که در چشمان  
 نگاه کند بالحن زنده می گفت:  
 بستر من و آفوش گریه این توانستی  
 که مرا نیشناسی تلم جوانهای  
 شهر با من محرومت دارند.  
 لحظه بی با خود اندیشیدم  
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر  
 دیدم من هم جوانم. آتش شعوت  
 یک باره در وجودم مشتعل گردید  
 قلبم شروع به تپیدن کرد گوی  
 آن مرد افکار درونم رابه خوبی  
 درک کرده بود. در حالیکه به  
 سوم اشاره مینمود برای اقتصاد  
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد  
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعین  
 که چند دقیقه بعد در اختیارم  
 قرار میگرفت سر از پانی شناختم  
 مبدل به یک پارچه شور و هو  
 شده بودم. هوس کشنده و لسی  
 دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر  
 زن نبودم. تلم سرگرم من همان  
 پارچه های نغز و نبتیک ادبی  
 بودند که بر تار و پود وجودم  
 حکم سوراخ داشتند.  
 مرد از پیش من از نیالشی  
 از چند کوچه که ملوا کتابت  
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت  
 در آنهای یک کوچه تاریک که  
 بوی زنده بی فضایی آنرا نباشته  
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی  
 به اطرائش نموده پس از آنکه  
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست  
 با پشت دست به علامه رمز چند  
 ضربه خفیف به درواخت، صدای  
 یایی از پشت در به گوش رسید  
 و لحظه بی بعد در با صد ای

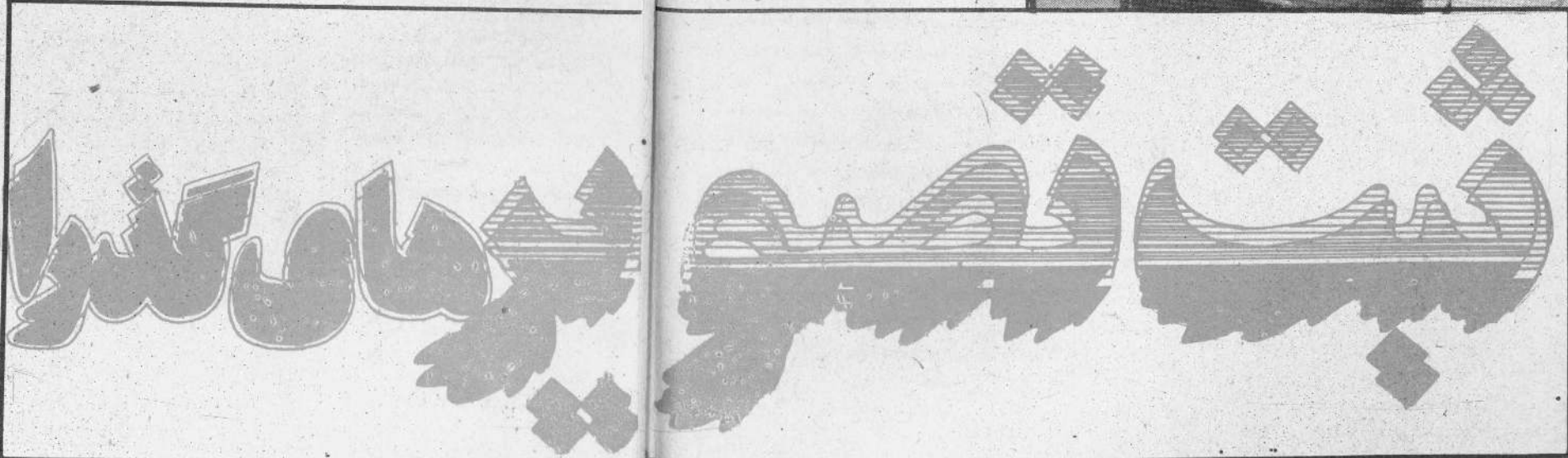


و اینبار برای صحبت هنرمند و  
 با فلیمبرد آری می‌نشینم که از آغاز  
 کارش همچون عاشق دلباخته بی  
 برنظم و به خصوص هنر فلیمبرد آری  
 بوده است .  
 بلی اینبار سخن بر سر فلیمبرد آری -  
 هست که با مهارت و زندگی خاصی  
 در ثبت آهنگها به خصوص در بین  
 اواخر همه گرفته است .  
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا  
 استند، بانام فلیمبرد آری که در  
 قسمت دایرکت و فلیمبرد آری آهنگ  
 ( اهل هر کجا که باشی باز هم  
 افغانی استی ) بر سر پانها  
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است  
 و بگری گل کرد و میگفت .  
 با او برای انجام مصاحبه در  
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه  
 در دفتر را گشودم دیدم که  
 چند مصروف است تنها او نه  
 همه همکارانش به کاری مصروف  
 بودند، یاد پدرم از پشت میز  
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی  
 به داخل رهنمایم کرده و بعد  
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری



# مصاحبه‌پی با فاروق زرننگ کمره‌مین تلویزیون



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد  
 و من پس از لحظه بی درنگ  
 ازین دروآن در صحبت را باز  
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را  
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم  
 \* شما در کارهای اخیرتان  
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا  
 جدید کار رایجاده نموده اید یا  
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا  
 برود پوسران به شما ایده داد  
 اند ؟  
 در حالیکه چهره اش جدی  
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم  
 نگرست گفت :  
 خیر ( من در جلوی کار کرده  
 چیز چیزی از دایرکتوران هم  
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم  
 برود پوسر میباشم و از اندیشه خود  
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه  
 خوبی نه تنها برای هنرمندان  
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .  
 \* آیا میتوان کار شمارا یک کار  
 هنرمندانه توصیف کرد ؟  
 - اگر خود خواهی نکم میتوان  
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان  
 بدون آن که از کارها شانه خالی  
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر  
 میگویم تا در کارهای هنری ام -  
 ذوق هنری داشته باشم و همه  
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم  
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش  
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به  
 خصوص فلیمبرد آری در ساحه هنر  
 جز کارهایم است .  
 \* برای شما معیار انتخاب  
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه  
 ها چه گونه است ؟  
 حرم را قطع نموده گفت :  
 - برای من معیار انتخاب  
 تصاویر در هر لحظه و حالت  
 عادی است، به طور مثال میتوان  
 کار را با کاریک داکتر مقایسه  
 کرد .  
 داکتر در کارهای روزانه خود  
 به صورت عادی میرسد اما در وقت  
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش  
 میگیرد و من هم کارهایم را  
 همبگونه در هر لحظه و زمان  
 انجام داده ام .  
 \* هنوز چه تصویرهای ثبت  
 نمانده بی در ذهن تان دارند ؟  
 شاید وقت نماند یا شاید هم  
 امکانات ؟  
 - در ذهنم تصاویریست که  
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق  
 به آن ها جستجو نمود .  
 \* گاهی دلتان خواسته  
 چیز خارق العاده تصویری  
 برای تلویزیون تهیه نمود  
 و هدیه کنید ؟  
 - در صورتیکه چیز خوب و -  
 خارق العاده بی رابند اکسم  
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام  
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -  
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری  
 مینمام همه اش هدیه بیست  
 برای تلویزیون .  
 \* سفرهای تان به ولایات و  
 خارج کشور چه گونه بوده وجه  
 در سهای به شما داشته اند ؟  
 - سفرهای که به خارج کشور  
 نموده ام همه اش در روند کارم  
 تشویق کننده بوده و در همین حال  
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور  
 خود بیاورم .  
 و سفرهای که در ولایات کشور  
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام  
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور  
 همراه داشته باشم .  
 \* مثلاً به کدام کشورها سفر  
 نموده اید و از آن جاها چقدر -  
 آموخته اید البته در رابطه به کار  
 شان .  
 - سفرهایم به دمارک ،  
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده  
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان  
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم  
 شواسته ام چیزی بیاموزم .  
 \* پس کار عکاسی با فلیمبرد آری  
 نزد یکهای با هم دارند ؟  
 - به نظر من منشا و اساساً هر  
 برد آری را عکاسی تشکیل میدهند  
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب  
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری  
 تکنیک های عکاسی را بداند .  
 \* در حدود چند بار چقدر  
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟  
 - در حدود یکصد و بیست  
 آهنگ را .  
 \* چه ره آورده های در ساحه  
 کارتان دارید ؟  
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. و  
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی  
 ج. د. ن. ج. ا. و همچنین با تمهیه  
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشم  
 بی بازهم افغانی استی جایزه  
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



# نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

## از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

به سه گروه یعنی مکتورهای  
اجتماعی، نوزولوژیک و روانسی  
میتوانند تقسیم شوند.  
الکول سبب چسبیدن پیرگونیهایی  
در ریه ویت میگردد و  
الکول سبب تغییرات و رسی  
نظمی های مختلف میتابولیک  
در اوزان نیز انسان میگردد. -  
بالای میتابولیزم ویتامین های  
گروه B مخصوصاً ویتامین B<sub>1</sub>  
تا تیرکود و در نتیجه زیان های  
متنوع و مختلف در سیستم عصبی  
مرکزی، سیستم عصبی محیطی و  
سیستم عصبی اتونوم از آن بسبب  
وجود می آید. تا تیرات سوز  
آن بالای جهاز هضمی به شکل  
التهاب معده، سرطان هلو  
تغییرات در جذب مواد غذایی  
ظاهر میگردد، سخت شدن و ریا  
سفتی ریه، حادثه ناگواردیگر  
بست که در فیصدی زیاد اشخاص  
صهبه به صورت مداوم از الکول -  
استفاده میکنند به وجود آمده  
میتواند. الکول سبب یک سلسله  
تغییر غیرقابل برگشت در قلب

وسيله الکول ناگزیر و ناچار باید  
به صورت مرتب از اندازه های  
زیاد تر آن استفاده کنند که به  
این ترتیب آهسته آهسته و -  
بسته می به الکول به وجود  
می آید.  
در ایجاد وابسته می به الکول  
محیط زیست شخص، مسائل  
تربیتی، اعتنات، عقاید مذهبی  
خستگیهای بیش از حد جسمی  
و روانی، موجودیت ناراضی ها و  
صدمات روحی شدید و یا خفیف و  
مداوم نیز اهمیت دارد. البته  
عوامل نوری نیز در ایجاد وابسته  
گی به الکول رول دارند مانند:  
وفرت الکول در محیط و دسترس  
سهل به آن، استفاده از الکول  
به قسم تجزیه بی به وسیله  
نوجوانیک یکی از اعضای خانواده  
او معتاد به الکول شده اند و او  
گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن  
آزادی خود و تیریه الکول مینویسد  
طوری که ملاحظه میشود عوامل  
سببی وابسته می به الکول -  
ناگون و فراوان است که معمولاً

از الکول به وجود می آید.  
وابسته می به الکول چسبندگی  
به وجود می آید؟  
طوری که گفته شد از اثر استفاده  
از الکول در پیرگونیهایی منخسر  
جسمی و روانی ایجاد میگردد که  
آهسته آهسته این در پیرگونیهایی  
شکل ثابت را به خود میگیرد.  
الکول در مرحله اول به اندازه  
کم، تا تیرات آرامش بخش  
تسکین کننده، نشاط آور و تسریع  
کننده و فعالیت های روانی را دارد  
به همین علت کسانی به این گونه  
تا تیرات روانی الکول نیاز دارند و  
به آن مراجعه میکنند که با محیط  
زیست خود تطابق خوب ندارند  
و یا بی نظمی های روانی از نوع  
Neurosis و یا تشوشات  
شخصیت داشته باشند. این گونه  
اشخاص در مراحل اول با استفاده  
کلاه و ناگاه از الکول بروی های  
روانی خود راضی و راضی میکنند  
ولی سرانجام به مرحله بی  
نیرسندگی که از اثر در پیرگونیهایی  
ایجاد شده جسمی و روانی به

از نظر اجتماعی، الکولیزم،  
نیابت از استعمال انراطسی  
مشروبات الکول است که  
سبب تشوشات در نوزم های  
معیاری سلوک و روش شخص در  
محیط زیست، خانواده، جامعه  
و هر چه کار شده و همراهی نهایی  
برای صحت خود شخص الکولیزم  
و آسیب و آرامش سایر اهالی می  
باشد.  
از نظر طبی، وابسته می به  
الکول، یک حالت بیماری و غیر  
نورمال است که شخص از اثر  
استعمال زیاد و مداوم الکول -  
سرانجام به مرحله بی میرسد که  
خود را ناگزیر به استفاده از آن  
میداند و این ناگزیری به علت  
احساس نشاء و یا خماری و هم برای  
جلوگیری و کاستن اضطراب روانی  
و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت  
که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

# الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .  
 واقعات التهاب و سرطان غد و  
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها  
 بیشتر تعادف میگردند .  
 - نشاء یا مستی الکولیکست  
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی  
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال  
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از  
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده  
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به  
 وجود می آید و تاثيرات  
 ( Toxic ) توکسیک و مسموم  
 کننده الکول بالاي حشرات  
 دماغیست . در شروع این حالت  
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس  
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده  
 عضلات به استراحت ( Relax  
 مصروض شده و یک حالت آرامش  
 جسمی و روانی به وجود می آید .  
 حالت مزاجی شخص یک نوسان  
 به جهت مثبت داشته ، احساس  
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد  
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد  
 به خود به صورت گداز و تغییر  
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی  
 واقع بین را از دست داده ،  
 امکانات خود را پیش از حد از یاد  
 بی کرده و خود ستایی میکند .  
 نیروی خود آگاهی ( Autocritic  
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و  
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند  
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند  
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،  
 انبساط مزاجی شخص به بیاد  
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل  
 هر موضوعی ، واکنش میدهد ، به  
 آسانی از رده شده و یک حالت  
 متاثری در علقه راه خود میگردند ،  
 تعصب و شدت یافته و امکان  
 دارد بعضی اعمال و حرکات  
 Empulsiv به وجود  
 بیاید ، شخص درین مرحله به  
 آسانی به اعمال و حرکات  
 Agressive و تعرضی نسبت  
 به اطرافیان و یا نسبت به خود  
 ممکن است دست بزند و حوادثی  
 را که از نظر قوانین و مقررات  
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای  
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat  
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از  
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن  
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات  
 نیز واضح نمیشاند که این عدم  
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه  
 تاثيرات مسموم کننده الکول  
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum  
 به وجود می آید .  
 در پایان حالت نشاء ، غالباً  
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در  
 عضلات ، سردردی ، تلخی و  
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی  
 و فرط حساسیت به وجود آمده و  
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص  
 دست میدهد که این همه از اثر  
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي  
 انساج عظمی ، معده ، جگر و  
 سر انجام دماغ به وجود می آید .  
 گاهی تسم حاد الکول نیز  
 به وجود آمده میتواند که درین  
 صورت حالت شعوری روشن از  
 بین رفته و شعور به مکه رست و  
 خفایت میگردید و ممکن است تا  
 سرحد کوما نیز برسد ، درین  
 حالت گاهی تشنجات منابسه  
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند  
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول  
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .  
 الکولیزم مزمن چیست؟  
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی  
 به الکول طوری که در آغاز نوشته  
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد  
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری  
 به نوشیدن الکول است و نشان  
 دهنده وابسته گی جسمی و  
 روانی شخص به آن میباشد ، در  
 اثر آن شخص به صورت متناوب  
 ( Periodic ) و دایم  
 مجبور است الکول بنوشد و در  
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های  
 جسمی و روانی در او پیدا میشود  
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی  
 در شخصیت و روان خود دچار  
 میگردد .  
 الکولیزم مزمن به صورت  
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این  
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده  
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه  
 گناه صورت نمیگیرد که تدریجاً  
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته  
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل  
 میگردد ، با پیشرفت این حالت  
 به تدریج تغییرات در روان و  
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول  
 الکولیک شخصیت به وجود می آید  
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله  
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛  
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از  
 ۱- درین رفته رفته استفراف  
 در صورتیکه نشاء خیلی  
 شدید هم باشد .  
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی  
 بازدارنده ، استفاده از  
 اندازه زیاد الکول .  
 ۳- برخی از حوادث و واقعات  
 پیش از استفاده از الکول ،  
 فراموش میگردند ، نشان  
 دهنده اختلال در حافظه  
 است .  
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه  
 زیاد الکول به خاطر بیاد  
 دست آوردن نشاء آشکارا  
 که این حالت نشان دهنده  
 ایجاد حالت تحمل ( Tolerance )  
 الکول است .  
 مرحله اول الکولیزم مزمن  
 ممکن است ۲-۳ سال دوام  
 کند ، شخص وابسته به الکول  
 آهسته آهسته به مرحله دوم  
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از  
 علائم مهم و دایمی آن به وجود  
 آمدن علائم قطع دایمی و  
 تبسول ( Abst in a nce ) است  
 این علائم طوریست که روزیکه  
 شخص الکول ننوشد ، مانند  
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی  
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و  
 برخی رنگ های خون در روی  
 پرچون شراین صلبه در چشم  
 پرش قلب ، شارخون یا بین ،  
 احساس ناگوار و دردناک در نا  
 حیه قلب ، سرخچی ، سردردی  
 برو زیاد ، جلد شدن جلد  
 انگشتان ، رعشه دست ها ،  
 درد های عضلات و مفاصل ،  
 تشنجات هضمی ، بی اشتها  
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بسه  
 اجزای فوق بی نظمی های روانی  
 نیز افزود میگردد که به شکل  
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،  
 اضطراب ، ترس وید هانسی ها  
 مییابد ، علائم قطع دایمی کم  
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه  
 شخص معتاد مجبور است جهت  
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار  
 فوق بازم به نوشیدن مقدار  
 زیاد تر الکول بپردازد ، این  
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال  
 دوام کند .  
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن  
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره  
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه  
 کم الکول ، به حد اعلا می نشاء و  
 مستی دست مییابد ، درین  
 مرحله شخص به صورت منظم از  
 الکول استفاده کرده که به صورت  
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب  
 الکول مینوشد ، این حالت  
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا  
 یک هفته دوام کرده و شخص  
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار  
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی  
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،  
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،  
 عرق زیاد ، فشارباین تشنجات  
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی  
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ  
 و لاغری به وجود می آید ، درین  
 مرحله از اثر استحاله و تخریب  
 دماغ کوچک ( Cerebellum )  
 علائمی به شکل سرخچی ، بسی  
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در  
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات  
 نیز به وجود می آید .  
 با پیشرفت این مرحله تحمل  
 شخص مقابل الکول بازم کاهش  
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء  
 میگردد ، ممکن است حملات  
 تشنجی به شکل مرگی ( Epilepsy )  
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،  
 تغییرات در وضع روانی و از جمله  
 حافظه شخص عمیق تر شده ،  
 حالات تعرضی ( Agressive )  
 ممکن است به مشاهده برسد ،  
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً  
 به تغییرات منفی معروض میگردد  
 اختلالات عمیق روانی که از



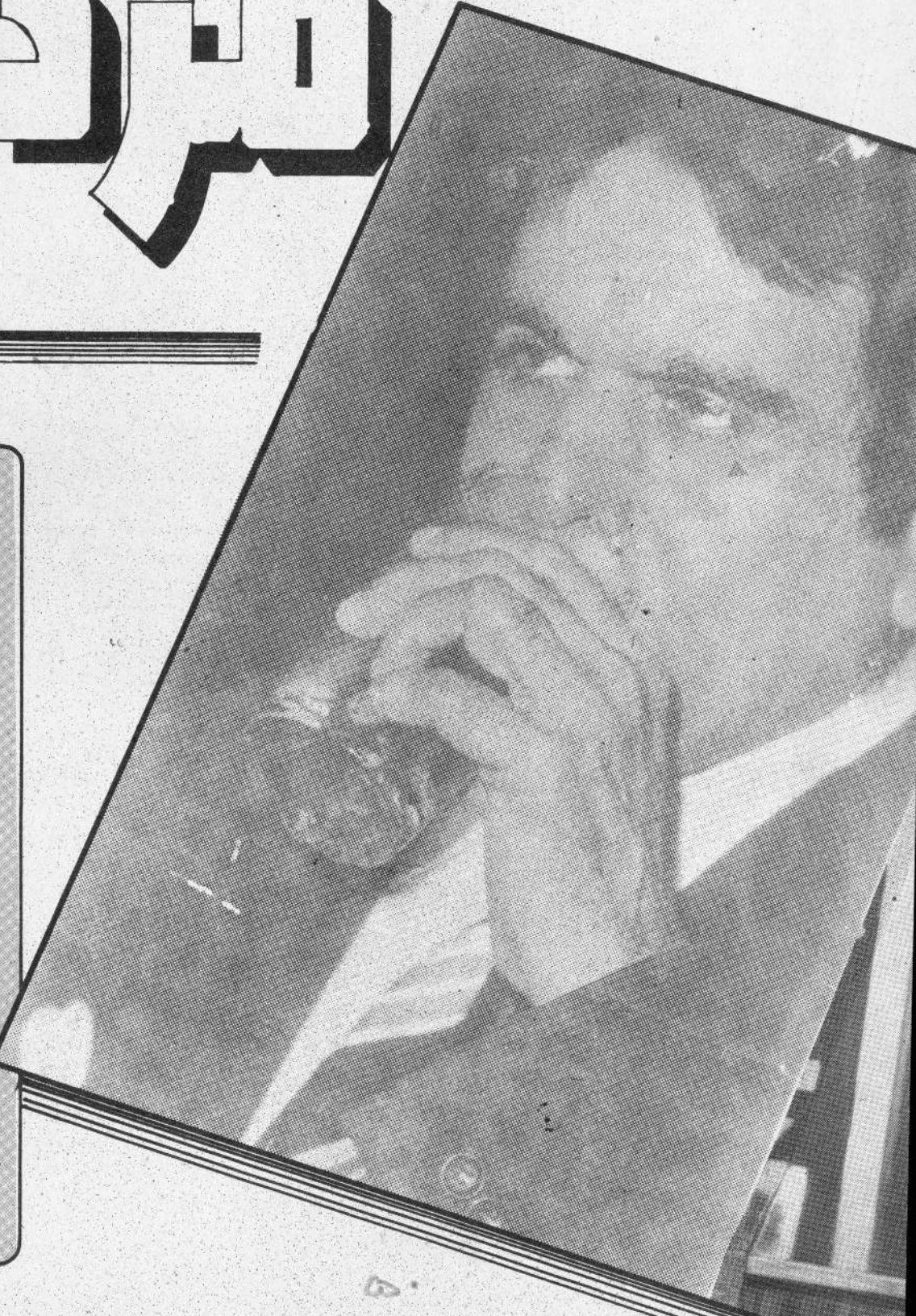
# دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :  
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .  
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند  
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه  
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره  
کافی از اهل بیت و کفایت هنری  
داشته و صاحب شهرت و ثروت  
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم  
کدام کاستی و پاکبندی را در  
زنده گیتان احساس میکنید ؟  
- طرح شما نهایت ظریف  
است ، ثروت و شهرت به مثابه  
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه  
دور خود میچاند ، ثروت همیشه  
در بانک ها و صندوق ها  
نگهداری میشود ، که خیلی هم به  
انسان متعلق نیست ، شهرت هم  
مانند سایه بیست که بانگهای  
مردم که مانند آفتاب است ، هستی  
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه  
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان  
روپایس شود و برای کسب شهرت  
به سوی جنون برود ، در آن حالت  
این شهرت ، در واقع یک احساس  
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان  
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی  
تعادل روحی خود را از دست



آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین  
دین برحق و مسلم مردم است که  
باید آنرا بی شایبه ادراک واپس  
احساسات پاک و شسته ، این  
نوازش های بی لوث و شرفانسه  
این چشم داشت های بی رها  
و هنر دوستانه ، شان را نباشد  
با خنده و فریب ، تقلب و پسا  
کوزی به خاطر پول و مکتب  
بازی گرفته من در برابر مردم  
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس  
می کنم .

اندکان می کم یک موجود عاجز  
و ناتوان است ، این مردند که  
مراهایه ناز ساخته و جای برایم  
در طاق سینما قابل شده اند  
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر سینما  
هند جای داده اند . درست  
است که هر انسان فطرتاً در -

که پاک داشته هاسنانات داشته  
علا در سینمای هند پیاده شد -  
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود  
داشت و یا این که برداشتی  
داشتید از فلم های روز ؟ آیا  
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،  
سبب این سیمای جدید در تخیل  
و هنر سینمای هند شده است ؟  
- پرسش شما دلچسپ است -  
از دیگرگونی سیمای سینمای هند  
باورود من ، در سینما ، حریف  
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم  
تاحال نمیدانم چی کارنامه یسی  
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل  
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل  
کارزایت دشوار است ، تصور  
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه  
لطفاً صفحه را برگردانید

جستجوی پیشرفته ارتقا ، شهرت  
و طلب ثروت است این سراز در  
ذهن و ضمیر هر انسان جای  
بزرگی داشته و یک بخش آمال و  
اندیشه های او را استیلا کرد  
ولی این آرزوها را از جباری  
مشروع و درید استحقاق باشد  
حاصل کرده از راههای غیر  
مجاز ناصواب .





# دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود . از یکی جدا نمیشود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیست آن یکی بهمار میشود ، با بسند التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد .

آن دیگر میمیرد ، بازم از مثل میخواهند ، عمیق ترین تاثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تخصصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولس حکم تشیل و بر سنهپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیدهد ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میشود ، یعنی هنرمند بهمن (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میشود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میدیدم در فیلم مادری میمیرد ، باخود میگفتم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در قلم مقایسه با مادرش قرار میدهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمیکنه ؟ وقتی به چهره مادر فلی خود نگاه میکنم آیا میتواند ذهن خود را مهار نماید تا مخل کارش نشود ؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر باخود فربهی متصل میشود آیا در یک ستیز درونی قرار نمیگیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برام بود .

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست . فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پاپو کتم و پاپوئی از اصول (پراگما - تینم) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت هاشم ، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانند ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر میکردم . وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبهر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فربهی نشوند و شماری فقط پول به دست می آورند و نندود یگر به هیچ اسم و رسمی پایند نبودند ، شماری کاروباره اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب

احساس ، از کشش و واکنش از دقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر میکردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گسر

# از غزونه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارسی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتقاد قایم نکنند . . . . . فلم های تجارسی اگر در سینما به وجود نیاید ، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید ام و از لحاظ سوسپوزی ، او را نمیشناسم ، چگونه ممکن است او را نمایش بد هم . اینجامطالعه - سوسپوزی ، مطالعه محیط وزنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی شعردم .

روزی باخود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظه کامل باشد ، ولس در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متصل میوم ، با بسند کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنر پهنه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنر مند باید عصر انگلوس هارا در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق دارند بگویند آن چه دیدم ، همه دروغ است .

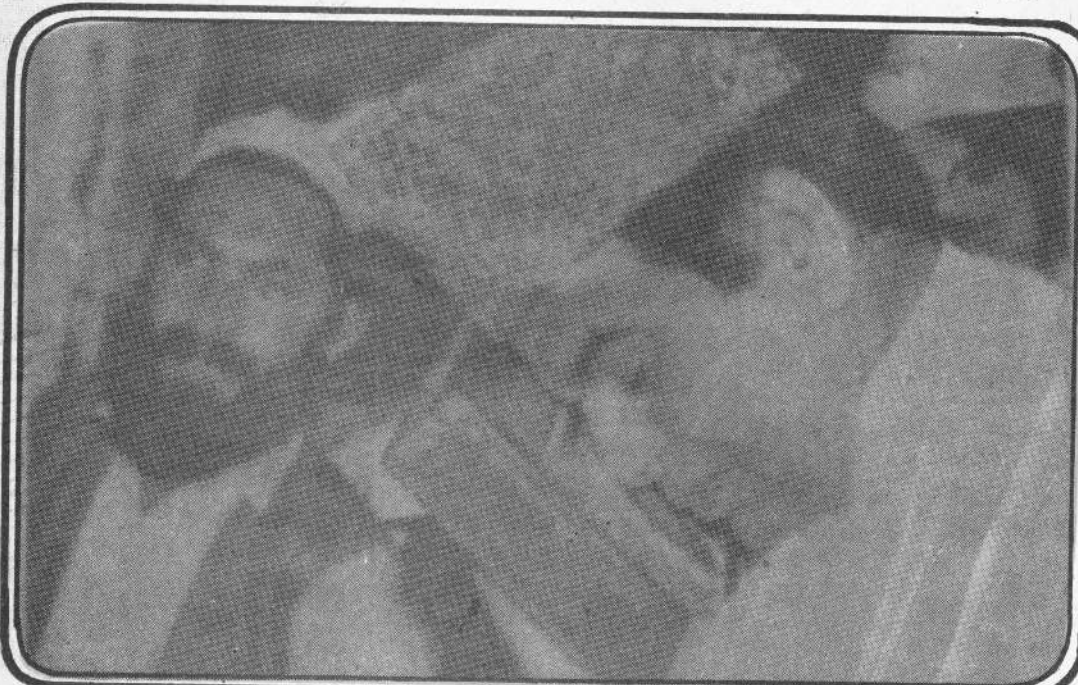
من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارسی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنرمند ؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پده هاء هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند . لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما چشمان شما و موهای سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان باخود دارند . . . . . آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر میکردم که میمیرد . . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیتلر درگیر بودن با جنبه او هم و سوا سها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولس او درگیر بود ، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از اوتصمیمت نمیگم و شما نمیتوانم این خرافات بپندید ی او را توجه کم ، ولس از روزیکه خود را شناخته ام ، تا همین لحظه با همین تلقی و پده پرش وزنده کسی کرده ام و معتقدم که آن چه بجز



از ماست ، در واقع وزنده گی روحی خود ماست ، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما سست که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد . من با این فرمول ، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گوش چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶

- موهای سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقشش خیلی استوار دارند ، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند ، بسا بزرگترین کشمکش ذهنی درگیر میشود . شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیتلر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل نمیکرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمیشود ، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارسی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد ، زیرا بقین دارم که گروه فلبرداری ، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنرمندان را در یک نقطه تمرکز دهد . ولس در این کار هم اندیشه



# آوردن صفا و پاکی

## قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ معنی مرادها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابتدا چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و بای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که روغن رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار یارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

## تک چینی

یکی از بزرگان هفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بدان درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک برسید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسایم خوبم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوز نان بی ناخوش نمی توانی خورد و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

# از ادب و حکمت و علم و عبادت

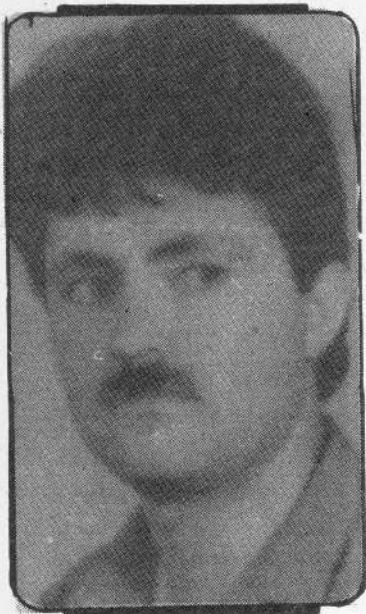
## راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقیست ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بلا برهاند راست اولیتر باشد که در ماند و اخلاص دهد .

## رتبه و سرور

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیلله دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیاری دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دوباره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرتا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

# تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،  
 که امین روزگاری  
 در که امین چارسوی شهریں بنیاد بیحاصل  
 به آنگاه  
 که دست مهربان چاوش خورشید  
 نهال سینه دخت زمین را  
 از نوازش  
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!  
 که جانش در حریر ناز  
 به سان ساقه سیزی  
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -  
 میرقصید

\*\*\*

و سوسان شمیم مظهر جانش  
 امید رویش یک مهر را -  
 در دشت های بایر ز هنم  
 همی افشاند

\*\*\*

د و گیسوی مرق الد پرچینش  
 صلیب سرنوشت را  
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها  
 به روی صفحه سپین سیایش  
 سپه آدین همی بستند

\*\*\*

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟  
 خیال لذت عینیوشی  
 بلند ای شکوه گلشن سعادت  
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر  
 جلال عظمت مهر است  
 و او قامتش  
 یک دفتر سعادت  
 چو میدانم  
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر -  
 کشت سینه ام -  
 در آتش یک درد

میسوزد  
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره  
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش  
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند  
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست  
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود  
 به برگ هرادای او شمیم آشنایی بود  
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود  
 \*\*\*

نمیدانم که او را  
 هیچ دیگر دیده ام یا نه  
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست  
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبز است  
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم  
 کسی تصویر مییابد

در بنیاد فرهنگ ساز

ومن  
 این بسته بازجهیں یک تاریخ  
 یک آئین و  
 یک فرهنگ

ومن  
 این ناامید از هستی  
 فرسوده  
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم  
 چو بیجاننده ام ای دوست  
 که بیچاره ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو  
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه  
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوي وښیږي  
 دده د شعر ونو لویي مجیزه هم (المسرح  
 نخلوت) ترهوان لاندې خپره شوی ده له وطنه  
 سره مینه هومانیز او انسان دوستی هغه کی دي  
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریسی



### شونه

ژونده ماویل  
 شپه سم را سره دروسی  
 ښک ستا وخته پورته په سلام شوم  
 بی فیرته!  
 نه دي خونده و  
 نه دي رنگ شو  
 هسې خوشی بمرله تا سره بد نام شوم

### بج وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې  
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسره  
 تاچس خیال د جدایی درلود په زړه کسره  
 له اوله دي په محان ولکس میمن کسره

### کید

د اتم جسی  
 پرسته هسې  
 د شنه سوری په زناکې  
 لویه شوی  
 بنا پسته بی  
 مگر گسوره ا  
 مادي خانگونه  
 لا  
 لاسو د رڼې نه و  
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

### خیال شغه

نویت زمانه دي ساقی باخه راته نه که بیمانه کړه  
 په غوښتو بیمانوې له خپل محانه بیگانه کړه  
 یاره هسې می خمار کړه چې رگ رگس میخانه شی  
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانانه کسره  
 بانوگان می وار ه خپل شول ستاد عشق په تخیل کې  
 د جامونو په کر نگهاري لور ه سته ترانه کسره  
 ته هم غرق شه په مستی کې ما هم غرق کړه بیغیشو کې  
 چې توفان شی په توفان کې توفانی مویارانه کسره  
 هسې شانته مستی غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې  
 په بد مستی مینې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه  
 په بیالویا لویې هل کړه په نیشونیشوې ښکل کسره  
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانه کسره  
 د عمر ونو ارامسې م وچو شونډه و ته می گسوره  
 ساقی جگ شه بیالی بریز د ه خمخانه رایه پمانه کسره  
 چې مو مینه مینه تل شی چې مو وینه وینه خپل شسې  
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره

# خاطره‌فلمی «معرفت»

# ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تاجهان برای زیستن در امان باشند .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم . . . .
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای بجبی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یگانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتیم فلم گناه بود ومن از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .  
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تاشاچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟  
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .  
X می‌خواهید که در سنگه گورتان چی رانقش کنند ؟  
هنسوز خیلی زود است  
X اگر در لهت با امیتا بچهن

## نقش‌های جدید



ثریا هروی :  
برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .  
سلیم خنجی :  
بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند. اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

اسدالله تاج‌زی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .  
شیراد هقان ( ) :  
من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش‌بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .

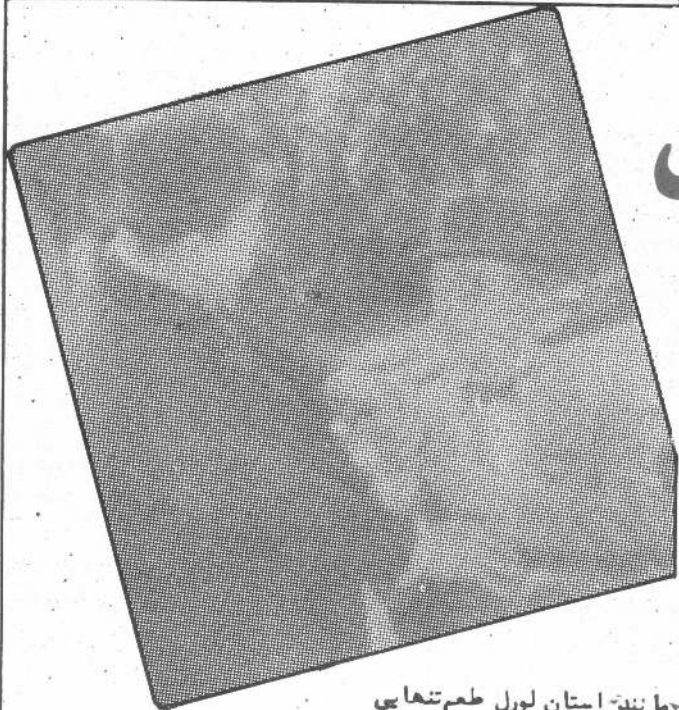


### در فلمی وطن یا کفن

# چهره‌ها و نقش‌ها

# لورل و هاردی

## لورل و هاردی



لورل و هاردی بیشتر از آنکه مسر راه یکدیگر قرار گیرند همدیگر زنده گی جداگانه ای داشته اند

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در یک خانواده هنرمند انگلیسی دیده به جهان گشود پدرش ((ارتور جفرسن)) یک انجمن تئاتر بود و فرزند او استان لورل در تمام دوران تحصیل نتوانست در یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک مدرسه به مدرسه دیگری میرفت و در صنف شوخی و مسخرگی میکرد و همه او را دوست می انداختند و به اصطلاح بدلقک صنف بود این موضوع او را تسکین میداد و احساس تنهایی را در او از بین میبرد و وقتی برای اولین بار در صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

را به نام سیر ارتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسیله بی برای تبلیغ او به شمار میرفت الیور هاردی در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ایالت جورجیا دیده به جهان گشود او نیز

- ★ ما نند استان لورل طعم تنهایی را چشیده بود پدرش یک قاضی و سیاستمدار امریکایی بود و هنگامیکه الیور هاردی از ده سال نداشت زنده گی را بدرد گفت و مادرش همه پس انداز آنها را صرف ساختن یک هتل کوچک کرد الیور نیز ایام به خاطر هیکل چاقش مورد توجه همشاکر و دیهانش قرار میگرفت زمانی او گفت:
- ★ مادرم زیاد دیده بودم آدم‌های کاملاً ابله‌ای که هرگز اتفاق بدی برای آنها رخ نداده بود و آدم‌های کاملاً باهوشی که از این آدم‌های ابله ابله تر بودند منتهی خود این موضوع را نمیدانستند ایند و شخصیت متضاد و در همین حال بهم پیوسته بر حسب تعادف بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دستورات آنان چنان‌چنان میشد که یک زوج فراموش نشدنی را تشکیل دادند

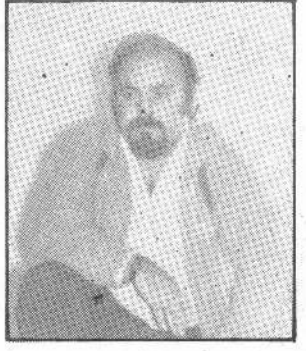


آخر آلم حیددی را محترم مغزینی به نام اسقوط کارگر - دانی سینماید که سناریوی آنرا محترم انجنیر لطیف نوشته و کار فلم برداری آن را سید موجود حسینی به دوش دارد درین فلم که بیانگروانعمیت های جامعه ماست هنرمندان آسده الله آرام و معرفت شاه نقش آفرینی نموده اند

- روبه روشوید ۲۰۰۰
- میگتم: (( بیزش میخوام))
- ...
  - ★ برای آخرین بار کدام دروغ را گفته اید ؟
  - دو سال پیش، جهت بهبود یک وضع معین
  - ★ یک راز را بگوئید ؟
  - این که من ازدواج نکردم
- ...
  - ★ زیباترین مردی که تا حال با وی ملاقات کرده اید کیست ؟
  - هیچ یک، من به زیبایی ارزش قایل نیستم مردان زیبا رنج اند من مردان جلدی را دوست دارم
  - ★ در زندگی دوباره تان آرزو دارید که چی باشید ؟
  - یک مرد تابه مردان بیچاره مومن که چو گونه با زنان رفتار کنند
  - ★ بهترین دوستان ؟
  - خداوند و او ...
  - ★ قصه اید هال عشقی برای تان کدام است ؟
  - قصه خودم
  - ★ یک جاشدن را تعریف کنید
  - یک جا شدن یعنی در بهلوی یکدیگر نشستن، به چشمان یکدیگر خیره شدن، بدون گفتن حرفی و در انتظار یکدیگر ...

## سازنده های جدید

انجنیر لطیف: فلم حیددی را به نام (اسیر) روی دست دارم که سناریوی آن را خودم نوشته ام و وظیفه کارگردانی آن نیز به دوش منست موضوع این فلم را تجارت هیرویین و مواد مخدره در سر دارد کار فلم برداری آن را محترم وحید الله رمقی به عهده دارد و هنرمندان موفق سینمای کشور در ان نقش آفرینی کرده اند



بیتا و بیٹا

۱۶







وحید امید ویکل صفحه ۵۸

۶۱

# دانشگاه فرهنگستان هنر

# صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری یاد پیلیم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته و پیلیم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد و وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود و این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود خنده همیشگی کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید و بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد و وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

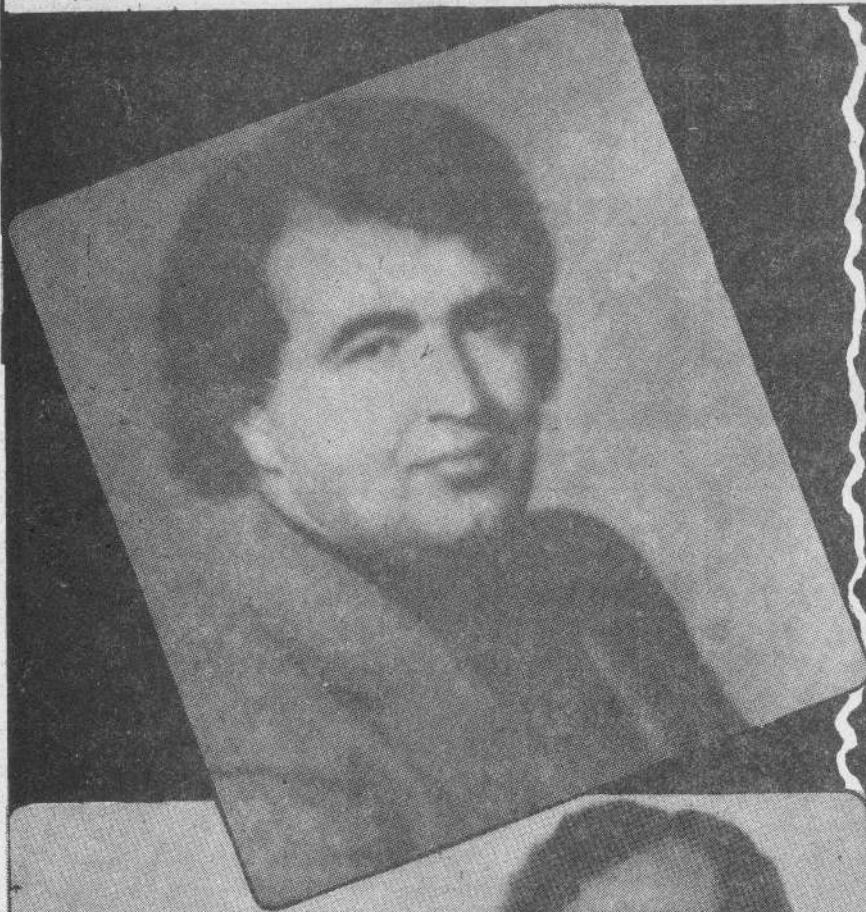
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهاد رسا حه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه را می انباشت و از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشود و در فرجام همو لای مرگه انتظارش را میکشید بچود.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکساعت نوازه با فضل و دانش تربیه شد و رشد کرد دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعد شامل لیسه شهروشه سوری گردید و در مکتب شاگردی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهیده بود بروی هرآنچه  
 ناملایمات درزنده گی داشت  
 لبخنده میزد، مرگه رامسخره میکرد  
 ودرآینه چشمانش تصویر آینه  
 روشن جاو دانه نقش بسته بود  
 از همه چیز صحبت میکرد به همه  
 چیزی اندیشود جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-  
 بنده از راه رسید لبخنده در  
 گوشه لبانش خشکید و تصویر  
 آینه درآینه چشمانش شکست  
 وامروزکه یکسال از مرگه اوسنگذر  
 نمیتوانم بخود بقیولانم که  
 همایون (رازبان) آوازخوان  
 خوب کشورماد یگر درمیان ما  
 نیست.

ولی به اجبار می پذیرم که  
 همایون رازبان دیگر در میان  
 ما نیست، درست یکسال قبل  
 تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری  
 های ساعت از عدد دو گذشته  
 بود که همایون رازبان همسراه

با همسرویگانه طفل خود خانه را  
 ترک کرد مادر از عقب آنان آب  
 سرد ریخت تا فراز راهشان -  
 روشنایی باشد زن و فرزند او -  
 رهسپار د یگر بودند.

یک دیار  
 آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده  
 براه دقیقه هارا بر میسرند و  
 همایون آنان را بدرقه میکند، او  
 هنگام بازی و فرزند قدم بر میدا -  
 شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -  
 مهربان زن گره میخورد، خوشی  
 زاید الوصفی در رگها پشمید وید

بقیه درص (۱۷)

### شهبانو ثریا:

# اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استندنی راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره (( طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفی روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقات میامدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد این خاطره چهار:

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری پهلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهر، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه پهلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار است. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (( زاد آباد )) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه امسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت ویا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنییک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروس گردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابر من شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (( دیام )) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت: ... از (( دیام )) زیاد خوشم می آید. مانیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروس کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۱۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود. دریافت که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش (( مستر هیلر )) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از (( مستر هیلر )) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (( زاد - آباد )) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار میاقامت داشت و با (( بولین کریستیان شولفسکی )) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته میخواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پرا ز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر د بگوشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زنی سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد. جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در (( زاد آباد )) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروس کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او یازنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما (( زنده )) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود.

ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده آمیخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه پهلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم. سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. (( منیو )) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با (( لیلاند زومبرگ )) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر پازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۰۱ به سوئیس (( زاد آباد )) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهري والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بد بود. شهنشاه را در بارک (( زاد آباد )) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیریم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود. من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهاییکه فقر مخصوصاً به نماند گرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد اوی توپرکسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۰ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این رانیده انستگ زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با درایع مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. (( ارنست بیرون )) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرعی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورده بود و در اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تاجاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. (( بیرون )) ابداً به وطنش برگشت، اوست رسمی نداشت، باوصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او گاه گاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم (( بیرون )) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سرمیزد. شام یک روز که در مورد علاقه من زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگوشد، حوصله ام سر رفت و گفتم: (( فراموش مکن که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجسوز از من بپا بی. )) او خواهر شهنشاه رانیزه جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شهابت داشت. (( بیرون )) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کشور بد فون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بدید. با محمد رضا تا آخرین نفسم منگ از بیماری (( تیپوز )) رنج میبرد. دکور عیادتی همیشه به عیادت در (( زاد آباد )) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در صفحه (۹۵)

روی آورد و پیروز گردید ، پراگندگی  
وی نظمی آن مشهود است. زیرا  
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز  
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک  
را با بزرگ و جز را با کل انطباق  
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم  
راه جای خوشی و صیب راه جای  
زیبایی قبول می کند ، برای درک  
زیبایی آرامش روانی لازم است. و  
آرامش روحی را ، بدون خوشن  
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام  
است ؟  
آن چه برای برهرا ، زیبا و  
درخور تحسین بود ، مورد  
بذیرش مردمان تمدن امروز -  
نیست . این برای آن است که  
درک ماوان هادرمراحل مختلف  
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای  
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،  
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین  
نبود . بدین لحاظ معیار واحد  
تمدن و برهیت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی  
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی  
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،  
خوش آیند است ، برای اوسعت  
درک مطرح نیست . قریحه بلند  
تحلیل را ندارد ، که به درک وی  
کمال رساند . او چیزی را که در سطح  
وجود در آرد دیده میتواند ، نه  
ژرفای آن را . شخص عاقل به  
چنین ساده می نریب نمی خورد .  
او که صاحب نظراست ، مقنون  
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب  
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو  
میکند . رنگارنگی زود به چشم  
میخورد ، اما زیبایی را فقط با  
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت  
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه  
ژرف است. به همین اساس -  
پیشنهادند ، لذت زیاد است. برلی  
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده  
کافی نیست. بلو بینش ژرف باطنی  
ضروری است. و اما فریض زیبایی  
ایجاب دانش ویژه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار  
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.  
قشنگی گل به اندازه چهره  
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند  
کرد . سیبای آدمی نه تنها  
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،  
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -  
ند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را  
در زمین با خود دارند . انسان با  
نهاترین اسرار قلب ما در تماسند .  
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی  
هیجان بود . برای همین شهنشرا -  
دهی که به خاطر پیروان خود ،  
کاخ شاهای راترک گفت ، در بسیاری  
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه  
خواهند کرد : (( شما از زیبایی  
شروع نمودید و به اخلاق جستجو  
کردید برای چه این دو مفهوم را با  
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .  
زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو  
خیره اشکال گونه گون ، اثر  
میاندازند . از این رو با کلمات  
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د  
خود جلب توجه میکند و چرا  
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز  
درک نکردیم ام ))

به پنداشت من : اگر بگویم  
که خیره خاطر آن خیر است که  
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته  
نشده است. خیر ، حقیقتیست که  
به تنهایی از مندی حسی ما بر -  
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی  
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.  
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد  
سعادت یاد و نظر داشت ضرورت  
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا  
در سیبای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها  
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را  
برآورده میسازند ، زیبا نامید .

برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش  
و غیره انشایی استند که لابد مو د  
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار  
کننده آن حالتی نیست ، که در  
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .  
میان نعمتها و جهان ماحول ،  
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان  
نعمتها و روان آدمی ، نیز ارتباط  
نهانی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی  
زیباست. و عشق زیباست. عشق را  
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .  
او در وجود خود هماهنگی دارد و  
این هم آهنگی را با دنیای ماحول  
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای  
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی  
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز  
نمایان میشود . زیبایی عبارت از  
بروز اختتام یافته ، خیر است و خیر  
و نیکی هم بروز اختتام یافته  
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -  
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که  
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است  
لذا ، از نظرا ، غنای حقیقی در  
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت  
خود پسندی ، رها خواهیم شد و  
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم  
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را  
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .  
هنگامی که قهرمانی نفع شخصی و یا  
حتی زنده می خود را ، به نام -  
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،  
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی  
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی  
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره  
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما  
راه اندا کاری تحریک میکند . زیبایی  
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار  
میسازد . و نیکی زنده می انسان  
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهاد بدنی تر و معقولتر  
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور  
به ارمان می آورد . ذاتاً  
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او  
آن قدر با ما نزدیک و آشناست که  
به مشکل میتوان خیر را به گونه  
زیبایی شناخت. هنگامی که  
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به  
سان دریای پر خروش و جسد  
می آید . در آن وقت هیچ چیزی  
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .  
برای همه خوش آیند است ، اگر  
میز میمانی بادسته های گل و -  
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته  
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -  
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی  
نماید ، در آن صورت همه این  
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .  
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -  
سخای روح است. لیکن نیک ،  
سخن پر لطف و پر خورده مهمان -  
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای  
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -  
بی جلوه میدهد . البته که همه  
چنین فکر نمیکنند ، آدما بیسی

زیادی یافت میشوند که به خاطر  
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع  
حقاقت و دستی را میزدیند . آنلی  
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت  
کرده نمیتوانند ، فراوانی خورا که  
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با  
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -  
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :  
( ( مهربانی زینت نیرومند است . ) )

اما شخص نادان که زیبایی تو -  
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی  
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -  
هکن و ویران کننده ، احترام  
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .  
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی  
های دیگری نیست . مگر به این  
چیز فقط کسانی متوجه شد ،  
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از  
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس  
زیبایی آبستن زن را سروده اند .  
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -  
رت را ، در آبستن مینیند . در -  
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که  
آبستن است ، آن قدر خوب به -  
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن  
هنگام ، تمام وجود او ، با نوری  
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه  
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم  
خوب نخورد ، ولی این حالت به  
خود وی خود ، احترام بر انگیز است .

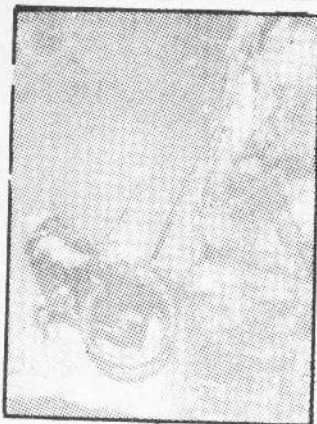
ابرنازک وی نیم و باران که بی  
هدف در بانهای آسمان سرگردان  
است ، در نتیجه تابش شعاع -  
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخسی  
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما  
ابرخیم برنم و باران ، به گاو سیاه  
بزرگ میماند . او با سرخ خیره  
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام  
نگاهها را ، به سوی خود جلب می  
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال  
و سیرابی را ، به زمین خشک و -  
دریاها به ارمان می آورد ، بدین  
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -  
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت  
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه می خیر و  
زیبایی را درک کرده ، حتی به  
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیب  
میتواند بی برد . قناعت و  
شکسته نفسی او ناشی از کمبود  
حس زیبایی شناسی ( استه تیکی )  
نیست . بل از فراوانی آن است . . .  
باغهای تفریحی آشوکا اکنون  
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم  
باقی نمانده است . اما ستونها و  
وسیله های که توسط شاه در -  
جای افتادن بود آنگداشته شد ،  
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از  
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی  
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای  
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی  
بود ، که راه نجات از عذاب را  
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

# چه چیزهایی

نوازنده کی در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شکست انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قایق ولوانگ در ریاش در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمدلانم بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجراگداشته شد.



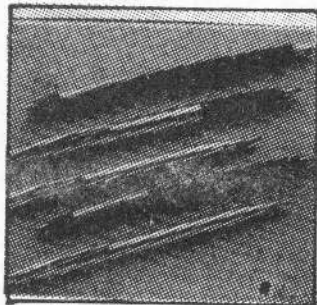
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، درعکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگدا ر خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شکست اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازند که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یانته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- بین جزئیات را بر روی صفحه و پاکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتقلمزنی گرانها وسیک وزن ساخته شده رنگ آن بهرور زمان از بین نمیرود و هر خود کاریتواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سرخود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف میکنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانگی؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است.

ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند.

انسان آفرینش های خود را، در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است؛ او بقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و - میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. و آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، - صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که، اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکرد، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد.

حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده ام، مگر تنها ادبیات، این را متعالسی میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشادها را تکرار میکند: (او ما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم درهند باقیست، اما از کاخ - های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند.

تصادف نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند.

انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعاً هنوز نایل نگردیده ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا نا آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلاً به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود: (حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.)

الله تابش نور سرور است که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشادها یاد گردیده که سپاسی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبا مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

# موسیقی برای همه

## تذکر

در شماره های گذشته در دستهای موسیقی بعضاً اشتباهات املائی و گرافیکی به چشم میخورد که علاقه‌مندان موسیقی میتوانند با تماس بسا اداره رفع مشکل نمایند.

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد آهنگ موسیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند به عکس آن. بنابراین در شرق تعداد متنوع وزن یعنی مایه یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات با در نظر داشت مقیاسات مرتب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بد اخل مقیاسات کمک کرده.

کلمه تال از تالیق (Taliq) یعنی چک اشتقاق شده به خاطر یک در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جوره چک چون اختراع گردید به نام Khod-Tala خود تال نامیده شد. بعداً انواع در هل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد که البته موضوع تاریخ در هل ها خیلی وسیع اند، حتی محققین هندی و امریکایی به کثرت در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظر می نمایم.

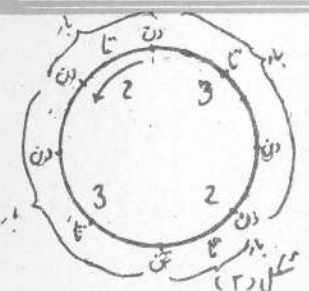
برای اینکه یک بارچه موسیقی نامنظم خوانده نشود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یک آهنگ آواز خوب داشته باشد لازم است که در شروع هر جمله موسیقی با ضربیه نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضربیه ها باد هل یا طبله مشخص گردد. که آنرا به نام Sum نام یاگز می نامند (ضربه اول هر تال را به نام Sum یاگز می گویند). ضربیه های متدوم تال باید با ضربیه های میلودی همزمان باشند. اینجا است که یکجا ساختن ریتم و

میلودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشنی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدینده نظام شمسی که حرکات وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب در بر می گیرد در وقته های منظم واقع می شود. مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره ویا طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و ضربی باد و مایه می است. اگر بخواهیم این تال ساده و مایه می را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول (دوب و دم آنرا دُوب) یعنی دو کلمه بدوون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حیط واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد رهند این واحد را از روزی نبض یک انسان تدریست Pulse-Route حساب میگردند. بعداً در انواع تال شما الفاظ جدیدی در این معنی را خواهیم دید، مانند: (نا، تا، دن، تن، کن، گن، تنی، دها، دهد، دن، دهن، تگ، گن، تن، دت، کت، ترک، تو، ترک، چمن، تاگی، تو و غیره و غیره) مینا مانند حرکت قلب هر کلمه نمایند که از یک مایه یا Beat یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هر تال مایه است و هم تال ها دارای سیلاب های اند که آنرا به نام بار Bar میگویند یعنی تعداد چند مایه نظر به خواص تال داخل یک بار گنجانیده

شده که به یک حرکت یا سیلاب اجراء می شود طور مثال تال تیتالی دارای ۱۶ مایه یا ضربان و چهار بار Bar می باشد که بارها توسط خطوط عمودی از هم جدا می شوند که به نام Bar line میگویند [تا-دن-دن-نا]

تیتال: ۴+۴+۴+۴  
نا-دن-دن-نا  
نا-دن-دن-نا  
نا-تن-تن-نا خالی  
نا-دن-دن-نا  
((نا)) اول به نام Sum یا گریاد می شود که قوی تر نسبت به دیگر مایه ها نواخته می شود. گفته نمایند که تال تیتال به نام چیتال دارای ده مایه یا ضربان و چهار بار است.  
چیتال: ۲+۲+۲+۲

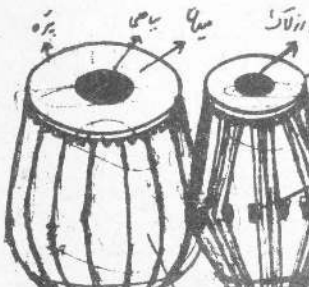
هر تال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل دیدید میتوانید  
هر تال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل دیدید میتوانید



طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود که هر تال محیط یک دایره را یکجا طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نباشد چنانچه سایکل تیتال محیط دایره را به چار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند. ولی در چیتال بارها با هم مساوی نیستند. اما برعکس فاصله مایه ها در محیط دایره در هر تال مساوی اند که محیط دایره بین مایه ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا از لی نمایندگی میباشد. علامه چلیبا مایه اول یا Sum (گسر) است.

واکون ووتال فوق را در طبله و طرز نواخت آن مشاهده نمایید:



طرح اول سیکل تیتال

بقیه از ص (م) ۷

# مدیر صاحب

کشت و مات

عارض : مدیر صاحب حالا خسو

کار مرا اجرا کنید !

مدیر : معجب آدم شله استسی

نزاکت را هم نمی فهمی ، بیشتر

دیدی که باختی و جگر خون شدی ،

دروقت جگر خونی هم آدم کسار

کرده می تواند ؟

عارض : پس حالا چطور کنم ؟

مدیر : فردا بیا

نوشته : احمد شکیب

بچه به دفتر آمده بودم ، مدییر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود ، مدییر صاحب اینبار نعل خود را در مقابل اسپت تبدیل کردم .

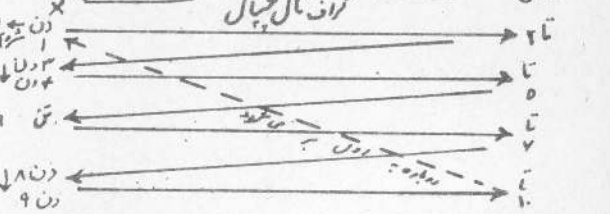
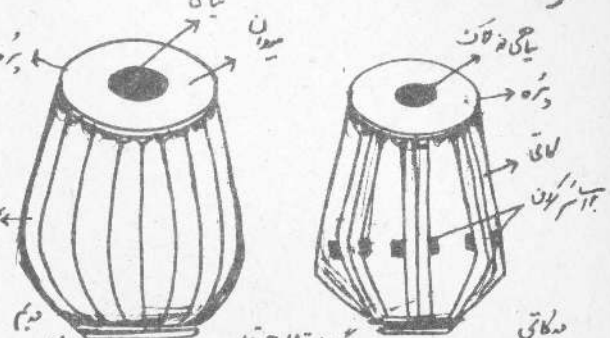
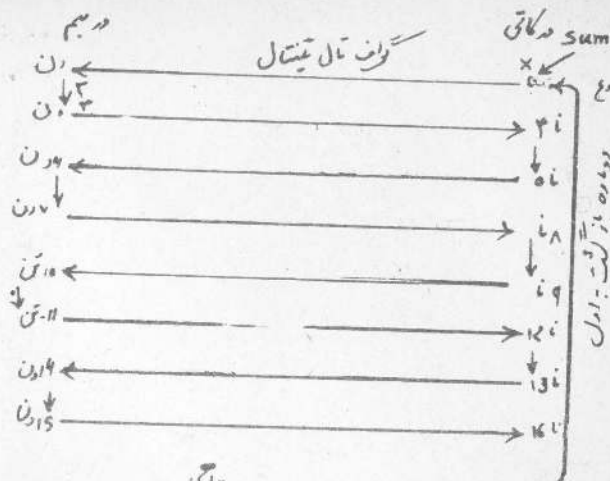
مدییر : اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم . مامور : مدییر صاحب این هم

## دوگانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام دهند . لاله ولدان به خبرنگاران خارجی گفتند : ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز ما تامین نظر داریم اما اگر به ما اطمینان داده شود بدون این که یکی از ما اندام دیگری شود با هم عمل جراحی از هم جدا شویم ، از این موضوع استقبال می کنیم و بسیار خوشحال می شویم . لاله ولدان از ناحیه سربه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون دکتران ایرانی و برخی از دکتران آلمان که آنان را معاینه کرده اند ، رسک جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبیله تکسرده اند . به نقل از روزنامه «کیهان» هوایی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران با دو دوگانه کی به هم چسبیده ایرانی می دیدار و گفت و گو کردند . در این دیدار لاله ولدان صفاتیان دوگانه کی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده کی آنان موجب شوند تا دو کشور جهان امکان جدا سازی آن دو را صورت بررسی قرار دهند . دوگانه کی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند و دوگانه کی از شاگردان ممتاز نزد مقامات فعلی تهمای هادی و حتی



تال کروا را نظریه مین دلیل به یکت سایکل هشت ضربه که برای شکلی لایت یا خفیف استعمال میشود . تغییر داده اند . استاد فن هنگام آموزش موسیقی یار قس یا طبله نوازی توسط (( بول )) ها یعنی نقشه ضربه زدن طبله را بیان میکند شما به یاد دارید بعضی از طبله نوازان زمان نواختن الفاظ که در فوق تذکر رفت گردان می کنند که آنرا به نام تیکه یاد می کنند تال ها دارای اقسام زیاد است به خصوص در شرق ولی سارنگه دیو عالم موسیقی در اثر خود از ۱۲۰ نوع تال نام برده است هر چند تعداد آن بیشتر از آن است ولی امروزه در موسیقی کلاسیک وجه لایت در حدود چهل تال مروج ترین است که تال های مروج برای شنونده نامریی و فوق العاده مشکل است . صرف به قدرت در بعضی محافل موسیقی دانان حریف می و استادان فن و برای گرفتن استاد کی گاهی ضرورت به معلوما ت کافی پیدا میگرد . (بقیه آرد) کلاسیک ۱۱ بعضی موسیقی نوازان



# ورزش

هنه کند : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند  
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا  
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های  
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر  
بورت گرفت . ریگتف بولچاک  
کپتان تیم قایق رانی پولند  
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان  
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق  
بیمود و در نتیجه پولندی ها  
بصورت گروهی در مقام اول قرار  
گرفتند .

## مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف  
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست  
که در آن مسابقات مختلف روی  
آپ انجلم داده میشود . یکی از  
آن ها مسابقه قایق رانی بوده  
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر  
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً  
بهترین و بهترین دوز مسابقات  
مالافون قایق رانی دایر کردید .



## بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله  
وسایل حمل و نقل انفرادی به  
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر  
به یک وسیله دلچسپ سپورتی  
نیز بدل شده و چهره های را  
در همه جا به ویژه در کشورهای  
سراحد آرم که با معارت زیاد  
میتوانند فاصله های دور را در  
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل  
پیمایند و در مسابقات بایسکل  
رانی ، موفقیت های درخشانی  
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان  
محمد احسان است که ۲۲ بهار  
زنده گی ریخت برگذاشته



است از زمانیکه وی به شرکت  
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت  
خته توانسته است فاصله ۱۲  
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه  
طی نماید که در نتیجه مقام نهم  
مانی را حاصل کرده و در یکی از  
سابقات اخیر که به راه افتاده  
بود ، رکورد تازه بی رانیز به  
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه  
میان همقطاران خود قام ساخت  
که این یکی از فضا های سپورتی  
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات  
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش  
بنون اظهار داشت  
- از سال ۱۳۶۱ بدین سو  
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های  
به دست آورم که مورد توجه  
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز  
بهترین مسابقه در داخل کشور  
و در دو مسابقه جهانی در خان  
کشور شرکت ورزیده ام که در همه  
سابقات پاد شده ، توانسته ام  
بزرگه مقام اول در دو مسابقه  
و دو مدال طلا ، چارکب نمرانی  
و تند پرنده های متعدد در رانیه  
دست آورم ، هم اکنون در سطح  
کشور جای اول را دارم .

او افزوده از سال ۱۳۶۱ ایله  
کلب شخصی را به نام افتخار  
گرفته ام ، خوشم در هر  
این که تمرین منظم ، شمار  
از جوانان ملات مند کاتب ،  
محلان ، سربازان راه تحت  
تربیه گرفته ام که در این شان  
چهره های ستازی که دارای  
مقام اول گردیده اند ، هم  
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -  
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟  
پاسخ میگوید : دوش برای جا-  
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر  
واقع میشود اما نفس را بخته  
نیسازد .

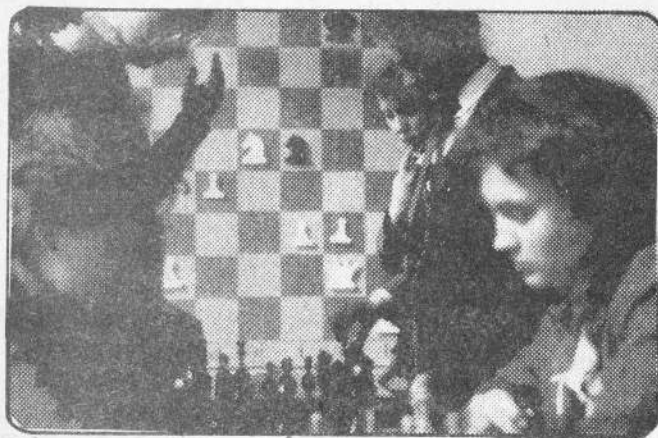
بایسکل رانی نفس را بخته  
ساخته و حرکات بدن را تمایل  
و منظم میسازد . آمزون سیران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

# ورزش

## اسپار تاکیاد هیوین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد هیوین) بولند مسابقات اسپار تاکیاد هیوین را سازماندهی کرده در این مسابقات انسانهای مسیحی که سبورت را ادامه میدهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اتلیتیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی سبورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و هوگی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جمعه شده بودند.



از هر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرغ باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقات قویترین طرغ بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز ممتاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به دست سویسی در ۱۲ دور پایان یافت.

## نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرغ میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در هر صوفیه گماش یافت مارگریتا طرغ باز جوان

## مسابقات آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ امتربه سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کرد پده ل کاربونار با زایتا لیا نامله یاد شده را در یک دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مد سود از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



## رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کویایی در مسابقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور اسپانیولی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقات ۲۰۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تگال در شهر هاوانا دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵۰ مدال طلا، ۱۸۰ مدال نقره و ۱۰۰ مدال برنز به دست آورد، ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کویایی لوئیس بوئیو در مسابقه خیمیز به دست آورد، این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لهسه ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه یافت.

در فرجلم آرزو دام کسه به تهرنات متداوم خود زهر نظر تهرنات سرج به هرد و تمیم ا دامه بد هم و به خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر مسابقات مسابقات دستار هرا با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تا حال دو حال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نموده مسابقه از انجلم داد هم، از لحاظ وسایل سبورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه بالهسه ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

## هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لهسه زخونه: از سال ۱۳۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۳۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دو هم هست. تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

# کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.  
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟  
 اولی: درباره اینکه خیلی کم حرف است.

# کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند  
 اولی پرسید:  
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟  
 دومی جواب داد: نمی دانم.  
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟  
 اولی: نه خوشتر نمی آید.  
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

# نپذیرفت

اولی: کسی را که محبوبت بود به همسری اش موفق شدی؟  
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.  
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟  
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.  
 ارسالی: همایون سعیدی

# چندک

## شش ساعت

هزارنکه با نکتز موایبجاست نه هرکه مشوه نماید سکرتری اند

\*\*\*

صراحی چون شود خالی جدا ایمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

\*\*\*

چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده

که آمریشت میزش عشقبازی را بنا کرده

\*\*\*

مه قربانت شوم ای سونسی بوش

که ما مواز نظرگشته فراموش

ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

# رفع کپک

شخصی د ریک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به خنل برد.  
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:  
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:  
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسالی:

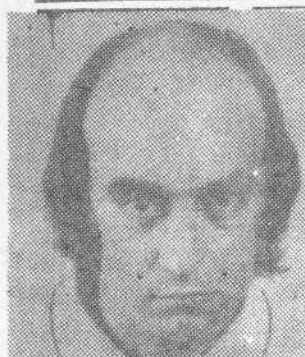
محمد ظریف ظفر کوهستانی



# شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:  
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شما را تقویت نموده وهم از ریزش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن یک بوتل شامپوی

بوجی خنده، به کیفیت آن پی خواهید بود و برای همیشه خریدار آن خواهید بود.  
 اگره تاثیرات قوی این شامپو باورتان نمی آید به عکسهای زیرین توجه کنید که موهای این آقا بایک بار استعمال آن جقدر تغییر کرده است:



بعد از استعمال



قبل از استعمال

# چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،  
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن چيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی  
و در بندر ؟

جواب : ماسور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب  
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مامورين .

XXX

آن چيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد  
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -  
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن چيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش  
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن چيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده  
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن چيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند  
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل  
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گسرك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چيستگان و  
و کيستگان های طنزي را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر  
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا  
به من بدهید .  
تاجر : پول سواهندارم ، حساب  
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .  
گدا : پس لطفاً يك افغانی را  
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)  
تحويل کنید .

فرستنده :  
رویا تنها خوکهایسی

# گدای سال

# بازی با دوبیتی‌ها

سر دردمیکه الله تود انسی  
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشت زارو حیرانم گل من  
به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت  
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانی  
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد  
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

# رضایت

دود ختر با هم گرم گفتگو بود نسد  
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا با فرید  
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

رازدن و جان دوست داشتید؟  
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر  
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجاید...  
ارسالی: خاطره پورزاد



مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هارابین.  
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر که در زیر  
عکس مایکل جکسن نوشته کرده  
اند (مایکل جکسن اوازخوان  
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما  
انقدر نااهم استیم که مایکل -  
جکسن را نشناسیم.  
من حتی میدانم که او در خور  
دنی هاروشیدنی هاجه چیز  
را خوش دارد.



سلام سنگس

فرید: واقعا که اینها بسیار  
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر که در  
زیر عکس این نفر، تنها نوشته  
کرده اند (سلام سنگس).  
حالا ما چه بفایم که این  
ادم چه کاره است و از کجاست  
است.



# مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر  
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره  
گفته بود، گمشکونگونیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب  
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده  
خدا حافظ.

عارض: مدیر صاحب، ورقه  
عرض مرا اجرا کردین؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه  
بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!  
همو ورقه عرض را که دیروز  
آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زورچی کشت دادی  
عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک  
سوار پیش شدی اینسه کشت خود را  
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.  
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۱

بنیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...  
عارض: مدیر صاحب اجازت  
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!  
مدیر: صبر کتو که فکر کنم،  
اینه قلم را حرکت نادم.

مامور: بسیار عالی اینسه مهم  
بیاده تا تریه مفت گرفتیم.

عارض: مدیر صاحب، بسا  
معدرت مسئله کارهای من چطور  
شده؟

مدیر: یک لحظه...  
مامور: برو مدیر صاحب!  
مدیر: نمی‌فایم که عرض را که  
ششماه پیش سپرده بودم اجرا  
شده پاتی خوب بهر صورت، اینسه  
زنگ را در خانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینسه  
بیاده را پیش کردم.

جرتکه، جرتکه، جرتکه...  
بلی!

مهربانی بفرمایین!  
مدیر صاحب، تلفون برای  
هما است!

مدیر: جرتکه، جرتکه، جرتکه...  
بلی!

مهربانی بفرمایین!  
مدیر صاحب، تلفون برای  
هما است!

مدیر: جرتکه، جرتکه، جرتکه...  
بلی!

مدیر صاحب، تلفون برای  
هما است!

# شمس الیدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما  
چنین رایج است که برای هر  
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند  
که این عمل به منفعلمو مایه میل  
شده است.

که شمس الدین متخلص به  
جدوی نیز از قربانیان این منفعنه  
است، به خاطر که او یک ریاضی  
دان است اما از ریخت بد که او رایج  
حیث زور ناله است در یکی از نشریه  
ها استفاده نموده اند.  
باید بینیم که چه گزارش مید-  
هد.

رابورنمبر (۱۱) :  
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه  
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه در چارراهی چار قلمه  
چار نفر به جان هم ریختند، که  
به نس چار پایها جنگوی میکردند،  
که از جمله چار نفر مذکور چاروی  
کازته باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاروی سه  
دندان نفر اولی، چار دندان نفر  
دومی و دندان نفر سومی را  
صودا به زمین سقوط داد.  
که ۱۴۱ + ۱۲۲ = ۲۶۳ می شود

شخص اول از خوردن چار  
بوکس مسلسل، به زمین خورد  
و مثل خط مستقیم به سمتی  
زمین منطبق شد. شخص دومی  
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی  
بود که مانند خط منحنی به جوی  
پراز کثافات پرتاب شد. و سومی  
که خود را تنها یافت میخواست  
چار فوک کتان فرار کند اما نفر چاروی  
باژدن سیلی نرم و گرم او را چار پلاق  
به زمین انداخت.  
و چاروی که برهه غالب شده بود  
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را  
دستگیر نکند، اما در چار دیواری

مقابل چار راهی نفر چاروی با موتر  
لاری پراز چار تراش تصادم کرد  
و مانند توپ که انعکاس کند دو سطره  
بعد از برخورد با موتر به فاصله  
۱۰ کیلومتر در افتاد.

در همین لحظه موتری که شکل  
حیططیلو داشت آمد و چهار نفر  
از آن پایین شده و چار جنگجو را  
چار دست و چار پایه موتر انداختند  
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن  
از جهلستون و شش درک  
به شفاخانه چار صد بهتر  
رسید و برای چار نفر جنگ جو  
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند  
که بعد از ۴ روز چار نفر صحت  
یاب شدند و به ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۱۰۰  
بمتر مرخص شدند.  
ارسالی:  
احمد ولید امانزی وردک

# ریا عینا عمیری

آزار ما جمعیت آیین منست  
تیرنگه و فریب مذ هب و دین منست  
بی رشوه بی واسطه کاری نکم  
چون آمرشعبه یار دیرین منست  
در هر طریقی که بیرو باری بود ما سببه  
ایستاده زین مرد هزاری بوده است  
یا تا نکی بود که روزهای تیل است  
باشعبده بازی بی کاری بوده است

این موتر چاروی سبب می گذرد  
از پیش نظریه انج و د بی می گذرد  
مفلسم مفلسان د یگر چه خوری  
بابای پواده رو که شب می گذرد  
نانوای مرا خرابی از کینه تست  
چنگی خمیر عادت د برینه تست  
دونان جووه بی توسم نکند  
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست

تفتیش بیاتام نرخها نخورم  
این يك لب نان را خنیمه شمم  
زان پیش که بو طرف زکارت کردی  
هدم ست شده کبسه مردم بدرم  
بی موتر بنتر زستن نتوانم  
بی پای کشی، بارتن نتوانم  
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی  
اوسره کشد بردیده من نتوانم



جلال نورانی:  
به خاطری که حق الزحمه يك ماهه  
طنزهایم (۲۰۰) انعامتیس

نورانی صاحب،  
چرا ایقه لافر استین؟

رهبري از عقب صدا زد و گفت  
اي صفا دختر اي طناباز  
بيچه بر بروت مسوي درواز  
روي گشتانده انكه بود جلو

## پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر  
برسيدند كه: بيشتر از همه براي  
كود عاميكنيد ؟  
دهاتي پاسخ گفت :  
براي اسبهاي اربابان، زيرا  
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان  
حتما بر دوش ما دهانان سوار  
خواهند شد .  
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



# از پدر كلامه تا پسر

✘ پدر كلانم مادرش را ( ننه ) ميگفت ، بدن مادرش را (بويو)  
ميگفت. خودم مادر را ( مادرا ) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)  
ميگويم .

✘ پدر كلانم ( بزني بهادرا ) وقت بود بدن (كلكه ) نهرسود  
خودم بهتل بودم و پسر ( ديبگو ) ميشد .

✘ پدر كلانم ( فالوده ) را دوست ميداشت پدرم ( زاله ) را  
دوست ميداشت خودم ( شيرچ ) را خوش دام و پسر ( آيسكرم )  
را دوست ميدارد .

✘ پدر كلانم پور تربت ( استاد قاسم ) را ميخريد ، بدن هكس  
هاي ( استاد بوشنا ) را ميخريد خودم بستكارتهاي ( همماليني ) را  
مي خريدم و پسرم بستكارتهاي ( ماپكل جكسن ) را ميخرد .

✘ پدر كلانم ( اتن ) مينداخت پدرم ( چاچا ) ميرقصيد خودم  
( دانس ) ميكردم و پسر ( برك دانس ) ميرقصد .

✘ پدر كلانم ( داستان ) مينوشت پدرم ( عريضه نويس ) بسود  
خودم ( مکتوب ) مينوشتم و پسر ( نامه عاشقانه ) مينويسد .

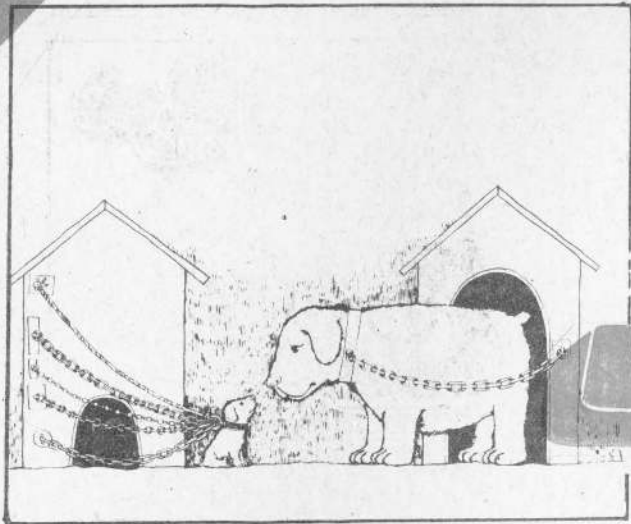
✘ پدر كلانم وقتی خواست طوري كند ( دم دروازه حيلم )  
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتی خواست نگاه كند ( از بالاي بلم  
همسايه ) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نمايم  
به ( سراي ليلامي ) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتی  
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتب ها  
انتخاب كرد .

نوشته : ميراحمد مطهر

# پیش بینی های

## فالین

### سپاتوون



# دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . ( البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟ )

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . ( شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن )

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزد و از آن سبقت می جویند . ( البته در دیر چاپ شدن )

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . ( اگر دفاتران به کدام جای دیگری نقل مکان کند )

د ر موسیقی به برک دانس  
د سترسی دام .

س : مشوق شما به برک دانس  
کیست ؟

ج : در خانه مشوق اصلولم  
مه می یعنی ( مادر ) است  
اما مشون دیگر نلمهای هندی  
به خصوص رقص های متن و گویندا  
است و میخوام از آن ها به سزوی  
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی  
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس  
لوکس خصوصاً سامان آرایشی  
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید  
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم  
و در آن جا در نلمهای هندی کار  
کم تا خدمتی به مردم خود کرد -  
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم  
( جیمی ) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد  
ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی  
بدن در بوتهای ما استاد است .  
س : در ساحه بهبود وضع  
تدریس در بوتهون چی نظیر  
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در -  
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات  
بعضی دختران و اکثر پسران حل  
شود .

س : شما به حبت یک شاگرد  
مستاز آیفهراز درس به کدام  
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی  
سرورگارد دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -  
بسیار علاقه دام خصوصاً به  
کرصول .

# تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله  
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره  
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد  
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست  
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی  
دومی اصلاً بپراهن ندارد .  
فرستنده : خاطره جبرئیل





# د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې چې په کارنده و چې هروخت په ورځم ، نو مامورین په په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :  
 - کوم دنده لري دي رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟  
 - کوم دنده لري موسکې شو او پې له دي چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب روای ، دغه نکل یې راواخست :  
 - وای چې درې تنو میز یا سو د کولموشولو او چپ د کولو په ریاست کې د خوازه او اوز ده - خوب په باب خبرې کولی ، وروسته له هغه چې درې وار په رسمي

دفتر کې د میز له پاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :  
 - یوه ورځ مې د سهار په نهمه پچې د وړدي اوسادې کتاب سر ته کېښود او د میز له پاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زمانه وپېسې خورلې وي ، زه یې راوېښه کړم . او چې کله د مازد پکړخلور - نهی پچې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .  
 دوهم تن چې د پوره خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پورې واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :  
 - ستاد مې د نهمې ورځې خوب ته د چرکه خوب وای . د دفتر خوب د نهمې مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ په دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وای راوېښ کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .  
 د نهم مامور چې د دوي په خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباغاوه ، په پتو سترگو وروسته وویل :  
 - د دغه شې خوب دي . . .  
 خوب زمانه غوندې وي چېسی د پنجنه شې په ورځ مې سهار په دفتر کې سره میز کېښود او خوب وړي وم ، کله چې د شنبه په سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې



## د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوبه او تنده له بیلی ، خوزیا شونډو د تلدي له لاسه پرتې نیولې دي . زه له سلیجو ، طوفانولو ، تیگو ، تیگیو او چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .

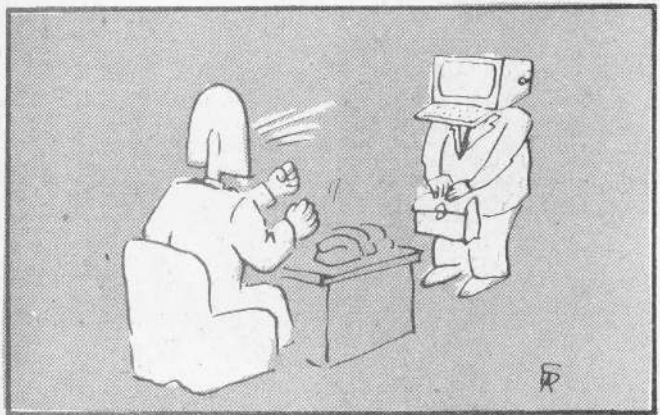
# علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې خبرې کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خه ډول ابلاغ کړي ؟  
 - : نتیجه د لرغونو دي روښان ده . . . اوازونو بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .  
 - : تعجب کم چې پهنه دي ساده خبرو دي سرته خلاصینز . . .  
 خبریال : آشهز باشی صیبه د ا خیره تاسی ته ساده برینس هرڅوک ستاسی په خیر علمسی پراخ لید نه لري . . . کسهر یانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .  
 - : په دي راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیتونو کې هم ستونزه اوکړ - کچ رامنځ ته کړي . د دي له پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا ر ونسو کسی د ترخونو لوړ پد وځه ونیول شس .

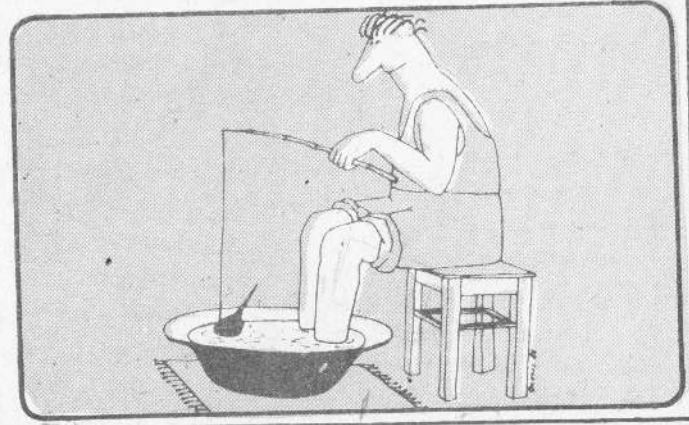
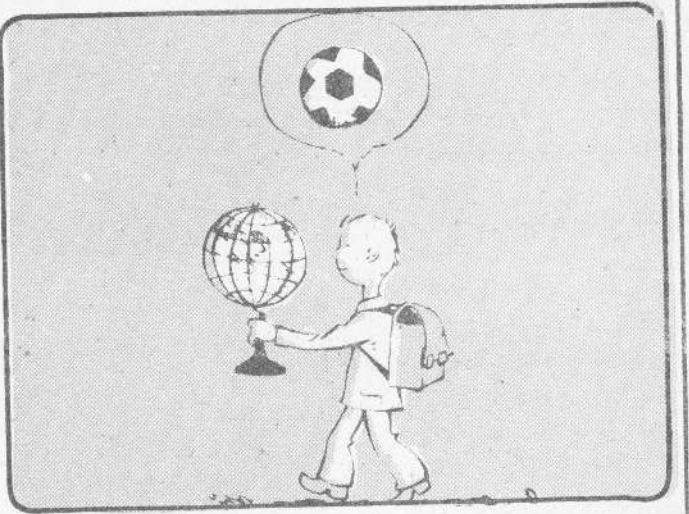
په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو پې او خبرې بېلې ، بېلې دي همد ا شان د پوهانو نظرونه هم بېل ، بېل دي .  
 خو چې کله د پنجاهه هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صیبه څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :  
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې په تلسکوپ کې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د ارا ته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم بعینې ځا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د - علمکی پرمخ د زړو وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خپر نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د - بحث وړ ده .  
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې سر - خوا دي ؟  
 - زما نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

## خبري او پېري

کوي - چې داسی ده ، نو د اخصوص بانک څه شی ده ؟  
 - اخصوص بانک هغه بانک ده چې د پورته د کړو شوي اخصوص تشبث په وسیله راټوله شوي وي .  
 - دا اخصوص د رسره وینله ، څه دارا ته ورا په چې اخصوص مشورا څه ډول وي ؟  
 - تاته زمانه پلره اخصوص مشورا داده چې نور د نسی اخصوصی پوښتنی مه کوه ، بلکه چې د نورو په اخصوصیاتو کې گوتی وهل ، د اخصوصی اخصوصی خلکو له خوښی ی ،



# کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسی یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بچس .  
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای بی حسابا حاد نس یا هم جیره کم رسمی منفازه دار وای خرخولای مې د پکونه او کاسی چې بچس گسې دوران دي د هماغه عقلا نمان ته گتس خوشس کیسی

# شطرنج بیاموز

## چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای  
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحاتی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده آرایه میداد که نهایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فساد نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، فوق میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و غیر اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

مبادا : الف) حریف تان سواری را

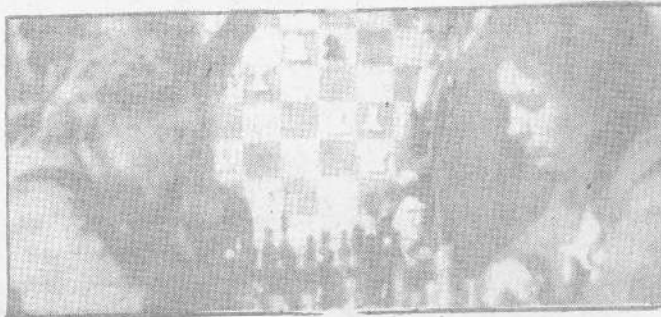
بدون قوه رها کرده که شما بتوانید آن را بگیرید و یا با لای آن حمله ور شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما بایستش در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیتوانید که چسب نقشه بی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نحوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودین وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی آرایه خواهیم کرد.



## موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب ۱۴ و ۹ در هر هزار خانواده دارند.

## گراف ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

## بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

## وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئد، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

## قدیمی ترین شهر

نایت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، ژریکواست، راد یو اکتیویته نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

## مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند. سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ با ۳۶۰۰۰۰ نفر مهاجر بود.

## کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برای این از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدین برایی کرد.

## آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرصبا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

## پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

# میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تیریدو اود د پیوسر وتود و په رامینځته کیدو د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانهر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورس د هستی د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قوم یی لاس - چی به حقیقت کی دیی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حدود مری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکساره ( میراث ) غواری د چامسیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه ؟ چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (ا هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندی شوه سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنځوته په وسپارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خیره به یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میازد ، گویی سلط کسانى اند که : (( درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند )) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادتى به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سنگان نیزیک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند ( هدفم تسلط سیاسی نیست ) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان راه سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کاروخانواده کسی دیگری بلسد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند مسلط

به رنگ جمع درآیند و به تعبیر رضا براهنی : (( همس شونند نه طلا )) زیرا برای آنان نه تشویقست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاس آنانیرا که همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نعمته اند ، و دل شان را ، (( در نیلک چوبیس منواز ند )) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و برکار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - ازلیسه ایک ( که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشد که نقد ) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکرتر مسوول جریده سنگان کار میکند با او نشستی داشت کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میداریم .

- از چه مدت بدینسو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میگردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نوح احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه ( ۱۰۱ )

# جوانه یی سمنگان



سنگان جوانه یی از آن بیمار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سنگان را در لای لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سنگانسی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تا شیوید برنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که حجم و حشمتانک چنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و نبود

و ماند و ماند ، و همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر کار محنتی تا هنوز ضحک نگردید آری ، سنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوه بارینه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیر ، گویی زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تا شیر از این جریان سلط ، نتواند بود . اما از دهه اخیر که میبایستی چشم امیدي داشت ، در پیشگاه واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند سلط در زنده کی ، امروزی ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است ، مابه جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد ( ص ) میفرمود : (( کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کسی معنوی نیز نخواهد داشت )) و ابودر میگفت : (( اگر فقر ، از درپچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود ))

# خبرهای فرهنگی

گزارشگر حمید مهرروز

# زیبایی

سرمانند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم . زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس . وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از مندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :  
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)  
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای افروگانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم . من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بستی و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحت برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بایافتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست بردن نباید نتیجه گرفت که رهزنی بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهزنان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهزنان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو می کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیجویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمی کنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا . ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیکه در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا به مهتاب و ستاره گان را میگویند ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالذات در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و او را میسازد که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپهرو دام ، به دور یک نقطه جرم میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است ازین ببرد . عدل در همین بیعده گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه وار غرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی وحشی فساد است . بسیاری جهیزهاییکه مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای را که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، یادیده ، قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها - بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . با - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیزو زیبایی ، میان وینشوولکنمی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که افراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

دارد ، به عقیده ما به تحکیم برنسیب های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده گی ایجاب میکند ، تا غرایز سرزنش گردند . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخوریم ، باید به دور باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :  
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند ؟  
پاسخ ما این است :  
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به این سبب گا و از آن میگریزد .  
حس کامل زیبایی باغلیان غرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانیستی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید بوری وجود دارد .

ممكن بگویند :  
(تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟)  
به عنوان مثال از وینشوامیتر ا یاد آوری شویم . اورد نیای خود را در مبارزه با الهیت بنام نمود . نیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت بیوندد نیافت . او که در آنرا و اهرج و صرغ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غدا ب هلاک گردید و این رنج و عذاب را برای دیگران نیز رواند ، غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حصر و

# طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :  
این گونه اختلالات Psychoses  
در مرحله دوم وسوسه الکولیزم  
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی  
اشکال عمده آن تذکره بعمل  
می آید :

## ۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد  
بوده و یکی از اشکال شایع  
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-  
لت غالباً چند ساعت و یا چند  
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء  
به وجود می آید و به صورت آنی و  
حاد تبارز میکند ، علام آن در  
شروع به صورت تشوشات خوا-  
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با  
یک حالت ترس واضطراب ، سر-  
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی  
استفرغانات ، رعشه و حالت متو-  
حس و متعجب میباشد ، بعد از آن  
بی خوابی زیاد شده و برسامات  
به شکل دیدن حیوانات از قبیل  
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر  
حشرات وحشی حیوانات عجیب و  
غریب به وجود می آید . تمام این  
علام از طرف شب شدید شده و  
شخص در یک حالت تعجب شدید  
روحي و حركي قرار می آید .  
درین حالت مرض شخص هم برای  
خود و هم دیگران خطرناک بوده  
و نهایت به محافظت جدی بود قهقی  
داشته و باید به زودی به شفای  
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار  
بگیرد .

## (برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

## Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت  
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند  
که در صورت حاد به شکل شنیدن  
صدا های تهدید آمیز و متهم کننده  
میباشد ، شخص الکولیک این  
صدا ها را میشنود بدون این که  
و اتعاً صدا های وجود داشته  
باشند ، شخص درین حالت به  
اضطراب شدید ، ترس ، یاس  
و ناامیدی دچار می باشد ، برای  
نجات خود فرار میکند ، به دفاع  
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم  
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-  
هنگامی که اود صفای غیر قابل  
بیان است ، در صلح نیز است اگر  
زیبایی را از هوا و ارضایز جدا  
نمازیم ، آن را به دست آورد  
نمیتوانیم . انسانی که از درك  
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای  
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او  
توانمندی غیر نشانده ن عطش خود  
را ندارد ، بل هنوز او را شعله ویر  
تر می سازد ، یک چنین در کسی  
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما  
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از  
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-  
زیبایی باید دوری جست . آن ها  
راه ربه سوی غنای روح میبندند و  
هوشار میدانند که در این راه  
باخت وجود دارد . اما حقیقت  
این است که باید ، برای درك  
مکمل زیبایی ، در وجود خویش  
خویشتن داری را ، پرورش داد .  
هدف برهنه نیز در همین نهفته  
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح  
ازمن میتواند بپرسند :  
( برای چی و بر بنیای چی-  
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟ )  
درك این مسأله مشکل نیست و  
برای چی انسان کار میکند و طلب  
می آموزد و برای چی حسن زیبایی  
به وی لازم است ؟ پیش از آن که  
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم  
به این نکته درنگ نمایم که برای  
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،  
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی  
اشکار میخورد ، در این صورت  
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی  
پیدا میشود ، ولی هنگامی که  
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم  
بین این دو مفهوم خطی را رسم  
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب  
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا  
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی  
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و  
فرع و جزوکل ، خوشنود میبوم . آن  
دم اهمیت بیشین ربه زیبایی  
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،  
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت  
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان  
حذف مینماید . چیزی که داری -  
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای  
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه ( ۶۶ )

میگردد .  
در صورت برسامات مزمن بیمار  
گاه گاه هر صد اه ای متهم کنند ،  
تهدید کنند و غیر را میشنود  
کممکن است چندین ماه و یا  
سال دوام کند ، شخص رابطه  
خود را با خود و واقعیت های  
بیرونی آن قدر از دست میدهد  
۲- هذیانات سو ظن در

## الکولک ها :

نزد شخص يك حالت ترس  
واضطراب از اثر موجود است  
دشمن خیالی و تعقیب شدن  
بیمار به وسیله آن ها موجود  
میباشد ، این گونه اشخاص  
هر نوع حرکات و حرف های  
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید  
به خود تلقی میکنند ، این حالت  
ممکن است چندین ماه دوام کند .  
این حالت غالباً در بیمارانی  
که بیشتر از ۴ سال دارند  
و شخصیت شان به صورت آشکارا  
از اثر الکول تغییر کرده است ،  
به وجود می آید که اهسته اهسته  
به یک بد گمانی  
داهی تبدیل میگردد و شخص  
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه  
شواهد و اسناد نمیتوان از این  
بد گمانی هذیانی منصرف سا-  
خت ، ممکن است يك مرد معاب  
به این بد گمانی هذیانی خانصر  
راد دشمن خیالی خود بند داشته  
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-  
کوب کند ، معمولاً این حالات با  
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .  
۴- بیماری کورساکوف  
ف ( Korsakov ) : که از  
اثر الکولین مزمن به وجود می آید  
و علام روانی طور است که عملیه  
دقت و وظایف حافظه به اختلال  
دچار گردد و شخص orientation

بقیه در صفحه ( ۹۵ )

# دلیپ کمار...

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت گسی و حلقه بندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای به چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقلد و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف های وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردانی یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان پیمان مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنر پیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هنر فلی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و تفرقه نمایش گذاشته میشود، ارزش نهایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه من یک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری را یک کارگردان یا یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کارهای ادبی و بر اساس آن، پیوسته می شود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهترین بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیک بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیکرگون شود و همین دیکرگونست که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختوی داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیکر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانند و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گیها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جریه کارهایم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاد می هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوپر، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ها ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سالی بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهایم با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار است در حالیکه این تصور تجربه را با لای یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر است به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم مینانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه ام و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تمام و سندی تحصیلی هم دارند. ماه این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مپها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شوید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت تر - دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است - در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند .

همچنان، نقشهای مرا در - فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم هاقبول شده است - آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید ؟

این بلائی بد زمان، شرایط و مد نیت قرن است که مادران، - زنده گی میبایم - دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم . ولی باین این است که عهد - در این امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی - امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنر مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند - من شنیده - لم ما وابسته گر خیلی دیوینه - بامر کرملاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم - این حرف ها، در ذهن از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده لم .

آن وقت حرف ها و قصه ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از - کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن - اوقات ما، در ((الدالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت مردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهن باقی مانده است. ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زون - پسند هم استید . فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام. من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم . ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا - کران آن ها .

منظور از ترجمه شعری شما فرجام عشق و رزی ها با هنر گویم دوست داشتند که شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند . فکرملم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام . من دوست داشتم و با او دوست داشتم . در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است . به هر صورت حرف ها، فراوانند - این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشدند تا بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن - ندارند . شرایط عصر امروز کاملاً استثنای است. انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید - های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند . این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی، تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس - نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاکانه تا جایی استنباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از مردم ما ((پس میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند . به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است .

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم . مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احوال میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان میآید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود . آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند . من بنابه همین طرز پند - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کای نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود . موسیقی هندی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابل مقایسه نیست. امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سینما اصالت کمتر دیده میشود . نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصلی، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگویید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است - جی مشعل بهترین فلم منست .

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیب یی مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن - گرچه گفتارش بود در بدن - با این تک بیت فقط از شما تشکر میکنم .



# و حید امید:

## از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنر مند ان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد ( ! ) دیکسوی ( ! ) وسیک - بودن ربه و حید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحنیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

و حید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کجای هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ؟ بعد راهی در بر نامه های اطفال را دیو پانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آن کشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تعداد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگوش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و دیگران ها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهر - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلا احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطمشانته اش میباید که اوسرا با با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم ، پاسخ مقبول خاطر را میبایم : - (( شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را منسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند برفتمه شده هنر موسیقی است میباید مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاوه در شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشتیم شاید کلاسیک میخواندیم ((

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟ - آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است ))

- آهنگهای دری تا آنرا میزد برفتمند یا خارجی را ؟ - (( موزیک استر اد را میزند برفتمند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد ))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیکسو و اروپایی ما با نا به شعانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟ - (( تشویق از اینست که قضاوت های آکادمیک جاپشان ربه قضاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی رابه تسخر نخواهند گرفت؟ و تئیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانترزم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک رابکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند انم را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضایی نامطمین راد در عرصه بازتایب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن رابه سرزمین و ملت باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید ونه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مند ان استراد آورنده موسیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موسیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد راهن شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد، راگن رولر برگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر رابه این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسران ممتاز راگسن رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را - میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه رابه ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند))

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویر های مطبوعاتی کونده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه بر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمی کردم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای راناد بدیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش کافی ام در عرصه موسیقی که تاسطح ماسترر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و رستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه رابه بپننده تحویل داد و همگی بی حرکت خود رابالایش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موسیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت رابا خود نمیشود احساس کرده))

- پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین بی تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

- (( اگر ده نفرم شنونده ام باشنند باز هم خواهم خواند ))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی راند - نظر میکنید؟

- (( دست دادن در آهنگه های اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد. ))

- به نظرتان وضع کنونی مو - سقی استراد در کشور ما چگونه است؟

- (( دست عزیز نمیخواهم با ابراز نظره های مطلق ویا کونده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، یا آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه رابه من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیارون گیرنده - همه نظریات علاقه مند ان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان رابرای حرمت با هنر - مند ان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ (( منی )) و هیچ (( نسو )) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کریک ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم ((

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- (( بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشند و تئیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم راد این عرصه بعلاقمندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروه موافق رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حال هم گروه گل سخ مو فغانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

- (( مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهلاته مند ان مستقر میگردند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم ))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- (( من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلهای کسرت پار سالم رانیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد ))

- در خانه تان کی هاباشا زندگی میکنند؟

- (( آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟

- ما دم که خودش در - شعبه تیاتر و تمثیل راد پیرو تلویزیون کار میکنند، بد من خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم

- کار هنری تانرا دوست دارید؟

- (( دوست دارند وادرو خواهم منتقدین خوبی استند ))

که د جا د خپښې مسئله وي نو سالم ته ورسي چې په دې جرگه کې شريك شي . دې د خپرونکي په بلوان دې پرېز سرې ته قناعت ورکوي . په بحث کې د تاثير آثار په دې نه ليدل کېږي او په ورېن تندي د هرچا خپرونه غوندې نيسي . د خپلو خپلوانو اشنايانو تپوس ته هميشه ورسي ، اوسې تکلف معوان دې . کم وخت چې کله زيات معاند شم نو خپله راشي او راته وايي : کماله خپره دې وي د پدې ندي قيمي شونه دې وينو چېرې چې شنه بنگاري . هميشه په دوستانو گوزي او بې واره ورسي او د چا ننگ ته نه گوزي . چې بلاني نه راشي نو هه نه ورسم د دې . خپلا لاتو زلمي نه دې . دوستانو ناسته ولاړه ورسره زياته ده او هرڅوک چې د ښه خوي خريد اړه دې .

عالم خان ماته خواب راوړه او زه يې وغوښتم او راته وي ويل : چې کماله ته پوهېږي مادي مادڅه شي د پاره راغونښتي يې ؟ ما ورته ويل چې عالم خان کاکا هرڅه امرچي وي آماده يم . ده ماته ويل چې کورنۍ کې مې نور خلک هم شته چې زه يې سالم تـ

ولېزم . سالم زماني پدې حيا خښتن دې شايده د اخبره زه ورته ياده کم مانه به وشرمېږي او حال پراته ونه وايي . ما عالم خان کاکا ته ويل چې په کيسه مې لنډ پوه کړه چې کيسه څه ده . عالم خان کاکا د سالم بلا راته ويل چې کم وخت چې د سالم مسود ژوندي وه ما ورته ويل خداي دې پښې چې سالم معوان دې ، په خپلو خپلوانو ، دوستانو اشنايانو کورنۍ سترگې وگوزوه او يا که چېرې په سالم پوهېږي چې دده کوم کورته د خپښې د پاره ميل دې او د چاکوښې خوښېدې چې ورته خپښې وکړم . خويه هندی يارمان کې لاره او د ارمان يې ترسره نشو . نو کماله بچيه ته مې راوغوښتې چې په سالم معان پوه کړه او د دې خبرې خواب تزي واخله زه به په انتظارم . ما عالم خان کاکا ته ويل چې کاکا ( پلرونه چې زامنونه وروڼه کوي نو زامن پوښتي ، زمونږ په کلې کورنۍ خو

دا رواج نشته څه چې کوي خپله اراده عملې کړه او د اکا رسالم پورې څه اړه لري . عالم خان کاکا راته وويل ته ښه وايي خود هرچا نظر بيل دې زه کولی شم د اکا روکړم اوسالم ته د د مدرسې نه پرته د جالور وټوارم او په دې يقين لرم چې هغه پوهه چې سالم ته خداي ورکړ پدې دې به په کې هيڅ ونه وايي اوسامه ارادي . احترام به وکړي دې حق شناسي زلمې دې خزوه د اکا رته کم زه حتما د ده رضامعلوم اوبيا د اکا کوم . ته به ورته په پوره ښه وجه د اخبره يادوي ، وگوم کماله چې څه کمال لري که نه ، نسوم خود دې بچيه کمال دې اوسامه د سالم په شان گران يې . ده . خبره تمامه کړه او د پوره کې ورسره ناستم . زما او دده خبرې تر پدې وخته پورې روانې وې . مونږ د وار و خبرې پداسې حال کې وکړې چې هيڅوک نه وو او يوازي د مجلس يادې ته ورسيد . وخت پوره شو او ورته رخصت واک . خيست او لارم . په ليار کې په چرتو سرشوم او په پدې فکر لاهوشوم . به لوي مسند روږگه شوم چې دغا . پدې بته يې نه راته معلومېده . ما ته په کله دې چرت کې د سالم ښه خوي مخې ته ودرېده چې دده د خوي او اخلاقو سره سم د جالور ورته وټوارو ، او دې راضي وېد . ايا هغه جلي چې مونږ يې ورته نو او پوه او په دې قبوله کړ وده د آرزو سره سم به هغه رضامند حاصل کړي شي ؟ دده مسود په شان به دخلکو قدر دانه وي که نه ؟ نه چې داسې معاي مسو پښه ونه ښوښي چې د گلاب د زوي گانه ونه شي . چې خبره غومره رسوا يې ته ورته او ژوندي وچې خبره . . . بيا به مې فکر بلې خواته لار چې د اخبره غټ مسوليت لري که ښه شوه خوږ ښه او که نه پوه ورځ به د سالم د لوي گيلې سره مخامخ شم او راته به ووايي چې د اخپښې خواته راته کړي وه ، زه به بيا د گيلې بمقابل کې څه وایم . ايا د اخبر سرسري وگوم نه داسې نه ده بلکه دې خبرې ته په اهميت کتل به کار دې بيا په مې وويل چې څه چې وي ، وي په ( څه قسمت ته به يې حواله کړو . خود دې خبرې به اجا زه

# ميراث

زانکه او معان به راته بد ننگاره شو . او معان سره به مې وويل چې سالم درياندې د معان نه د پسر گران دې د دوست سره غداري نه ده بنگار . د ژوند خبره ده کمېږي نه دې چې زلمې او وي غوږوي د پلار خبرې به يې رادخه شوي پښه نيولې به شم ، چې څه وکړم ! په چرتو ، چرتوکې خپل کورته ورسيدم او د دې خبرې د پاره مې گود رلتاوه . چې کم وخت چې زه سالم وروڼم نو خبره ورته دکومې معايه شروع کړم نه چې راته خفه نشي . بيا به مې وويل د زلمو همد آرزوي ، اوسالم د هغو زلمونه ووچې په دې خبره خو . شحال شوې واي . زه هم پوهه جاله کې ناستم . چې دوتلسو امگه يې به آسانه غاري تـ

ممکنه به پښيد . د هرچا په کور مې نظر واچوو او د خپل فکر نيولې مې وژغلو خو جلب به مې را ونيو . او د خيال د نيماکې به هيڅ لاس ته راغله . معان سره مې فيصله وکړه چې مشوره ښه نشي دې په دې کې به د نورو دوستانو پوهاي شي نو پوخه ترې جوړ شي . د ا به مې زړه کې وگوزيد . چې د دې خبرې سلا شوه د کلسې سپين ز يو سره ښه ده . د دوي فکرونه پاخه دې تجربه لري او د هرچا کورونه ورته معلوم دي . کله به مې معان سره وويل چې د کلسې سپين سرې نيسي وگوم دوي . زياتره خپښې د دوي په وسيله کېږي . چرتونه نه وه دلې ، دلې راته پرېوتل . عالم کاکا په پوهالم چرتو اخته کړم . ليار راته ورکړه شوه . د اکا رې د اوسد پاره .

په شپږو او معان سره مې فيصله وکړه چې مې د پوره سلامت او پورې ورسي خبره نه ده . عالم خان سم خواب غواړي به دې کې به پوره غوږوم او خو ورسي به . چرت ووهم . شپه شوه د شپې مې معان سره سوچ وکړ چې اوس د هرې خواته خاطر جمع يم . او په هرڅه د فکر نيولې زلمې شم نسو اوس به د فکر نيولې ته خنځه لښته وروکړم چې کورته ننوتم او پدې خور ته مې وويل چې ناري را کړي زه نن ستومانه يم او پدې کورم . ما ناري وکړ او لارم خپل کت کېښي خلاستم . د ختوسره فکر راغسي چې د دې خبرې چرت ته وهه د اخبرې ټولې آسانه دې . پور وار خويه سالم يوازي معان پوه کړم . ما د دې خبرې د پاره مناسب وخت لټوو . چې په کم معاي کې سالم وگوم معکه د اخبره د راز . خبره ده او بايد په راز کې مې سالم ته رسولې واي . ماته په همدې چرتوکې خوب راغی او وپدې شپه ( خوب مې وليده چې ماسره گڼ شمير ملگري دي او اراده موکړېده چې د نورگل د پور ته روان شو ، ټول غږ نږي ، او خالدې لاسونه غوږوي ، اخږد . نورگل د پورې ته ورسيد و نورگل کورکې نه وو . مونږ پوښتنه وکړه چې څه شو ؟ نورگل د پور ښا . پسته باغچه لري ، په باغچه کسې جعفري گلان کرلي دي او لسور رنگارنگه گلان هم شته نورگل د گلانو بوتې او په کول د لته مسو دې بيد اکر . مونږ سلام واچوو نورگل سر اچگه کړ ، نورگل د تباکو د چلم منلې د پدې تباکو د استعمال په وجه يې آواز سرگه شويدې . سترې مښې موسره

وکړه او کښينا ستو پوښل ته موکتل آخر خبره ما ياده کړه . چې نور گل موند زانلې يو ستا لسور د عالم خان کاکا زوي سالم ته غواړي ده په برگه آواز وويل کومه لور زه خو غولوبې لرم مشره يې ( پدې ده د دې خبرې سره يې وويل چې ( بدري ) مې ورکړه . آواز يې برگه ووزه په دې آسانه خپښې حيران شوې ناخايه مې ټکان پوخوږ گوم چې وپدې مې او راوښي شوم . ماشکر ووست او معان سره مې وويل چې خدايه شکر ! چې خوب وواو د الاغوره په خوب کې به نورگل واوختم . شپه سبا شوه سېا ناري وکړ او د سالم ليد وته مې ليار لټوله او خبرونه مې معان برابرو . ښه شيبه چرت کې ناستم . چې گوم له ورايه سالم يوازي راوړان دې د پور خوشحال شوم او زړه کې مې وگوزيد . چې مجب تصادف چې غواړي . نو پدې واورې سالم رانژدې شو زه مخې ته ورو جگه شوم ، رضير مو سره وکړ او کښينا ستو . زه باخيدم چې چا ي تيار کړ ما کورکې د سالم در ا ننگ ووييل زه او دې دوه خوازه . دوستان سره کښينا ستو د سالم سترگوته کتل او ورته به خبروشوم سالم به ماته حيران وکتل سالم پوه سرې وو د سرې د خبرې نه يې هرڅه معلومول . ماته يې وويل کمال روکيه ( څه دې زړه کې گوزي ما ورته وويل هيڅ ! سالم ووييل نن بل شان ماته گوري ما بهانه وکړه ده راته وويل خبره مه پتوه څه دې اوږدلی دې ، زموږ شحال شوم ، چې حاجت پاتسي نشو . چې زه د خبرو مقدمه کښيندوم . په دې کې چا ي راغی ما چا ي بياله کې واچوو او جرگه شوم او دده مخې ته مې کښينود

تجربې خاوند دې د زماني تودې سرې يې ليدلې دې په هرڅه پوهېږي . هرڅومره سخته خبره چې وي او سخته غوږه وي دې يې برانيزې ماته فضل هم معلوم وو . دې هم ښه ملگري دي . په لار کې مې فضل هم بيد اکر او . معان سره مې پوهاي روان کسر او نيخ د شريف ماما پدې ته ورسيد . شريف ماما په کورکې وو . خواب مو ووييل زه راوت . شريف خان ماما د قبح او ولس سپينې پورې دې ، ښه منلې سرې دې ، مونږ سره يې جوړ په خپرونکې ل او کورته ننوت او ناري يې راوړ . زه او فضل کښينا ستو مافضل په ټوله کيسه پوه کړې وو . ناري مو وکړ شريف ماما ، ماته وکتل او راته وي ويل چې کماله ليار دې غلطه کړېده خنځه راغلي ، ايله ، بيله ما ورته وويل څه وکونا چاري ده . کارونه پدې زه د خپلو مشرانو په قد پوهېږم خو . . . شريف علما مخ راواړاوه چې کماله فضل دې خنځه راوستلې پدې خوله سره . بنگاري نه ، فضل وويل بنگاره شو ، ماما سترې به دې کړ و زمونږ تا سره او د دې خبرې دې . او . او دې ، او دې کيسه راښه شريف ماما ويل هرکله راشي هره کيسه چې وي خداي به يې آسانه کړي . مونږ مجلس برابر کړ او . دې په درې ناست وو . بسل هيڅوک نه وو ما ورته وويل چې شريف ماما عالم خان کاکا خوښي دي غواړي سالم د پاره چې ته ما ورته وويل خو ، نه غواړي پلار دې خواب غواړي او وايي چې د سالم مورچې مړه شوې ده زما د کور حال خراب دې . دې جوړ شوياله يې کښينوده او وي ويل چې کمال روکيه زه هيڅ نشم ويل خبره د وخت نه پخوا ده زه لازم گم چې شريف خان ماما سره سلا وکړې هرڅه چې هغه وويل بيله به يې ماته روايي زما خوښه ده ( دې خبرې او د شريف په وپلوماته هرڅه آسان شو مجلس ختم شوه او دې د وار ه تزيو معاي پورې پوهاي روان وو . دې مې رخصت کړ او زه د شريف ماما خواته وځوښدم . هرڅوک په ولس کې د داسې خبروشوره د شريف خان ماما سره کوي . دې سپين ز پورې دې د

خپرو لانجو غوښتي پرانيستي شي . شريف خان لږ شيبه فکر وکړه او وي ويل چې کمال بچيه هرکار کې چالاکي نه ده په کارناموسې مساهله ده دې کې غوږ به کار دې . خبره چې دې ماته را وړه نو اوس محصل وکړه چې زه به دې خبره کې پوره غوږوم او شاوخوا ښې سترگې وگوزم . نيسي دې دې خو . . . په کار کې تيزي . پدې دې خوږه ترمن پورې ده بايد کله قد مونه واخلوته چې ښه مو وښوښي . مایې خبره ور پورې که او د تيزي شوي د خوب کيسه مې ده ته هم وکړه ده . پدې وځنډل نورا ته وي ويل ، چې د داسې خوبونه خوابايد هسرت . واخلو اکر چې تاد دوستي به له نظريات جرت اوسودا ، وهلي ده ، بيا هم پښتانه وايي چې غواړي خو نه ده چې خرڅه يې کړ و زه به معان سره ښه فکر وکړم او تاته به خواب برابر کړم او بيا به د وار ه عالم خان ته ورشي خوښه ديد ه زه او فضل يې قانع کړ و مونږ نه يې پوره درې ورځې مهلت غوښت چې په درې په ورځ به د شرف ماما احوال اخلاو د ده سره به پوهاي عالم خان ته ور وچوسې د عالم خان خواب ووايو .

ما او فضل د درې يې ور وچوسې انتظار ووست چې دريمه ورځ به کله رارسوي او د ازي پورې به کله اوو . مونږ د وار ه د سالم په خپښې خوشحاليدو . چې د پوه زړه پورې دوست کورمو و د ان شي او د انتظار په مونږ د وار و پسر او د شو . بالاخره دريمه ورځ را ورسيد او د هدي سره سم زه او فضل د وار ه د شريف ماما کورته وځوښد و ما په ليار کې فضل ته وويل چې فضل خداي دې خپو کړي ، سودا مې زياته ده چې شريف ماما مونږ د چا په کورار وي ، فضل وويل : خپري دې د زور کار خو نه دې مونږ يوازي خواب . اخلو سالم روکې او پلارې خبروو . زه او فضل به خبروشو چې د شريف ماما کورته ورسيد و شريف ماما دې سره سم زمونږ انتظار ووست شريف ماما خپله د پوره کې ناست وو . سترې مښې مو سره وکړه . مونږ کښينا ستو . زړه مې بس واره درې ، درې کاوه او شريف پاتې به ( ۱۲ ) مخ کې

# سیرات

خان ته موکل چي شريف ماما به اوسغه وايي د خېرود پاره مسو بها نه لټوله . مطلب معلوم و . په دې وخت کي شريف خان غز کسر د مجلس سکوت يي مات کړ ، وي ويل : کمال بچيه ! مادري ويغي مهلستد دې د پاره وفويت چي په نژدې کلي اوبانديکي او هغسو لويو کلاکونکي سترگي وگرښم او بيا لږ ليري نظرو اچوم زه به په دې - نژدې بانديکي موفق نشوم . لسز شيهه چوپ باني شو ، زما خيال راغي چي خبره تمامه شوه البته همد ا جواب وو . بيا يي لعان - خبرو ته جوړ کړ او بچ يي را لږ اوه چي د سين هغه غاړه په هغه لويه کلاکي چي د عطا خان کلي ورته وايي پخپله د عطا خان په کور کي مې درک کړي دي .

عطا خان دري زامن او يوه لور لري . عطا خان خپله د پوره اعتبار خاوند دي په کام کي هم اعتبار لري او زامن يي لا پريته روزلي دي . په دې خبري په اوږدو لږ د پاره د پرخوشحال شوو . زما خپل فکر د دې بيا پيوه کړولو باندي نه بل خوا حرکت نه کاوه . په دې نژدې بيا پوکي ماته داسي کور معلوم نه و . د عطا خان کور دې خپلوي خپيني د پاره د پوښاسب راته ښکاره شواړه زړه کي مې د شريف خان ماما په پوهه امين ووايه او شريف خان نه مسو زيات تشکوک . خبره مو فوته کړه زه افضل د پاره باخيد و .

۱- ازه مو واخيسته چي سالم ته خبر يو سواو بيا يي بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره چالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شريف ماما کيسه مو ورته وکړه . ده هېڅ ونه ويل مونږ پوه شو چي چوپ والي به رضا دلالت کوي . بيا يي بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بيدار ناست وو . او زما انتظار يي ويسته د ورا په يي مونږ وليد ورا باخيد . راته وي - ويل چي کماله زمانه يدي وي سترگي خلور کړي وي . ما ورته وويل چي عالم خان کاگاد اخوڅه اسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم ، بيا د شريف ماما افضل اود خپلو چر تونواو هغه د خوب کيسه توله پيل کړه . ناخابه يي سر راپورته

کړ په خنده اشوراته وي ويل چي سر اخرڅه ( ما ورته د شريف ماما د - خولي جواب اود عطا خان د لسو خبره وکړه رلاص يي را اوز د کړه زه يي د لاس نه ونيم ، زما لاس يي ښه زور کړ او په وچولي يي چ کړم . اوراته وي ويل چي : امين ، شاباشي ، په رښتيا چي د سالم رښتني دوست او وروښي ، کاله خپل کمال دي . معلوم کړ ، زما خوښه ده عجب بچاي دي ، مناسب بچاي دي اوس نو د جرگي بند ويست او ترتيبات برابره کړه چي يوڅو نفره جرگه وولږي و وگوري چي څه کوي ؟

زه باخيدم د کلي کورسپينږيو مې راټول کړل . او عالم خان ته مې پوره لاس ولس ته جرگه ما ور پر اکر ل مې عطا خان تشا لار شو . مونږ مخکي له دې چي حرکت وکړو د دې خبري د پاره دوه نفره استازي مو عطا خان ته واستول . چي داسي يوه جرگه درتلونکي ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانو سره سلا وکړه . د جرگي ترتيبات ونيول شول . يوه جرگي کي د خېرود پاره مشر وټاکل شو . د ټولو وظيفه معلومه شوه . چي څه وخت عالم خان کاگا وخت ټاکي چي جرگه حرکت وکړي . جرگه آماده شو . عطا خان زمونږ درانه د پاره آماده گس نيولي وه او زمونږ انتظار يي ويسته . د حرکت نيټه راورسيده ، جرگي حرکت وکړ . عالم خان - جرگي ته مخ رارار او وي ويل پوفتي او گامياب راشي ( د سين له پوري وتور د عطا خان کلي ته ورسيد . عطا خان بيا پونه فرش کړي ژبوتونه يي اچولي وو . پښتانه جرگي ته په درنه سترگه کوري اوبه پورته وروکړي . عطا خان خپل خپلوان را فونښي ووهغوي هم ناست وو . مونږ ورسيد و سترگي مې وشوه . کښينا ستود چاي ، لاولوي ښه انتظام شوې و . ميلمانه غنډر

شول ، هرڅه خلاص شول . مونږ د جرگي د مشر خبرود اعلان - انتظار کاوه او ټولو ورته کتل . په دې وخت کي نواب چي د جرگي مشر و عطا خان ته وويل : عطا - خان به د پوره معافي غواړم د کورم مطلب د پاره چي راغلي يو . په هغې مې پخوا تر دې خبر کړي يي ته پوه سري يي چي خور ، لور کورکي ورسپني نويما يي خلک غواړي ، څوک يي کورکي نه ساتي . مونږ راغلي يو چي ستا لور عالم خان زوي سالم ته غواړي وستا رضا ده که نه ؟ دې چوپ شو . نواب د جرگي مشر ورته غږ کړ :- چي عطا خان څه وايي مونږ جواب غواړو جرگي به گډه غږ کړه ، مونږ جواب غواړو بايد چوپ باني نشي پوخه غوږوايه ! ... ليار هم ليري د مرځکي سين دي بايد جواب درنه واخلو . کورکي دي سلا کړي ده که نه ؟ عطا خان وويل ، چي تاسو درانه خلک يي د کام مزان يي ، ماته مو داسي سري په برخه کي پېشنهاد کړي دي چي زه يي ردولي نشم . زه څه ووايم زه به کورکي يوه لور لم ما خپلک لور چي (( اوزي )) نوم يي دي عالم خان زوي سالم ته ورکړه . د جرگي د خوشحالي په رسم يوڅو د زوي وکړي . عطا خان (( هوکه )) را کړه او مونږ رخصت شوو . مونږ په ليارونه پوهيد و پخوانانو هرڅه ويل عالم خان ته مو ( هوکه ) وويل . په کورکي اوزه خبره شوه .

هر کورکي د دې خپلوي خوشحالي وه . په لږه موده کي د شمال واخيستل شواو د واده ترتيبات ونيول شول خپل خپلوان آشنايان د وستان راخوښتل شول اوبه واده مراسم ونيول شول . د ولس دود سره سم د عطا خان د لور واده خلاص شواو ناوي د عالم خان کورته راغله . سالم خوشحال معلوميد . په دې چي خپيني يي پنه بچاي کي شوي و .

زما ټول جريان تر املرني لاندې وه . صد و مونږ جرگي ته راخوښت راغلي . واده ته مسو راخوښت معلوم نشو . خپله سالم وژني چي زما واده ته راشه ورسره قبوله يي نکړه . د خفگان موجب هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دي اوبه خوانه يي سالم سره جوړه نه وه . صد و زما تا د تونږه خاوند دي د رنگه هم توري همداسي يي زړه تور دي په لعان د پورگوتي وه خپل پېشن برابروي خو . . . چي بيا - پسته شم خود د هېڅ چي خلک ويلي خوي يي ويني د پريد سري دي په کلي کورکي ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لري . ماته فضل وويل ، چي کاله صد و په دې خپلوي د پرخه دي اولکه مارتا ويني اود سالم به پخوانس اعتبار اوبه کام کي به زيات محبوبيت هم راضي نه و ، چي په کور کلي کي دي د پوره محبوبيت ولري . په همدې وروښکي د خدای کاروه د سالم بلار ناروغ شو . پاروختيا يي زياتيدنه چا به ويل واده کي ستو - مانه شويل به ويل له نظره شو کا رونه ټول د خدای په اراده تر سره کړي وي . وږخ په وږخ خرابيد . د سالم د واده د وي ميا شتسې توري نه وي چي عالم خان سر شو . د عالم خان مري ته هم صد و راغلي دعابي ونکړه . په ولس کي خوله په خوله خبري گزږيدي اوما ته هم هرڅه رسيدل وايي وريدل چي د صد و قهر وږخ په وږخ زياتيزي اود سالم د وستانونه هم گواښ کوي . ما يوه وږخ فضل ته وويل چي صد و ستور دي يدي په خوهځ کله ( اوزي ) نه وه فونښي صد و خولس کاله پخوا واده کړي دي . د ابد ، رد ويل د ايه څه به فسه دي خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وويل د هغه عادت دي بد انسان دي يي سره دي په هېڅ نه شرميزي يي حيا دي ، لسه يي د اچي د دي ټولو سره سره يي علنه دي هېڅوک ورته ښه نه وايي ناسته ولاړه يي د پوخوتو . . . سره ده چي ته يي پيژني د صد و نورو پيژندني د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دي او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .  
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .  
 په ولس کې دده په محبوبيت هم  
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې  
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله  
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -  
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر  
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل  
 دې وېرې ده راته وويل خبرخونه  
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا  
 خبره د هرچانه اوبه په اول کې مې  
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -  
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې  
 شوي زير ه مې تنگ شو . صد ووايي  
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې  
 عالمي خوسر شواړوي يې سالم  
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .  
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .  
 اومر وېرې بڼه به يې راته  
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په  
 يې راته به ميراث وکتل اوورته مې ناخبره  
 په تعجب وکتل اوورته مې ناخبره  
 وويل (( ميراث ، ميراث )) ده وويل  
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې  
 مخې ته ودرېده او په دې وپوړې کې  
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا  
 کار صد ورکړي د سالم بل هيڅوک  
 نشته ! صدود پوره هستي خاوند  
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -  
 دې ديد وپعاي په کې نور نشته ازه  
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه  
 شم او جرت ، جرت کې مې عطا -  
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه  
 شو چې صد وپه د اجراء تونکرې .  
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت  
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ  
 انسان دې . د اوازې ورځ په ورځ  
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې  
 معايه به معان مغرور انسان دې -  
 دا خبره يې د هيچانه نه پتوله  
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه  
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو  
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه  
 ده دا ورځ له خدايه غوښته اوهر  
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د  
 هو مظلوم (( سالم )) انسان وينه  
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و  
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې  
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه  
 انسان په وينوسره شي . صدود  
 هيڅ شې پروانه کوله . دا يې هم  
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې  
 سيره د انتقام په هر رنگه چې وي  
 واخلي . خوښه مخکې اويا لاسونو

وروسته ولى هغه ساته چنډونه  
 ليده دا ورځ او داسامت ورته  
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې  
 شپې وې او د سالم د واده اوه -  
 ميا شتې بېرته تيرې شوي وې . چې  
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -  
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور  
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته  
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو  
 پير لويي ښکل . په ليار کسې  
 واقع وو . او په منځ کسې  
 لري لاره چې د ولس د خلکو د  
 تنگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل  
 کيده . سالم د يوحق شناس انسان  
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -  
 سپين مهال د کور په لور راوخو -  
 زېد . کم وخت چې د سپن نه  
 راپورې ووت او د لوڅو ښکل ته را -  
 ورسيد او په لري ليار د خپلو ملگرو  
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل  
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -  
 وشوي او سالم وپوښتل شو . دده  
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ  
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپته شوه  
 او هرڅوک د سالم د مرگه او ولسو  
 نه خبر شول . د هري خوانه د و -  
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم  
 فضل هم راوړسېد د يوڅو تنوسره  
 منځ په ښکل روان شواو دده د  
 يې گناه مړې د پاره مويوکتد -  
 معان سره واخيستونم وچې چې  
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک  
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره  
 کيوته ليدل کيدل پهکله د دې هر  
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -  
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته  
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و  
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -  
 د خولې د مخې قاښونه يې د خندا  
 په رسم سپين خوله کې پرېښدل او  
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ  
 وه ما او فضل ژر ل معان مې ټينگ کړ  
 حاضرېتونه مې وويل چې وگورې !  
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته  
 په خندا لاس په سينه مخامخ کيده  
 دده يې گناه مړې هم مونږ ته په  
 هغه احترام ، خندان لاس په  
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسر  
 چې د جگړه وامورته نشته زما په  
 خبره د ولس ټولو خلکو ژور او شملر  
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شيبه  
 چوپ پاتې شول دده مړې مور -  
 واخيست او کورته مو راوړ . په انگړ  
 کې دننه د خويما شتون او ي (( اوزې ))

خپل خښتنه مړينه زار زار -  
 زړ يده او پښتې حيا يې د چپخسرو  
 مانع گزېده . عطا خان ته محو اب  
 ورغې عطا خان د زامنوسره راوړسېد  
 او د خپل ولس گڼ شمير سپين -  
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم  
 يې گناه مړې د ولس د دود ، -  
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل  
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مړې  
 د ربه ورځ وه عطا خان ټول ولس  
 را غوښتې وه . سپين زېرې -  
 جوانان ټول ناست وو . عطا خان  
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته  
 او پاخېده او ناست مجلس ته پسې  
 داسې ويناو کړه  
 جوانان ورواوه زيارنو په دې -  
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه  
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل  
 معلوم دې تاسې يې هم پيسه  
 پېژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه  
 خپله لور (( اوزې )) چې د ناوې -  
 توب جامې يې تراوسه خپرنسي  
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د  
 سالم زمکه ، چايد او په اجار مورکم  
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته  
 وړاندې شول د قاتل پيسه  
 صفت به ونيول شي او د حق او -  
 عدالت پلجوت به وسپارل شي .  
 حاضرېتونه پياوړا وويل چې پرمخ و  
 خبره او پيسه فيصله ده مونږ ته  
 منظوره ده زمونږ ټولو غوښته ده .  
 مجلس خلاص شو . عطا خان خپله  
 لور (( اوزې )) خپل کورته بوتله  
 او د ناوې توب په جامه کې پسې  
 کورن تون شروع کړ . په دې مجلس  
 کې چې عطا خان اعلان وکړ د صدور  
 پاران ناسته وو د عطا خان خبرې  
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د  
 عطا خان په کام کې اعتبار سوره  
 معلوم وه .  
 عطا خان او زامن يې د (( اوزې ))  
 سره يو معاي خپل کورته د تلوسو  
 تيارې ونيوه گڼ شمير سپين زېرې  
 جوانان ، سپين مړې ، تور مړې  
 د کلې کورنور وستان د دوي د -  
 مخې يې د پاره راتول شوي وو .  
 کم وخت چې عطا خان د خپلو  
 زامنو او (( اوزې )) سره منځ په  
 کور حرکت کاوه . د حاضرېتو پخپرو  
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -  
 يدې . او پېښود دغې صحنه  
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم  
 د کور د روزه تړونو معلوم وخت  
 پورې و تړل شوه . د چم گاونډو

پاتې به ( ٤٩ ) صخ کې

# زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .  
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟  
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .  
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسیده کرده اند .  
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندان که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .  
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟  
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند می باشد .  
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟  
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولاد ی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .  
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟  
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .  
 در طولی اینها ، کودک در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چهار ماهه گی چارغوک می کند . در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد و هم می زند .  
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟  
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دو می جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روز سوال : وضع صحنی کودکان ؟ جواب : این کودکان بسیار صحتمند ، بنشین و بنشاط اند و در طولی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .  
 ثانی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محابه شمانشکر . از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند یه خواننده عزیز !  
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر ی نبود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .  
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .  
 و این از بابت تغییرات هورمون های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصوت است .  
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .  
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسیده کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولاد ی نسایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

## مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شمر او که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، همپز های از او جویا می شدم .  
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهمرست آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟  
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟  
 این مرد همانطور که یک ارباب بارهیت و با فرمون با برده اش -

رفتار من کرد ، باز خود سلوک من نبود .  
 اما نوشل کانت هم چیزهای بسیار در باره عدم شناختن ابراز می کرد .  
 ۱۸-۱۹ مرد بلژن از سها و ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلمن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسو ، پاد نکرده لم . قلمم از اینکه از وی ناچار می به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .  
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سهاره ای دیگر خاتمه دهم .  
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم . در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .  
 تایید آن من گویم انسانها در آن داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سنا سرت کنند !

## دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با شی

می گاه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .  
 که چی نکل با یی ته ورسید نو کرم داد راته وویل :  
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟  
 به خیرانی من ورته وویل :  
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .  
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :

نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سری خوب تنبوی . اوس نو که چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولوسا یاسه ویده براته وی .  
 ماچس به رسی د فترکی کوچ ته تکبه وهلی وه . د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پ می خوب له سترگو والو زاوه .

# قصه های خصوصی من

صحت نمی یافتم . گرچه دکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من اورا - انسان دیگر نمی یافتم .  
 همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاه بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . وقتی وضعش بهتر شد ، بنا به توصیه دکتر ، بایست برای استراحت به سوی میر قسم .  
 خواستم همراه شهنزاده میخواست دوباره به لیلیه اش به سوی برگردد ، روانه سوی شهر شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنزاده یک جا به سوی ژنو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت افتادم . چند روز به سوی ماندیم . کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید . خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت . مادرم با اندوه واضطراب پرسید :  
 - چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و باریک شده ای ؟  
 مادرم حق داشت . پس از عروس مرانیده بود . فقط گاهگاهی نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد . او از زنده گنی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی سه هفته اقامت در سویس نیروی تازه می گرفتم .  
 خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندک مشاهده کرده بودم . فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین اینها به استقبال من نشسته بودند .  
 ادامه دارد

بقیه از صفحه (۲۵)  
 روزی از شهنشاه پرسیدم :  
 - طبیب معالیم دکترعبادی چی شد ؟  
 محمد رضا شانه هایش را بالا انداخته گفت :  
 - ((متأسفم که از خدمات دکترعبادی بایستی چشم پوشیم))  
 من افزودم :  
 - دکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در دربار بماند .  
 در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش را علیه فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله دکترعبادی طبیب حاذق فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد نهاد شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در ایران منحصراً ((رائس)) های خالص دین میان درخشیدند . آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند . از این رو مردم را وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینیش پیش آمد ، شهنشاه میگفت :  
 ((در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان بگذرد))  
 من بدون دکترعبادی ، زنده نمی در دربار را چند ان موافق به

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى محلات و سایر جراید کنور را بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت دوا ویر و طب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .  
 قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى توسط ما شین پسر اسناد و کارت دست داشته شمارا پوین میکند .

## ناصر سیرتى

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى چوک میروسیر میدانش .  
 نماینده اش در چوک جاوه میونده تصدیرت جبران

## ۳۰۷ مین

بقیه از صفحه (۱۶۷)  
 - هموطنان میتوانند به ورکشاپ من - برادران ورکشاپ - واقع در روزه لاهوری عقب بالا حصار مراجعه نموده با پرداخت پول - پیشکی فرمایند .  
 - قیمت آن .  
 - هر چند آرزو داشته به قیمت بسیار ارزان آنرا عرضه بدام اما از آنجا که مواد ساختنی آن مثل آهن جادر ، بخته ، شیشه و آینه قیمت است . فعلا هر کدام آن برای نزدیک به ده هزار افغانی تمام می شود .  
 - چند انزایم فروشید ؟  
 - ده هزار افغانی .  
 - با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و عطیسی که از این دیگ ان ملاحظه دارد باز هم نرخ آن ارزان است .  
 - به امید آن روزی که در خانه هر همشهری و هموطن میهن آفتابی ما از این دیگ ان وجود داشته باشد با اختر بزرگوار کشور خدا حافظی کردم .

### طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)  
 خود را با وقت و محیط و ماحول از دست میدهد ، حوادث و جری پانات را در حافظه تثبیت کند و در نتیجه شخص این خلای حافظ را با جعل و از خود سازی جریانات و افسانه ها برمیگرد که به نام (Cofubulation) افسانه سازی یاد میگردد . یک سلسله علام جسمی و بعضی نیز با این بیماری یکجایی باشد .  
 - Alcoholic dementia  
 از اثر الکولیزم مزمن در بعضی واقعات یک اختلال پیشرونده در وظائف عالی دماغی شخص به وجود می آید ، وظایف عالی دماغی در تمام جهات به تناقص تنزل دچار میگردد که علام آنها شکل ضعف و تناقص در حافظه تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات حالت مزاجی و احساسات ، عدم توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی در تنظیم مناسبات و روابط با دیگران تظاهر میکند .

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در راه روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفت: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهون رفتی مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد ادم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستمبا - چگی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفت: آقا ببخشید مثلثی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود - آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در راه از کن من مبرم زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آمم، بجهون شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آمم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشته، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو د یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنا دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میضاسد از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلسم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر راخبر کنم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خبر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفت نه لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - بر سر خاستد در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بملو به آن بملو فلهطیدم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشیده بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنید: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونوس چرخم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

# شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش فلهطی زده با خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زد آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود - نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را از هم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفت: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن. چیزی به درد بخوری نیست. مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثالهم برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری هسای مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

## چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت خود متکلم میشوید جزایم بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقت است نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر خود آرند،

به زبان می آورند، فلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبیعتاً میان قصه های خود ساختا و خود بافته و حقیقت میتوانند فرق قابل شوند، اما این تفاوت را نمی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند. چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگو نیستم. بروهشگران یونیورسیتی بستین نورد امریکامدعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبه نفسانها در وقتگو است. امکان دارد. لحظه بی صادق باشییم و از خود بهر سیم که آیامابه کدام بیعانه در پس بهانه می استیم. چی قدر به حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه می دروغ وجود دارد که هر که ام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد، می سازد



بقیه از صفحه ۱۱۳

# صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بدو میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلبلدند با سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادری مهمانی می رفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مریخ از کمینگاهش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزندش دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریشش در رهلوشی بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را در آغوش بکشد انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتابد ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فروشد ند زهر مریخ سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش انانی که دورتر از او با مریخ وزند، می پنجه میداند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشی جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خوشی در رهلوی شوهر سر بهای مریخ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آشاری از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظرف و شکند که کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتمسکج روستا شد و بعد در کارماند و غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست. محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورناهیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است. همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود. تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰»

بقیه از صفحه ۱۲

## ۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بسود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از فرصت به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردد پد ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست می توانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و ماله دیگ انداخته شده بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا خنقل برقی وجودی بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته همی شود. پلی خواننده مین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمان آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در بین دیگ (( روی )) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن مین کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آشتوب دیگ را بگذارم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده مین: گراند رسباون مواد که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز همگان مخترع شدم، غذای (آفتاب) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی می تبلی و بی چیزی به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراد معرفی فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد؟ برادر: این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها دیگ خود را با آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. علاقتدان چطور می توانند آنرا به دست آورند؟

بقیه در صفحه (۹۵)

# مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زنده انسی  
شدن هم افزودند .  
چون جنایتی ؟  
مگر شرط است جنایت بکسی  
که بندی شوی ؟ من که جنایتی  
نکرده بودم ، صرف یک مراد موقت  
سایکل را که خوش آمده بود از  
شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه  
سال را در زندان ماندگار شدم .  
یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این  
گزاره پروگرامهای بهیسی داشتم  
از کبسه بری و دزدی و همیشگی و شوش  
و قمار و ... اما تقدیر را تقدیر  
ماه مرا مجال بودن در آن سویی  
ند یوارها ، در جاده های آزادی  
داد ، و درست در راه پلجم بود  
که محکمه منی ، برای پانزده سال  
زندانی را محکمه و اعلان کرد .  
شما زهم جنایت کرده  
بودید ؟  
نخیر ، با آن جنایتی !  
تتها ۲۸۰۰۰ انفغانی پرسول  
گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی  
شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس  
از پنجسال حبس مرا بخشیدند  
بخشیدن آن چه که من نمیتوانم  
بر خود بقبولانم ، من نمیتوانم تقدیر  
برم را بخش نمیتوانم مادر را  
بخشتم ، نمیتوانم پدرهام را بخشم  
و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون  
پیکانه بی میبینند ، بخشم . من  
نیتوانم چنگهای قاضی را بخشم  
که هرگز انانی را که مرابه ضایقت  
غدارانه زنده می دزد ها دور  
کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم  
قانونی را بخشم که در آن استثنای  
تربیتی برای محکومی موجود نیست  
و یا اگر است ، دوراصل است ،  
نیتوانم بخشم همه مجازات کننده -  
توانم را که تا حال نخواستند که از  
کم مرا از اعتیاد برهانند ... آیه  
بارسی از آزادی دوباره سرسازم  
ساختند انسان تازه آزاد شده ، پیر  
با حالتی که هنوز نفسی به راحتی  
نکشیده ، تحت الحفظ در میاید .

هروی وازان جابه شهر مند ها ز  
لبا حی سر یازی پوشاندند و دوسا  
اول سر یازم را سوری نکرد ، بودم  
که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم  
و به کابل - شهر که در آن جاتها  
زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر  
ماجرای هام ، شهر که جاده های پیش  
را کتزازد یوارها و میله های زندانش  
دیده بودم ...  
این بار چند ماهی راه حیت سر یاز  
فراری به زنده می بر ما جراد امسه  
دادم تا این که باز زندانی شدم ...  
جنایت تان چه بود ؟  
- من که جنایتی نکردم بودم ،  
صرف هشت هزار انفغانی را دزدیدم  
بودم و دستگیرم کردند و محکوم  
شدم به هفت سال حبس و تا هنوز  
بهیسی از دوسالش را سپری نکردم .  
شما که هیچ جنایتی  
نکرده اید ، باید پنجسال دیگر  
هم در زندان بمانید ؟  
- نخیر ، ده سال دیگر .  
چرا مگر شما جنایتی در زندان  
کرده اید ؟  
- نخیر جنایت نکردم ،  
منتھی جلدی بهیسی به جرم قاچاق  
هیروین در زندان ، محکمه برایم  
پنجسال حبس و دیگر را افزود .  
فکر میکنم من با شنیدن ماجرای  
آخرین باز زندانی شدنش ، بسنده  
میکم ... او دست به جیب و او -  
سکت گرانها پیش برد ، قوطی  
سگرت سخی را که میدانم یکی از شمار  
قیمتی ترین سگرت های شهر است  
به ( دست گرفته ) برای تعارف  
میکند ، همزمان با آن که رد میکنم ،  
مهرسم که ؛  
کسی به زندان نزدت می  
آید یا خیر ؟  
میگوید :  
خه ، هیچکس !  
معارف را کی میرد از د ؟  
- دوستان و یاران زندانم !  
سهیتم هر چند در باره زندگیمیش  
بی پرواست ، اما روانش تند ارضیت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون  
با اوست ، برای من ، نگاه های پیش  
آرام و بی معناست و چشمهای پیش  
قصه گوی نشانه تریاک است ، یکبار  
دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش  
میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم  
سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای  
مارا افزونتر میازد ، از خمیره  
ماندن نگاهم به زخم التیام یافته  
گردنش ، در میاید که چی مهرسم ،  
میگوید :  
سینج بار ، پلی پنج بار شنا  
خود کنی را در خود یافت ، بسیاری  
با تیغ ریش تراشی ، این رگم را بریم  
( رگ بلند دستش را نشان میدهد )  
زمانی با هام را در یارکف دست  
هام که هنوز زده های جرح با -  
قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم  
که گردنم هنوز تصویر آن را در خود  
دارد ، این پنج بار خود کنی -  
توان مقابله با زنده ماندنم را -  
نداشتم ، در هر بار نجاتم دادند .  
نجات از مرگ با زنده می یا  
از تصمیم ؟  
- من میخواستم از این زنده گم  
نجات پیدا کنم ... اما زنده انانام  
میخواهند مرا امانت فردا نگه دارند ،  
اینان توان نجات دادنم را از مرگ  
دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمیم  
نجات دهند ...  
او در حالیکه به دیوار تکیه مینزد و  
با جوب گوگرد به روی خاله رسمهای  
دایره بی میکند ، میخواهد بسا  
بیان قصه مندانه گذشته اش را -  
تصویر نماید ... گذشته بی که  
برای بر ما جرای بودن ، برای سرور  
شدن و همیشه زندانی بودن او  
نقش داشته است ... او دیوارها  
را چون خود میباید ، او با دیوارها  
بزرگ شده و امانت رگد های -  
زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده  
اند که تخییر یابد ، او آسمان را از  
بلندی این دیوارها میبیند ، از -  
آفتاب در یاری این دیوارها همیش  
را میخواهد ، از رویاها و خیالهای  
جوانی در این جا همیش را می  
خواهد و سوز این پنج بار خود کنی  
ناگام حالا ستم زنده می میخواهد  
سهم نان و آب و هوا میخواهد و  
هرگز دست ندارد تسلیم خستی  
شود ، در استدلایها پیش به خرد  
حق نمیدهم من فکره اش را پنج تلقی  
کم ، او در میان دیوارها نشسته  
( بعد از (( خود را (( داد )) افاده  
میکند ( داد )) او همین است که  
تا حال زیسته و بعد از خاموشی

و جزش است .  
اوسلولوهای بیشتر زندان ها را  
دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد  
کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به  
خاطری به ( جوچه ) مشهور شد  
که در کودکی و نوجوانی از قانسون  
روگرد انده و درفش آینه اش را بر  
سکوی مدرسه ، دزدی و غارت بسر  
افراشت و در طفولیت آن درفش را با  
خود به زندانها برد ، هرگز دست  
ندارد خود را جانی بکار معرفی کند  
او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته  
گورکی راه خاطر می آورم ، جانی  
تا وقتی جانی نیست که گرفتار  
نشود .  
اما او به این گرفتار شدن ها و  
دستگیری ها باور ندارد و شاید هم  
حساب نکند .  
( جوچه ) پس از اولین بار  
زندانی شدن در طفولیت تا حال  
طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر  
از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته  
خود ش در این آخرین باز زندانی  
شدن و افزونی پنج سال دیگر  
توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد  
دق آورده است .  
فرار از زندان برای مشکل  
است ؟  
- تجربه کافی دارم و میتوانم  
فرار کنم ...  
چون چرا ؟  
- میخواهی بهیسی چرا هنوز  
هم در عقب دیوارهای بلاک ؟  
بلجری انتظار آزادی را میکنم ؟  
راستش در لغره همیشه می از تعقیب  
شدنم را دانم ، آن قدر که تشویش  
نزدترین پروگرام سرت را ندانم ...  
درین گفتارش صداقت قرار -  
بازانه را میباید ، وقتی به رسمهای  
که بر زمین نقش میکند ، وقت میکم  
و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش  
در میباید ، رسمهای سرگردانی  
یک روان انسانی میمانند که تقدیر  
شان اندوه نسلی را با او قصه  
کرده باشد ، رسمها تصمیم ندارند  
بسمه استخوش هر لحظه معاوضه  
میشوند و آن که پاک میشود ، با آن  
نه دوباره نقش میشود ، یکمسه .  
زخمهای یاها و کفهای دود دست  
سرور جوچه ، به باره های رسمهای  
زمینش میمانند به اند و درخت پاییز  
خورد ، بی که بر سرش سقیقت و -  
بهیسه راه بالا ، راه سفر را پیش  
لرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را  
تعقیب میکنم ، لرزش مردانه بیسی

# دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -  
 نیا خونه کوي . زه چی کله به -  
 گچو خونکی کوم گل وتوم ، سو  
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي  
 اړ باندې بهمزد اوډگل به مسای  
 پس خنی ورسره راشکوي ، د امله  
 چی زه د تولوخلکوته به مغود  
 شخصی کور شخصی وله له دي -  
 ډول پینو خغه به امن ده .  
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی  
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی  
 به راته گوت به غانی پاتی شی .  
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -  
 چرسمانو ساتی خانه جوړ کړي  
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا  
 په اریان به . وخت ناوخت مسی  
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم او -  
 رڼي اوبه دي به خله کی کله  
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .  
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))  
 له لاسه به زره سوري ، سوري هم  
 امله چی کم وخت دغه بهیر سري  
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له  
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنو کړي .  
 نوبیا به چاکو یا من باندې دغه  
 د ملاقات ورغ زما به تنه کی حله  
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پونیم  
 ظالم بده اگری چی د سپیلوسه  
 پاره می به تیرگی پاره باندې -  
 پینې اولاسونه خوشوي او یاس هم  
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی  
 اړوي . که کومه میوه دانه می به  
 خپلو خالگوکی را بنکاره شوه ، سو  
 بهامی به ډانگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوري  
 په وړاندې گناه گاره می . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته  
 وایی . که د خدای (ج) بله ه -  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه  
 په رشتیا هم چی گناه گاره می ، کلونه  
 کلونه تیر شول چی به همدې خبره  
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ  
 دغه بهر ازاراته خرگند شواو هغه  
 دا چی پوتن می به تیرگی باندې  
 خا نکه خوشوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

د (۸۳) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -  
 نیا خونه کوي . زه چی کله به -  
 گچو خونکی کوم گل وتوم ، سو  
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي  
 اړ باندې بهمزد اوډگل به مسای  
 پس خنی ورسره راشکوي ، د امله  
 چی زه د تولوخلکوته به مغود  
 شخصی کور شخصی وله له دي -  
 ډول پینو خغه به امن ده .  
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی  
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی  
 به راته گوت به غانی پاتی شی .  
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -  
 چرسمانو ساتی خانه جوړ کړي  
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا  
 په اریان به . وخت ناوخت مسی  
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم او -  
 رڼي اوبه دي به خله کی کله  
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .  
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))  
 له لاسه به زره سوري ، سوري هم  
 امله چی کم وخت دغه بهیر سري  
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له  
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنو کړي .  
 نوبیا به چاکو یا من باندې دغه  
 د ملاقات ورغ زما به تنه کی حله  
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پونیم  
 ظالم بده اگری چی د سپیلوسه  
 پاره می به تیرگی پاره باندې -  
 پینې اولاسونه خوشوي او یاس هم  
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی  
 اړوي . که کومه میوه دانه می به  
 خپلو خالگوکی را بنکاره شوه ، سو  
 بهامی به ډانگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوري  
 په وړاندې گناه گاره می . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته  
 وایی . که د خدای (ج) بله ه -  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه  
 په رشتیا هم چی گناه گاره می ، کلونه  
 کلونه تیر شول چی به همدې خبره  
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ  
 دغه بهر ازاراته خرگند شواو هغه  
 دا چی پوتن می به تیرگی باندې  
 خا نکه خوشوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و  
 شاید حالامهمانی زندانیان به  
 پایان رسیده ، شاید بندیاران  
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی  
 شان ختم شود و شاید . . . .  
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن  
 موتر سروید پگرافکان رازهم  
 میاشد . . . . .  
 داخل سرویس جا میگیرم همه  
 ما برین مانند فرزندان زندانیان  
 شان خسته بودند از تر به ای -  
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان  
 همه مانند من مهروامضا و نمسره  
 اخورده بود . به دست نگاه کردم  
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم  
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که  
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالگوکی  
 شده بود و دیواره آن کلمه را -  
 همان دستها که نوشته بودند ،  
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه  
 خالگوکی شده ((مادرا)) به  
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله  
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عرا  
 به او زنده می میگفت .  
 و شاید در تقدیر همان دست ،  
 جنایت کردن و جپاول نمود  
 نوشته شده بوده و د زینر نام ما در  
 تقدیری برای مادر ((سور))  
 آنگده از هوس تشبیه شده بود  
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !

## میراث

د (۸۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی  
 دي ، وطاخان هم د پښتون -  
 دود سره سم ټول د ولس خلك را  
 ټول كړل اوډ پوځان مجلسي -  
 ترڅ كې یی د سالم پگړي د اكبر  
 خان په سروتر له ، اكبرخان و -  
 روزي زوي مور سره د سالم كور ته  
 ننوتل او د پورود مور وسته دغه تر لې  
 د روزه د دوي پوځ خلاصه شو  
 او د مور او زوي شپې ورسې -  
 دغه انگرېسې سپړي د سالم  
 خالصي لځاي په اكبرخان ډك شو  
 خود صد اريان ترسره نشو .

ادش ، پولیس میورد . . . . اما  
 زود معتقد میشم که در آن صورت  
 کدام سرور چوچه د پگړو پایسه  
 د سنگر میگرد .  
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر  
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید  
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین  
 خدا حافظی ، شماره بی از یک  
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید  
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی  
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -  
 پرس . . . .  
 در حالیکه از او بسیار گزاری میگویم  
 ، او به گونه شوخی میگوید :  
 \* اگر واقعا کیسه بر ما هراستی  
 برای پگړو که کدام جمع پرسول  
 است . . . .  
 میگوید :  
 - چند دقیقه بمانید ، بروم . . .  
 تا او به راه میافتد ، ناگهان د . . .  
 برابرم میبایستد و میگوید :  
 - در حقیقت پوهرانان کافند  
 هاست ، در حقیقت راست بپلوهتان  
 فلزات است و در حقیقت چپ شما  
 بول به درد به خوراست .  
 از تعجب به سویی او خیره میشوم  
 به خاطر تمدیق این شناختش  
 محتویات حقیقت بر او هم را که استاد  
 هوشم است ، حقیقت را هم را که  
 کله هاست و حقیقت چه را که پرسول  
 معاشم است ، به او نشان میدهم  
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید  
 این که حرف مهم نیست . . . . با  
 خنده و تعارف خدا حافظی میگویم .  
 آفتاب تنور ، عود می شده ، تف  
 تا پستان جاده داخل زندان -  
 انسان را می آزارد ، زندانیان  
 کارگر ، د پگړو زمین را نمیدرند ، به  
 زیر سایه های صارت پناه برنده  
 دانه های عرق خود را میچینند :  
 آمد آمد گزاجی طعام چاشت -  
 است مثل های چمک زندانیان  
 داخل د پگهای سپاه که بر استند  
 از ماش جوش خورد ، میشوند و  
 همان طور آب چکان د زمین گروپ  
 های زندانیان ناید بد میشلند  
 شماری از سربازان ، بهره های  
 شان را معاوضه میکنند ، شماری  
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .  
 همین خارج شدن از د روزه های  
 زندان ، نشانی های دست و پسر  
 میشلند ، سرویس انتقال بهای و از آن  
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت  
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای  
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه  
 بالا شدند نمدهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -  
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از  
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به  
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر  
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند  
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالگوکی  
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک  
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره  
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به  
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ  
 نگاهم میگوید :  
 - این جازمانی از روی حفاظت  
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را  
 خالگوکی کرده بودم . . . . .  
 \* چرا این قدر خیره است ، اصلا  
 با مشکل میتوان آن را خواند .  
 - بلی چون چندین بار پرس  
 از نامت از نوشتن این کلمه کهری  
 همه مقدی است و برای من منفور  
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه  
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و  
 ادامه میدادم که پاکش کنی -  
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .  
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش  
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری  
 که سر نوشت فرزندش را چنان به  
 بازی گرفت ، پدری که وقعی  
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا  
 نشود ، خانواده بی که شاید  
 شب زفاف والد پستان ، آغاز مرد  
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،  
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی  
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام  
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند  
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه  
 دارترین زندانیان محبوس زنان  
 ولایت کابل اکنون عقب میله های  
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش  
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در  
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب  
 زندانی و زندانیان را خوب  
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی  
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از  
 با روت عقده و بیخی . . . . او د پگړ  
 در سیست از طلاق او مود لیست از  
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،  
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند  
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،  
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن  
 را ناممکن میدارد . . . .  
 مادر انسان از دست جاده -  
 زنده می گنجان با بیانه های  
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را  
 بیا بوم و هویت ما را به همد پگړ تحویل  
 بد هم .  
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

# حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسمانی فعل نه بخوایه نه هنی عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینحه وړي کیږي وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼی کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او د هغه د پخوان نه غوره کړي او د فطرت پردي په پان تراوی ترڅو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچه هغوي دي د آخرت نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تهل او د پری شړ وخته د هغه قباله ورسره وکړي هکله د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري د وي د خپل مذ هب تبلیغ کوا نوآري نوهغوي د هغه خپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

# جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و نر سینه‌گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سینه، میگوید (پسند مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصدد چنین وضعیتی قرار بگیری.

فکر نکنم.  
آ جی کارهای روی دست دارید؟  
- والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التی از خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظ: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصر دهد، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتهای شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطی شمارها میشم، بیشتر هیچ حق الزحمه می‌رکاه با اندک کسی بستنده می‌کیم، همچنان نگاه می‌کنم لوحه مینویسم، پوسترو و سکارها نیز تهیه می‌کنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود، کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت می‌بردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - می‌انگشتم، احساس عجیبی پیدا می‌کردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره، سر را مجدوب خویش می‌کرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در نقاشی استفاده می‌کنی؟  
- والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این و آن را می‌فهمم، اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر به زمینه (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حوصله اش را ندارد)، و اگر نبوده اند هم حالا بسا دکانداران و بابه کارهای پرورد آمد د یگر پرداخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن بار د پرنه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم و آن رسم نگاره گری می‌کنم، و گاه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا می‌دهد هت های تازه بی راه، فراهم می‌آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش و کتب

# عطریات

بقیه از صفحه (۳۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می‌ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسویون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ، از جمله گلای، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل می‌آوردند، تحول و انقلاب در بردارند. در آن زمان برای (عطریات) بساری نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلای را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی پر نور عطریات، سبزشد و جان گرفت.

# قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورتی وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه را اندر کان مکتف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون دستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده رها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

# دوسیه های جنایی

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :

چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟

دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : (( از تن فروشی کرده خوب است ))

و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میذیم .

وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاهم به گرداب کنار جوی کثیفی افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید من سینه از صف در مکتب بد بند و نوسهایی بودم از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .

با خودم میگویم که در آنوقت - طفلك شاید برای يك دانه ساجق و یا خرید يك گدی برای بازی در كجك شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان را در رشمه زندانی شدن - برای پیشمیدهند و در هر بار بندی شدن نه گانهی و نه معلی برای منع پرورش او در عرصه کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک دورگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترك نماید چه كاری برای ادمه زنده می میتواند بکند چه کسی زن بد نامی چون او را به كارشرفخانه می خواهد گماشت ، پاسی میتواند از این مسلک كار ببرد - و قتیكه راه مسلک بد ترا پیش گیرد و در ریخ كه آنوقت او يك روسپی و لگردد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود كه از مادران و پدران وهسه افراد جامعه خواهان توجه و مسولیت به كودكان و نوجوانان شویم ، در روی و در نداد زخم های التیام نیافته يك نسل است . به آنانیكه كپسه برن حوزیر سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر ویسها به جاده میاندازند باید بفهمانیم كه بعد از سر ویس حاملشان سر ویسهای دیگر برای ادمه برنامه جنایتكاران كوچك خواهند آمد . پس بیایید نه كت و كوب و توهین كیم بل این اطفال را - ایند آینده سازان وطن را به دست خازندوی دهم و پاكش در رفاه ادارات خازندوی كانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گرداند تا نامل بعدی ما روگر و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

# در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبك وجود دارند نعت با موسیقی نعت بد و نوسیقی . در نعت بد و نوسیقی ، مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادرم ، بسد و ن موسیقی میخوانیم ، البته كه این سبك مشكل تراست .

\* ببخشید آیا نسبت به موسیقی متعصب استید ؟

- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشید بد و ن موسیقی را انتخاب كردم ، ام \* سروده های نعتیه كه ام شاعران را میخوانید ؟

- از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقري ، میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو ، عطار را .

\* از كه ام شاعر را بیشتر میخوانید ؟

- از سنایی را .

\* برای خواننده گان ، - در لجه می خواهد بود كه در باره خانقاه های شهر آگاه می باشید .

- خانقاه در شهر قند یمنی كابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام ( خانقاه پهلوان صاحب ) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگرها و نعت خوان ها گرد می آیند و ن نماز جمعه به نعت خوانی ادا میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :

قادر به ، نقش بند به ، سهرورد به و جشته ، كه هر يك رهنا هلی حد آگاهند ، در خانقاه های كهنه اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به مروج است ، خانقا جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هنر دی میباشند كه شب های جمعه برگزار میشد و میشود و روانه استاد استاد سر آهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادمه میدهند .

\* تا كون چی تعداد نعت نوشته شده دارید ؟

- حدود ده كست .

\* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میر فرخالد این را كلك نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

- البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجذ به و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .

\* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟

- تا كون نی .

\* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادمه میدهند ؟

- بلی ، همینطور است .

\* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چی گونه است ؟

- طوریكه بهننده گان و شنونده گان در جریانند ، چنین بر نامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقینا كه وجود خواهد داشت .

**کپه لاسی خلو**

کوجنیان له کوجنیوالی عا د  
اخلی چی لاسی ویشی ووهی ، اوسه  
موسی توگه تول وگری نیس لاسی -  
آراچوی ، اوخینی وخت به موسی  
: وونسی کی لیدی وی چی نمیلی  
آگردان کپه لاسی د نیس لاسی سر  
بهای کاروی ، ولی دوی کپه دی  
به خود لایلو ، لومری امکان لری  
صادف وی ، د مثال به دول کیدای  
سی یو ماشی د نیس لاسی برهای

به کپه باندي حره تایی لری او تقلید لری وی ، دریم صحنه ده د  
به گزار گزار بی عادت کری وی ، هغه د بدن جور نیست داسی وی  
دوهم کیدای شی چی یلار اوور چی له کپه خشه د نیس لاسی  
بی کپه لاسی وی ، اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

# چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد ام درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پروسه های میتا بولیک دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

**حیاتی انسان بیفزاید**  
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه ای از طرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختار همکاری انرا دارم صورت گرفته است . نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرقی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هر چه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشود هنده گان قدیمی رانا - نیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد - علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده - نما یا نگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و عروقی خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پروسه مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیرو سالخورده به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دلائل و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در پشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی -

**دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :**

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و معشر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده سال عمر من در راه آموختن اینک

چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گم سپری شد ، تصور کردم که

چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد

در یافتن که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این يك امر مسلم است که آموختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می طولانی صرف وقتی سودمند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیرون در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعه خوش آیندی چون انتقال به يك ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در يك ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیرون انسرده و میا بیوسی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری میرود با گذشت هر سال در دوستان خود را از دست میدهد

و به تدریج دوستان جدیدی می یابد ، روابط ده ها از هم میگذرد ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی بوده ، به آدم ستیزه جو وزود - رنج مبدل گردیده و هر کسی را به خاطر کوچکترین چیزی مضطرب و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت سر میدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده یا

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

# بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره بی باید همسوار بادام و هسته صاف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتی را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن ثقیل در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتی سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است که ورزشکار می تواند موازنه در مسافت ها و راه های خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر فی ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته گت:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، بطوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسک کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتی وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: تیشیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.

قانون ببولوزی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه دماغ بر ضد پروسسه اندوکرین عمل کند، باید موضوع را طیب جایی یا پوشید می شود واک مطالعه و بررسی ماورای صوتی دماغ افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاد و دراز کشیده به حافظه زیان میرساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین شدن یافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در فی کیلو وزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیویومندی خواهید کرد و مزاج خوب و دماغ فعال خواهید داشت.

انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دماغی را از سخت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر میسازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و پیچیده است، بدن انسان به سادگی (( نزل )) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً میشود و زمینجاست که کار نکردن به نزل و مرگ می انجامد، نقصان نوز، نوتیجی، بیگاری و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها ت در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس میکنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدای نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتهای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان دماغ سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوآ، به مشاهده رسیده است که کار دماغی به نوبه خود زنده می را طولانی تر میسازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: (( اگر می خواهی صحت مند باشی تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کن. )) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کتر نا خوشی آید حتی در وایسین ایام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار سالم و ناخوش آید عبارتست از مصروفیت سالم و خوش آید، علاقتدی، دلگیری و همدردی در مورد دلگیران بخصوص آناییکه نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آها همین سال خوردگان نیستند که مشتاقانه از تالیات بی جهت واضطرابات پرا بلم ها و تنگان های احساساتی (( زاید )) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا (( مغزورانه )) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح (( گزانی ادرنالین )) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون (( فشار روانده )) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشنی میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی (( استراحت )) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



# از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین یلخی ستم بکیرید، به ذوق شما آفرین میکنم موفق باشید در صورت امکان چاپ میشود.

محمد عثمان (امین زاده) از جهلستون: از نگاهی انتباهیت تشکر میکنم. موفق باشید.

عابدیه رابع بکتاش فارغ التحصیل لیسه مریم: عابدیه جان از شنیدن نام هیلتل تریب بود ضعف کنم، ولسی با خواندن نگاهی کنید، کسی به حال آدم - نگاهیات را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتم او قول داد که میچاید.

۱۰۰۰ (۱) عابدیه باشید.

نوروزان، شاکرد صنف پنجم (ب) نسوان گذر گناه: جان کاکا! نقطه مارا درست وصل کرده بودی، تشکر، موفق باشی.

عطا محمد نهنی لسانسه پوهنسی اقتصاد پوهنتون کابل: از نگاهی بسیار تکراری تان بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد تان جالب است - در آینده در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر باشید.

لید انارم، فارغ التحصیل صنف دوازدهم لیسه: یکن از مطالب ارسالی تانرا دیدن شعر تکراری، محشری به باگرد و تصمم گرفت در همین خصوص با محترم (محشر) سه تار نواز زنده و محبوب صاحب سی ترتیب دهد - تروتازه باشید.

لیسه (هیلتل) حیدری از صنف ۱۲ لیسه آمنه ندوی: جان (نزدیک بین) باز شعر چند صد سال پیش رابه جان ما زدید، خیر است که (نزدیک بین) چشم ضعیف است، حافظه اش قوی است و هنوز شعرهای دوری مکتب پادشاهی است - موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان: نامه تان رسید به پرسشهای تان پاسخ داده میشود - به مسوول صفحه اسی میرسد تا بجوابد - محبوب باغوسا: عبد الزواق حسین یار از تخنیک ساختن:

(نزدیک بین) با (تشریح و ملهارد و پنجمه ملهون سال است - مساحت زمین پنجمه و ده ملیون متر مساحت خشکسده زمین ۱۴۵ و مساحت ابحار آن (۲۶۵) ملیون کیلو متر مربع میباشد - روز زمین در حدود (۶) کاتر لیون تن است - زینب احمدی و دوستان بی شمار از صنف دوازدهم لیسه زرفونه: باور کنید (نزدیک بین) به مجرد

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

فلورا آتایی محصل سال اول پوهنسی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ: (نزدیک بین) زیاد تلاش کرد که مفعول برای دو صرع آخر شرح کارتون تان بیاید، نتوانست که نتوانسته صدقه سر تان (پار زنده و صحبت با کسی) چشم به راه مطالب جالب از شما هستم - موفق باشید و صبر کنید، نامه دیگر تان هم رسید شعر (اشک روان من) چاپ می شود.

آرزو از صنف هشتم مکتب پروژه تاپنی وات: سمیرا آزر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم: سروده های تان به دفتر رسید (راز داریاشی) توصیه میکنم که هنوز وقت کافی برای اشک مسریزه، چهار برابری قلمش بوت کوری بلند میخواند سه برابر زیادهش ناز میفروشد چهار برابری آنچه که هست، ستنش را کوچکتر میکنید، سه برابر قدش حرف میزند، و سرانجام سه برابر احتیاجش پول میگرد (۰۰۰) جور باشید - بهترین همکار ما هستید - موفق باشید!

سید نصیر احمد (رضوی) معاون د اکثر صحت عامه: شعر ارسالی تان به مسوول صفحه شعر داده شد تا چک کند و نشر نماید - تا هم شما

شما بفرستید ما چاپ میکنم - شکیا باشید - فریاد هروی از صنف دهم لیسه فردوس کود برق مزار شریف فکر میکنم دیگر کافی باشد با هنرمند مورد نظر تان صاحب کردن، اگر آسپاهم است - نوبت است به یکی از پرسشهای تان پاسخ میدهم که بیخمش شید: او هنوز زن نکرده است - مجرد مجرد است، خوش شایده! (خواجه زاده) محصل صنف سیزدهم حلهمات متوسطه طبیسی: بلی او مدت ۱۴ سال بیچسه گله شما روی مرد و چشم ضعیف (راز داریاشی) ولسی سروده های تان را (چون بسیار مخصوص وی بوده بود) (راز داریاشی) نشر نکرد - و رازش را نگه داشت - موفق باشید - محمد آصف (ناطن) فارغ التحصیل تخنیک مزار شریف (نزدیک بین) با همان چشمان نزدیک بینش کور شود اگر توانسته باشد تخلص شما را بخواند به هر حال توجه کنید به سروده لطفاً صفحه برگردانید





# اولین‌ها



خواجه توفیق الحکیم برند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصه گذاشته است و اشعار زیبایی در قالب های عروضی دارد. برای برنده آینده های درخشانتر ازین در عرصه شعر و زندگی ایشان نیاز میبریم.

- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول فروری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحد آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروزتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیه شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیه، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سرستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر به وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

## نثر

نثر هارونک ناموهی درد بیست  
 نثر هاناله بوفیاد سود بیست  
 نثر هانسیون ساز خرنش بیست  
 نثر هانگرمه خالمونز مرد بیست  
 نثر هانستروانگست بندهان  
 نثر هانترکمان رزمی زود بیست  
 نثر هانمارت در تن زود بیست  
 نثر هانارقدام دوست گرد بیست

## در آیین عشق

یاد می مرانه تلخ می مرغ از نود و سیزده است  
 رضی مزاجی مسخره گلان از نود و بیست  
 از ما به یاد میار نشود در آغوش زمین و آسمان  
 بیاید به چشم بچین دل و دامن شکر است  
 (توفیق) زمین طلب به نغمه داری نیز این  
 زمانی شکسته به شعر تو اندر است

## شعر

رنگ زرد از گل انتظار صبا  
 باغ سپیده دست خار صبا  
 هیچ زخم زتیر چشم صبا  
 هیچ شام زبوی تار صبا  
 نهر و نایق سیر ناله صبا  
 بای تو تودرین دیار صبا  
 ترم آت را ست و داغ وصال  
 گذرت حرف این مزار صبا  
 بیخودم در خیال روی کسی  
 خو تر خیالیمت اختیار صبا  
 نه هم از نهر شعر در وریا  
 شعر زیا از آن مزار صبا

خواجه توفیق الحکیم برند  
تاهل ۱۱-۱۲۶۷

# مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهند از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خخته د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د (( پیروسوس )) یعنی جگه اولم نوری وړکړی .

لومړی هرد (( کویس )) د روم (( اکرن )) اول روم بی د (( میکرت نیوس )) به نامه یاد کیژی . دغه هر مونه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر مونیومر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پاتختیست مفسین د تاریخ بنار لوبید ییخ خوانه د الترمزیدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخته د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر مونه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسر پوی ورن پنخه تپه د سناحت بیس بنخه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول پوی قامدی اول دوالی بی ۳۲ متره اول قامدی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د پوالسه لری بی لور اول بی بی سکه د هلیزنه اوکوتی اول بیلابیل سالو لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو شیخه منویل کیژی . دغه هر مونه یوه سالون کی د مصر د یوه نغون (( کویس )) مویایی شوی جسد ایندول شوی دی .

و ابادی ان ، وقت کافی نده اشته  
 اورئیس جمهور ( کولیدج )

Colvin Coolidge  
 خواست آن را تصوراتمانه بیس  
 بسازد . اثر نقاشی شده . خانم  
 کولیدج در قصر سفید از ظرف  
 ترین و مقبول ترین آثار قصر  
 به شمار می رود . در زمان او کنگرس  
 امریکا بود چه سالانه به خاطر  
 خریداری آثار حقیقه به قصر  
 اختصاص داد . در یک دهه  
 بعدی ، منزل سم به قصر افزوده  
 شد ، و مال سمیت فری امتداد د  
 یافتند و در آن دفاتر جابه جا  
 شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی  
 آتش جنگ دوم جهانی بال شرق  
 آن نیز لغو شد . در زمان حکومت  
 رئیس جمهور فرانکلین دیلانو  
 روزولت ( ۱۹۴۵-۱۹۳۳ ) -  
 تجهیزات و دیزاین قصر سفید  
 فنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور  
 هاری ترومن ( Harry Truman )  
 ترمیمات عمومی قصر سفید را روی  
 دست گرفت . ترومن تصمیم  
 گرفت که به قصر سفید ، فقط  
 تجهیزات تاریخی و انتیک  
 خریداری شود . در اوایل سال  
 ۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه  
 گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .  
 تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -  
 سفید بیانگر بازتاب دهنده  
 نظم تغییرات بزرگ که در قصر  
 از ابتداء صورت گرفته بود باشد .  
 تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های  
 تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها  
 به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر  
 ابراز تشکر از خدمات و کوشش  
 های خانم ژ. کنیدی ، رئیس  
 جمهور لیندن جانسون کمیسیون  
 د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری  
 ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی  
 تصادد اشته تشکیل داد که تا امروز  
 فعال است .

تصاویر  
 شکل نخستین ( قصر سفید )  
 در اولین روزهای زنده گمش

# قصر سفید

بقیه از صفحه ( ۳۵ )

به دست می آوردند .  
 مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه  
 ویکتوریا به رئیس جمهور وقت  
 امریکاهائیس ( Hayes )  
 میزکار قیمتی بی راتخه داد .  
 پس از آن رئیس جمهور چستر ای  
 ارتور ( Chester Arthur )  
 در قصر سفید تغییرات دگرگونی  
 آورد . در همین زمان آثار هنری  
 نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .  
 او به نقاش بزرگ از هنرمندان  
 وطنه داد تا در ترین دیوارهای  
 قصر رسم بکند .

آثار او در سالون مرکزی کروی  
 دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی  
 و سبیل دولتی امریکاسته زمین  
 است و در اطراف قصر شیشه خانه  
 های بزرگی پر از جاهای دیدنی  
 قصر است آباد شد .  
 در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت  
 با خانواده اش به قصر سفید  
 می آمد . بازم زمان تغییرات  
 مر رسد . تغییرات فقط متوجه  
 تکمیل تجهیزات قصر بود . به  
 اساس مطالبی کلاسیک فرانسه  
 اتاق آبی به وجود آمد . رئیس  
 جمهور ( ویلیام تافت )

William Taft  
 کاملاً به یک قصر جدید آمد .  
 او که از علاقمندان طبعیه بود  
 در اطراف قصر ، باغ بزرگ  
 آلبالو را ایجاد کرد . نهال  
 های آلبالو اراخان تانگ همین  
 ملاقاتش در جاهان پسند کرد  
 و حکومت جاپان به مثابه تحفه  
 چندین هزار نهال آلبالوی  
 جاپان را به واشنگتن به اسرع  
 وقت فرستاد .

Wilson  
 ( وودرو ویلسون )  
 که در زمان جنگ اول جهانی  
 رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر  
 خریداری شد ، ولی این وسایل  
 و تجهیزات مدت زیادی در قصر  
 باقی نمانده ، زیرا در سال  
 ۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق  
 شدند که در قصر درگرفته .  
 ایالات متحده درین زمان  
 دست به گریبان در جنگ با  
 بریتانیای کبیر بود و زمانیکه  
 قوای بریتانیایی به واشنگتن  
 نزدیک میشدند ، رئیس جمهور  
 ماریسون از واشنگتن بمیرون  
 رفت . رئیس جمهور بمیرون  
 حریق هیچگاه به قصر سفید  
 برنگشت و مدت باقیمانده ریاست  
 جمهورش را در اقامتگاه  
 شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو  
 که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد  
 به قصر دوباره ترمیم شده ، جای  
 گزین شد . در قصر ترمیم شده  
 هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت  
 فاشد ۱۰ کنگرس امریکا تصمیم  
 فوق العاده بی رایه تصویب  
 رسانید و از بودجه دولتی مبلغی  
 رایه منظور تهیه وسایل مول و  
 فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص  
 داد . این مول ها درباریس  
 به قیمت گزاف خریداری شد  
 در همین زمان مجسمه های  
 مرمری از کیستوف کلمبوس و جون  
 واشنگتن را که اثریک پیکر تراش  
 ایتالیایی بود ، به صد دلار  
 خرید که تا امروز در قصر سفید  
 موجود است .

تصاویر خانوادگی های روسای  
 جمهور بودند که هر یک به نوبه  
 خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا  
 می آوردند ، بلکه تعابیس نیز

# شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی  
نهایت، از همه عشق، و از آتش  
عشق فریاد بلند می آرد که:  
یار بار بر صبر نباید ز تود ل  
ز آتش عشق  
تا ابد قصه کند، قصه  
سکور رنگد

و یا:  
عشق شیرینی جانست و همه  
چاشنی است  
چاشنی و مزه را صورت و  
رنگی نبود

و یا:  
در شب فقلت جهانی خفته اند  
ز آفتاب عشق ما را روز شد  
کو تراست این عشق یا آب حیات  
عمر را بی حد و قیامت میکند  
مولانا عشق را آتشی می خواند  
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با  
سخن و با قصه آنرا کوتاه ساخت  
عشق چون تمام هستی و هستی کل  
را بیان است، آنجان کسه  
هستی کل فنا نابد پراست عشق  
نیز جاودانه است، آری عشق که  
آنرا صورت و رنگ نیست، کتبی  
است و وجد و شور است و از همینجا  
است که مولانا مضمون را بر شکل  
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از  
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی  
میگوید و انهایی را که در غفلت و  
بیخبری نفس می ساینند در سیا -  
هی و تاریکی ماند و گمان میخواند،  
پس کلید همه اسرار را در کف  
عشق باید جست. و گاهی دیگر  
عشق آب زنده گانی است، یعنی  
با عشق زیستن اگر چند روزه است  
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر  
است، و در نهایت مفهوم هستی  
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش  
سود ای ما  
ای طیب جمله علتها می  
ای دای نخوت و ناموس می  
ای تو افلاطون و جالینوس می  
شعر مولانا با طایفه و احساس  
چنان گوی خورده است که انسان  
با خواندن آن خود را در محیطی  
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده  
گوش جان آدمی سخن می گوید.  
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید  
تن بفرماید. این اندر زانسان  
را در دنیا و مدحی تعجب و روشنی  
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر  
و جهد کننده را میباید که توفیق  
بجو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود  
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود  
جهد نرغونی چو بی توفیق بو د  
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود  
بیان رنج و غم از زبان مولانا،  
رنگ و بوی دیگر دارد، میتوان -

گفت که همه عالم همه هستی در  
احساس و الای او کوتاه میشود. او  
نه چون سایر ادما از رنج گریز  
دارد، بل رنج را بدیده می برای  
شناخت شادی میداند و از -  
همینجا است که ضدیت در هستی  
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید  
تا بدین حد خوشدلی آید  
بسدید  
پس نهائی هابه ضد پیدا  
شود  
چونکه حق را نیست ضد  
پنهان شود

گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه  
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر  
تا بدانی بانگ خراز بانگ در  
یا هیچ گندم کاری جو برد  
دیده ای سبزی که کره خوردند  
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری  
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل  
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین  
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به  
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا  
بند پرور مضامین و مضمون پاینده و  
جوهر.

آنجا که میگوید:  
ای برادر قصه چون بیجانماست  
معنی اند روی به سان دانماست  
یا:

این جهان نفی است در اثبات  
حسو  
صورت صفراست در معنات  
حسو

یا:  
زیر و بالا پیش و پس و وصف  
تسست  
بی جهت و وصف جسمان  
روشنست  
عشق مولانا، زنده می آید. اوست  
هستی اوست، پیروست، رهبر  
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.  
همه چیز را از عشق میخواهد  
همه چیز را به عشق میسپارد و همه  
دارای اش را از همین عشق  
میگیرد. مولانا تعامیت هستی  
را در خود تمام می بیند. انهایی  
را که همه تعاریف هستی را بده  
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید  
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد  
ای د و صد لعنت برین تقلید باد  
و این منی مستلزم آنست تا انسان  
به گنه واصلیت جهان هستی بی  
پیرد. آیا این ندای مولانا، -  
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید  
کجایید  
معشوق همینجا است بیاید  
بیایید

مولانا عرفان را، آنگونه کسه  
عده بی از روی نابخردی تجرد و  
انزوای محض میداند، نفس بند بود  
بل آن مرتبت به معشوق کل را  
خلاف دیگران، در اجتماع و در  
وجد و سماع و یاد یگران میجوید.  
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی  
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از  
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن  
جا که:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت  
وسرود  
بسی بکردم لاحول و توبه دل  
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند.  
شعر هستی را، شعری را که از  
درون خود وی پدید می آید و وسیع  
وی نهایت در حقیقت هستی -  
الهام می گیرد و متاثر میگردند و  
گفتن شعر برایش تا حد نورسان  
فراز میرود و این تنها عشق است  
که بر تمامی قلعه و جانش حکمروایی  
دارد و مولانا تنها باند عشق  
است. بنده عشق بزرگ و والا  
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین  
شعر می کنی  
گرتن ز من خاصش کم ترسم که  
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس  
تبریزی متوری معنوی، و آثار  
مشهور فی مابینه، مکاتیب و مجالس  
سبعه، به یادگار مانده که همه  
این آثار، گنجینه های جاودانی  
اند بیات مانند، و همین ها اند که  
ناله های عاشقانه مولانا را در -  
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -  
 پدرم راهی سفری شد و بعد از  
 چندی من تولد شدم و مادرم  
 از ترس پیدم مرا بر سر مغزوی کرده  
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت  
 و از قضا پدرم از سفر برگشت  
 و در همانجا فوت کرد. من به سن  
 هفت ساله گری به مکتب شامل  
 شدم و همین طوری به بنام (علی -  
 جمشوری) مدت هفت سال این راز  
 را نگهداشتم، ولی سرانجام  
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح  
 پیش استاد الجبجی که استاد  
 معربانی بود، رفتم و راز خود را  
 با او در میان گذاشتم و گفتم  
 کمن دختر هستم. بعد از همان  
 ساعت درس از (علی جمشوری)  
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما  
 تا به حال هم خوشاوندانم از این  
 راز خبر ندارند، این است  
 سرگذشت من) ...  
 دوستان از گزارش تان  
 بسیار گذاریم. تشکر.  
 ✖️ وحید اصغری از صنف  
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :  
 نگاهتان آن قدر خنده  
 داشت که چشمان ضعیف (نر -  
 دیلک بین) از خنده پت پت  
 میشد. آنرا به سهول صفحه  
 (بومی خنده) سپردیم تا همه  
 خواننده گان چشمان شان  
 پت پت شود، ولی کارتون  
 نگراری بود. جور باشد.  
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :  
 جان (رازدار باشی) میخواه -  
 ستم مطلبت رای خاطر نفس  
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم  
 که بهشتی ترش کرده ایسد،  
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن  
 را نشر میکنم تا خودت متوجه  
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل  
 می پرستم، بخاری هر چه  
 گفت آن می پرستم. همه مردم  
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک  
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید  
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل  
 سال اول پوهنسی حقوق  
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر  
 تان عیب وزن و دیگر کاستها  
 داشت، ان شاء الله در آیند  
 اشعار خوبی از شما خواهیم  
 داشت. موفق باشمید.  
 ✖️ جیشا فیض محصل سال  
 اول پوهنسی اقتصاد :  
 دوست عزیز در قسمت سروده  
 تان (نزدیک بین) با انگشت  
 به متن بالا اشاره میکند که به  
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم  
 شما قرار دارد پر نهی باشد.  
 ✖️ لیلای فرحت محصل پوهنسی  
 علم طبیعی :  
 (نزدیک بین) قسم خورد  
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان  
 بماند، چون عمر انسان پروسه  
 دور و درازی دارد که وسط آن  
 جوانیت و پیری بخوای و پیری  
 نخواهی این دوره پیری شمس  
 نیست و پیری سرانجام سراغ  
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان  
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک  
 می گویم، چون بیشتر خواننده -  
 گان ما مطالبی میفرستند که به  
 درد هیچ نشریه می نمیخورد  
 چشم به راه مطالب جالبتری  
 از شما دوست خوش سلیقه  
 مجله هستیم. با فرحت باشید.  
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم  
 شهر شاه سوری :  
 دوست مهربان! نه تنها  
 (نزدیک بین) بل (رازدار باشی)  
 هم نتوانست مطلب تان را  
 بخواند، یعنی قدری در سو -  
 شتمن جمله کرده ایسد. خوش  
 خط باشید.  
 ✖️ لمری برید من عبد الرحمن  
 (بیکار نیک) از خزن :  
 (رازدار باشی) شعر ارسالی  
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت  
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده  
 بودید، چون فعلا نتوانست  
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.  
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله  
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.  
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل  
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون  
 کابل :  
 به پاسخ نامه چهل تان،  
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر  
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک  
 بین) نقدا در بیانات بد آرید.  
 و مطلب ارسالی تان را چاپ  
 میکنم.  
 (زنده گی دوست داشتیمه  
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...  
 اما ... نه بدون تو ...))  
 زنده دل باشید.  
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -  
 دوستان شان از صنف نهم  
 عمر شهید :  
 (نزدیک بین) او (رازدار باشی)  
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا  
 دعای خیر میکنند که از این به بعد  
 همینطور مطالب جالب بفرستید  
 حالا یکی از مطالب جالب  
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه  
 تعجب کنند :  
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۱  
 ساله و خانم (خاتین) همسرش  
 (۱۱۰ ساله که از آذربایجان  
 شوروی میباشد، یک صد و پنجاه  
 سالگرد زناشویی سعادت مند  
 خود را جشن گرفته و اهالی  
 روستای شان از این مهمترین زن  
 و شوهر دنیا به عنوان سبب  
 سعادت خانواده گی یاد کردند.  
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.  
 این دو (۱۲۰۰ نوزند) نواسه  
 و کواسه (۵۰۰) دارنده که در بیست  
 شهر زنده گی میکنند. مونسق  
 باشید.  
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -  
 التحصیل با نرید روشن :  
 بخشی از مطالب ارسالی تان  
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو  
 میکنم.  
 فرمادار انقلاب و جنایت  
 است. (الوسط)  
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح  
 بد وجود نداشته است. (فرا -  
 نکلن) ...  
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل  
 سال سوم انستیتوت طب کابل :  
 توجه کنید به سروده تان :  
 ( در چشم من نشسته ای - و آن  
 که بر فراز اقی های بوزنور  
 و رنگی تویی .  
 تاد و رهای دور  
 آن چشم های آبی درهای  
 نیلگون .  
 آفوش بر صفا .  
 لب های پر نسون  
 گویی به من بها .  
 زین تنگبارون . . .  
 ای کاش . . .  
 ای کاش این توبودی نه رویا  
 نه خواب بود .  
 اما نگاه تو .  
 چشم انتظار بود .  
 دکتر باشید و موفق .  
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول  
 اردوی نمبر (۱) هرات :  
 سروده ارسالی تان اقبال  
 چاپ نهایت برای این که اشکال  
 زبانی از نظر صنعت شعری  
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به  
 شما تبریک میگویم. آرزو های  
 تان بزرگ است. موفق باشید .  
 - توریگی اسدی از صنف  
 هشتم مکتب فقور ندیم :  
 به نظر (نزدیک بین) که چند  
 نوع دگر همان را قراشوش  
 کرده اید :  
 همان ناخوانده معمان  
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،  
 معمان شکبو، معمان جنگ -  
 انداز، معمان فساد، معمان  
 کپ گوی وغیره وغیره .  
 از نگاهیت تشکر. زنده  
 باشید .  
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف  
 یازدهم آماده گی لیسه عالی  
 محمود هوتکی :  
 سروده تان نشان میدهد که  
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر  
 بخوانید و از استادان مربوط  
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر  
 قابل چاپ می عیب به مجله  
 بفرستید. تا هم (خرما) شود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار  
 بود . به امید همکاری های  
 بعدی تان ، جور باشید .  
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب  
 معالجری کابل :  
 توجه کنید به بخشی از سروده  
 مقبول تان :  
 ( پنجره قلم را به رویت گشودم ،  
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم )  
 پس تو همیشه بمان و سراسری  
 معیسه از آن من باش و دیگر این  
 جا سفر مکن زیرا پنجره قلم  
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت  
 هراس دارد .  
 پنجره قلم را به صدای  
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای  
 عشق جاودانی ( ۰۰۰ )  
 به امید موفقیت هر چه بیشتر  
 شما داکتر صاحب آینده .  
 ✕ خاطره همایون بهر زاد  
 از لیسه مریم :  
 فکاهی ( خرافات ) تان جالب  
 است ، به صفحه ( بوجی خنده )  
 سپرده شد تا همه بخندند در  
 باره فرورخزاد چیزهای  
 جالبی به نشر خواهد رسید  
 همایون باشید .  
 ✕ خجسته نیکو از صف ۱۶  
 لیسه زرفونه :  
 دوست عزیز! هر چه مطلب  
 جالب و تصاویر جالب به مجله  
 تان بفرستید . ( زهی سعادت )  
 خوش میثوم ولی به شرطیکه  
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس  
 های جالب باشد . با زور نالست  
 مورد نظر تان صاحب صورت می  
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ  
 خواهم کرد .  
 ✕ رابعه کریمزاد :  
 انتقاد تان را به ( نزدیک بین )  
 گفتم ( نزدیک ) بعد از ناراحتی  
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها  
 و مطالب چاپ شده آن شاهد  
 آن است که انتقاد شتابی  
 جاست چون در مجله سیاورن  
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی  
 چاپ میشود . امید است  
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -  
 تجدید نظر کنید . ( و ) از دار -  
 باشی ) با وجود این بی انصافی  
 تان نسبت به محتوی مجله ،  
 بخشی از مطلب ارسال تان را  
 نشر میکند ، توجه کنید :  
 ( آسمان خیلی تحمل پرست  
 است هر وقت که به مهمانس  
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس  
 گون که دارد به خود می آویزد  
 آن ها قدرت های رادوست  
 می داشت که همیشه در تاریکی  
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش  
 نیاید .  
 موفق باشید .  
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی  
 از صف یازدهم لیسه مید آن  
 هوایی بگرم :  
 جان ( نزدیک بین ) مطلب  
 که حالا جالب است ، لقمه پس  
 از آن را میچایم ، چشم به راه  
 همکاری های بیشترتان . حالا  
 لقمه چرب از مطالب ارسال  
 تان :  
 ( یاد ایامی که من هم کامرانی  
 داشتم  
 کاکو ها و فرور نوجوانی  
 داشتم  
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو  
 بیزار بود  
 عمره امر ، د صد راز نهان  
 داشتم  
 خود را برج اهل کرده ، لانی  
 میزد  
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتم  
 ✕ هستی سروش محصل طب  
 اطفال انستیتوت طب کابل :  
 ( نزدیک بین ) عرض میدارد  
 که خوشا به حال شما که هم شاعر  
 هستید وهم ( داکتر ) به هر حال  
 ( پنجره باز ) عنوان سروده تان  
 است که آن را همین لحظه  
 نشر میکنم :  
 ( دامن پنجره بسته خاموشی  
 بود  
 که فقط در عمر  
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته  
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور  
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز  
 روز و شب در دل این راه چنین  
 انداز است  
 و به این شوق  
 که شبی برگردد .  
 سالها شد که دگر پنجره  
 باز است .  
 موفق و داکتر باشید .  
 ✕ محمد شفیع ( دانشیار ) از  
 صف دوازدهم لیسه عمر شهید :  
 ( نزدیک بین ) ، گوش های  
 ناشنوا ( راز دار باشی ) را تاب داد  
 تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -  
 لب خوانندگان را ، بی هوده  
 و عده چاپ بدهد بل جنس  
 آن را در همین صفحه ( از دور -  
 و از نزدیک ) نشر کند ، تا هم خرما  
 شود وهم صواب یا ( نواب ) -  
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان  
 کرده گر تان :  
 ( عشق ، شعله ایست که اگر  
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و  
 خواهد نشست )  
 ( عشق برده دل فریبی است  
 که بروحش سراپی زنده گسی  
 کشیده میشود )  
 ✕ فریده امید محصل  
 سال اول بوهنای فارسی :  
 دوست عزیز! از این که علاقه  
 مند شعر هستید و میخواهید  
 شاعر خوب شوید . ( نزدیک بین )  
 قلبا برای تان تبریک میگوید .  
 سروده تان به مسوول صفحه  
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد  
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت  
 چاپ آن ، ( راز دار باشی ) شما  
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر  
 بخوانید ، چون استعدادش را  
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه  
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا  
 قسمتی از سروده تان را نشر  
 میکنم :  
 ( چشمانت نمود چی را خواهد  
 داشت ؟  
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل  
 سبز بر طراوت مانده  
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند  
 و شاید به یک شب تاریک سیاه  
 امید وار باشید .  
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور  
 عزیز ی :  
 کاکا ( راز دار باشی ) شما  
 هم با هزاران چشم سفیدی به  
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله  
 مطالب ارسال تان یک مطلب  
 را انتخاب میکنم برای چاپ ،  
 توجه کنید :  
 ( القاب شخصیت های  
 معروف جهان .  
 ۱- پدر اختراع ادیسون  
 امریکایی .  
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو  
 یونانی .  
 ۳- پدر طب یونان :سقراط  
 ۴- پدر طب معالجوی  
 اچولی سینا .  
 عزیز باشید .  
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه  
 زرفونه :  
 درست قبل از ( انتشار صدای  
 ملانصر الدین ) فکاهی تان را  
 انتشار میدهم :  
 عربی مشغول نماز خواندن  
 بود ، رفقایش تعریف و تمجید  
 از او میکردند و میگفتند :  
 خیلی آدم دیندار و موقه .  
 سبست که با حضور و خشوع  
 نماز میخواند . . .  
 هر چه نماز خود را قطع کرده  
 گفت :  
 در همین حال ، روزه هم  
 دارم .  
 سرفراز باشید .  
 ✕ نظیم و فاکوهستانی  
 از لیسه مریم :  
 کاکا ( نزدیک بین ) تان  
 از ( کار خوب ) و ( خاطره قهرمان )  
 چیزی جالب ( چیز ) جالبی  
 دستگیرش نشد . ( چیز ) دیگری  
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر  
 نشد ماملامت .  
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتار  
در تنگن، یک سکوت در فرساده  
یک نمانده در دنیا، یک خشم  
در صمیمیت، یک معتاد در رشکستن.  
نه! من یک صداقت این هستم  
که صراحت فولادی دایم. من یک  
خوشبختی در سپاه ام و سلا  
برف سبز در زمستان، که رویش  
راد رخوش دارد و هاران و ابا  
خسود.

من در عشق زناه نمیخواهم و در  
درد دوا، چرا که من خوشبختی  
سپاه دایم که آنرا در نامه  
سپیدی نگه داشته و هنوز گسه  
سالها گذشته اند، زنده گی من  
به انداز همان نامه است که  
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.  
شاید من میخک سپاه تو باشم  
و تو هم عزیز من که هدیه خدا این  
تو از من برسدی؟  
.. قادر به ترک همد پگر خواهیم  
بود؟

نه!

چرا که این نه تو بی زنده  
منم. این ما. ما. ما. ی  
ما، فراتر ازین و تویت این ما خود  
عشق است، فراتر از خاطره ها  
ترک کردن، چه واژه زشتی، که هرگز  
با چنین نفرین نمی شناختن  
تو همان ماهی کوچک طلایی خود  
بهایم هستی که سکوت را تفسیر  
مبتزانی و خوابهایم را تعبیر.  
من در تو بودم، شما سر -  
گردانم.

تو از من برسدی:

چرا عشق در خود عشق  
نیست؟

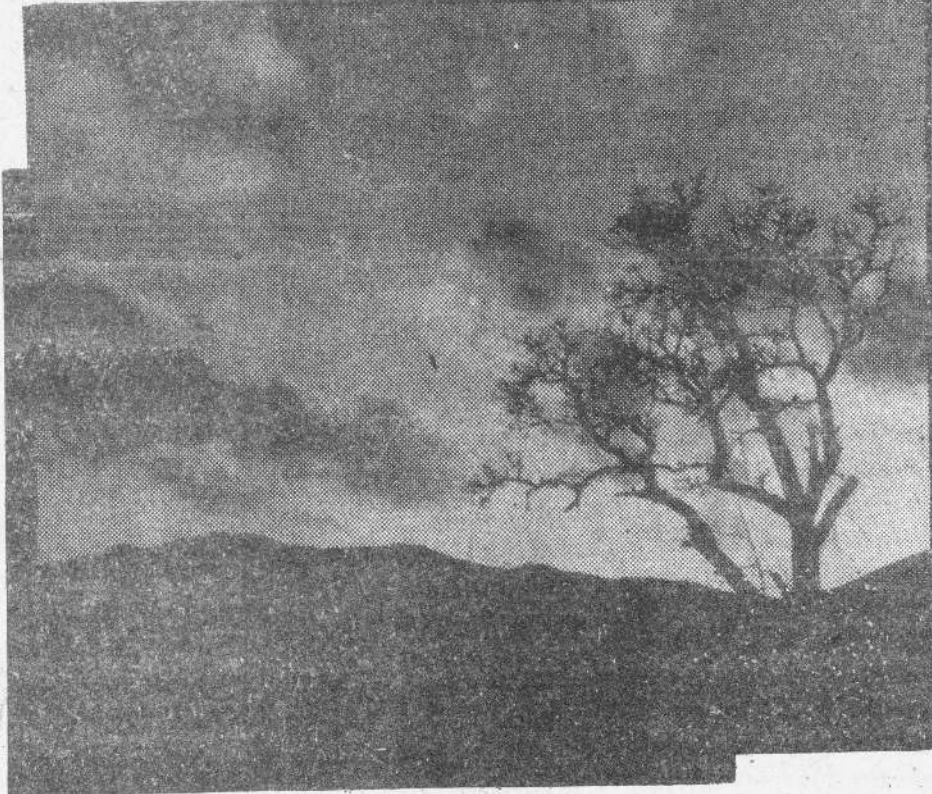
چرا که درسی باکی احساس  
وحسادت حساس بودن، آرامش  
از پروانه بی هستی که برای زندگی  
کردن چیزهای زیبایی داری تا  
برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟

یک تقاضا؟

یک نمانده؟

ایا تو چقدر برای زنده کسی  
کردن رنگ و حشمانه صراحت  
دیوانه بی داری که برای ترک



صدا داده ام  
تو کیستی؟  
تو یک صراحتی که در کنگی کسی  
تو نجابتی که در وسعت چشمها  
پت موری، شاید تو یک دردی  
که سخت دلپذیری و در میان از تو  
آرامش نیستی آرامش بود نیست  
در جان درد آبدی است من  
گفته بودم، تو تکلیف یک رفتگی  
تا ادای یک آمدن باشی. اما  
وقتی از نبودن و نیاندن با من  
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی  
در تو لایز میشود، که نمیتوانی  
آنرا پنهان کنی.  
عشق در تو یک عمارت نیست که  
آرامش باشد، یک آمدن نیست که  
رفتن داشته باشد، شاید، عشق  
یک نرسیدن خوشبخت است، یک  
بایز جاودان، یک میخکی که  
هنوز سپاه نشده، یک صراحت  
فولادی که سرابایت را تهین کرده.  
اما تو هم مثل من در آیی شدن  
پاسپاه بودن آن به تو دیده نشده  
می.

شش نمیکنی، من عشق را در  
جاودانگی آن دوست دایم عشق  
یک نمانده است که جستجو کنی  
خوشبختی و یافتن زیبایی است  
من بر ختمم؟ تو وقتی گلی را میکنی  
با او چه میکنی؟  
برای یافتن باسح، ناراحتی  
مقبولی در او افتاده شد، گفت  
میخواهم بزرگه نشود، گفتیم  
من گلی هستم که مرا کنده می  
وسپس در ناراحتی، ارم نشد  
شاید میخواستیم چیزی بنویسیم  
برای او نوشتیم:  
"تو خود خاطره بی هستی، در  
امتداد یک نگاه، تو بالاتر از بند او  
عشقی که عاشق بودن را در خوش  
داری محقق چقدر درد بکنند  
تا بقدر برسد."  
من ترا در خود می پام مثل یک  
صدا، مثل زنگوله های یک عهد  
نا بسته و ناگسسته هیانه هایم را  
این صدا آنرا گرفته است، من  
خوابهایم را که آبهای داشته  
جان خسته ام هستند، به این

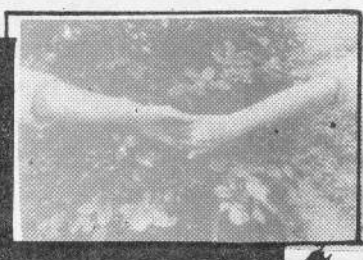
آشنایی ما از کوجه خوشبختی  
ایهام میگردد، من رنگ بر لاده  
این تقاضا را میدهم، اما در  
آبی یا سپاه بودنش به تردید  
بودم، او برایم از میخک های  
خود میگفت، از گل میخک را در  
ست داشت و همیشه باغ خود  
داشت، او از درد نگفتی هست  
فرهاد میکرد وین از نمانده  
خوابهایم حکایه داشت، شاید آن  
نمانده ماهی طلایی کوچکی بود  
که من فقط در رویاها او را داشتم  
من برسدی؟  
.. تو میخک سپاه داری؟  
او خابوش ماند، نهد انم چرا  
برسدی، من برایش از تعریف  
عشق گفتم: عشق مثل شعری است  
که میخوانش و از آن لذت میبری  
میشوی، اما برای خواننده شعر  
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر  
نخواهد بود، اما از این باور برایم  
میداد که: نه، عشق مثل شعری  
است که میخوانش و هرگز فراموش

زبانی پندار و آیی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای بپوند تا آشنا بزندگی را دریا عاباهم بپوند میزند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه اهام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نیتانم برای کدام جا - زده ای بی بگویم به جلال خوابهام شاید این جاودانه های همیشه معتراشند ، شاید این جلال خوابهام توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب . تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجه میرویند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاء و انگ را در خود داری .

تو بمن نوشته ای :

" هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک پنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زبوا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبیل بود نشد شوار است ؟

این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یابم ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آیی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اندر برای قاهم يك حقیقت ، راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم :

" تویک غزل عاشقانه ای که هیچگاه من به آهنگ آن نپرسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیابم . من يك شعر کوتاه که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته ای هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه اهام مغضای حاده هام ای . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدخم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه ای دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده ای آن پنجره به آسمان خاکستری رنگ که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کود کاشی بیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را بپوشم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : موجی از رفتن بودم . من در آنچه از تگسوار خود بپوشیدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترساند .

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او نمیتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم آن سوختن پایان نیابد . اود را بپوش خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند :

(( زنده گی خوشبخت ))

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . نمیتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سباهی خوشبخت مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاهک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه باخود به خانه آورده بود . چه حافظه ای ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی منمیداشتم چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ نمیتوانست خوشبخت باشد



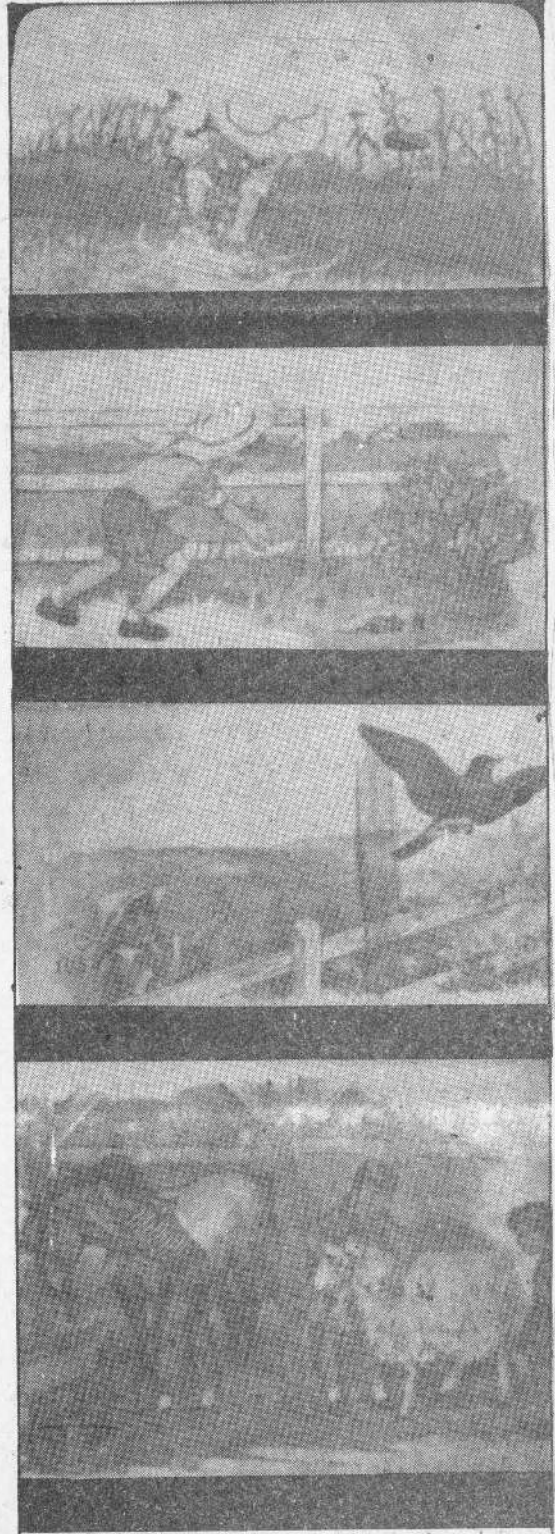
# سپا و ورسا

## من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده  
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا  
 دشنام داده گفتم: (( چرا  
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی  
 مرا بیست دوستانم شرماند ی ))  
 من رفتم و در خانه گریه کردم،  
 هیچکس با من گپ نزد فقط که  
 گناه از من باشد نه بدن نه  
 مادر و نه برادر - هیچکس  
 به گناه خود اعتراض نمیکردند  
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن  
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر  
 به هیچ کارخانه دست نزنم  
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد  
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم  
 مادر هم قهرشده برادرم حسرت  
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند  
 که چرا نمیکنم من رفتم و با خواهر  
 خوانده ام که همسایه ما است  
 درد دل کردم خواهر خوانده ام  
 گفت: (( خیر است تو از زده نشو  
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع  
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه  
 کارهای خود باشی، مثلا وقتی  
 که گیلان آب را بر ساختی باید  
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه  
 می بودی که دست هایت چرب  
 نمی بود من که یادم آمد  
 براستی آنروز دست هام چرب  
 بود که گیلان آب از دستم افتاد  
 دوستم گفت: همچنان وقتی  
 عینک های پدرت را می آوردی  
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام  
 بدهم، تصادفاً از پیشم خراب  
 میشود چند روز پیش مادر  
 گفت: (( برو بچم یک گیلان  
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر  
 از آب ساختم ناگهان گیلان  
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار  
 قهر شده اما من هیچ گناه  
 نداشتم یک روز بدو گفتم:  
 (( برو عینک هام را بیا)) وقتی  
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست  
 کردم که خراب نشود، اما متوجه  
 نبودم که دفعته دروازه را بر  
 در باز کرد و دروازه شیشه  
 عینک بدو خورد و آنرا شکستند  
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم  
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده  
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در  
 بدو مراد دشنام دادند گفتند:  
 (( تو بسیار بیگانه و تنبل هستی  
 هر چیزی را می شکستی ))  
 برادرم کلانم که در یوهنتون  
 میخوانده چند روز پیش با دوستان  
 خود در خانه ما بود، برادرم من  
 گفت: (( خواهر جان برو کسی  
 چای بیا)) وقتی چای را ما  
 در آماده ساختن من بتوس  
 ظرف های چای را برداشتم  
 و به اتاق معلمان بردم اما  
 همینکه میخواستم به داخل اتاق  
 بروم برادرم با عجله از اتاق  
 بیرون برآمد و با اشتیاق گفت  
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس  
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای  
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

# کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد . همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



## برویزجان

بهنده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بهشت ردوست دارد .

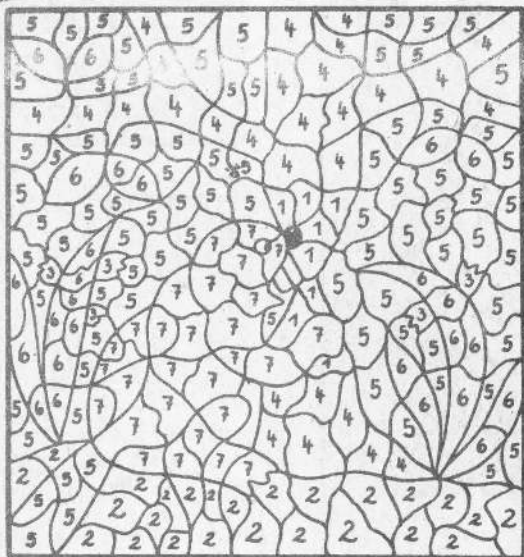


ازين لحاظ بايد با احتيا ط باشي و بلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بسود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بسود همچ طفل خورد كار هايي را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن مي شدم به كار شروع ميكردم . حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشه و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .



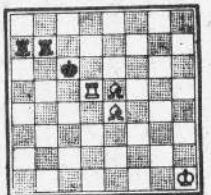
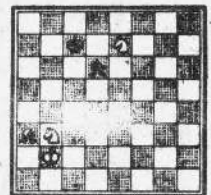
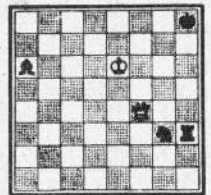
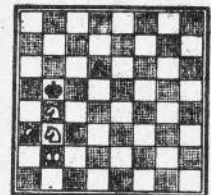
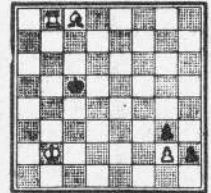
دروازه باشي و اگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

لایحه های رقم را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری  
۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

# شطرنج



انجام بازی را در نماه‌ای  
بالایی مطالعه کنید :  
بنویسید که در چند حرکت  
بازی و در چند نماه سفید به  
پسروزی نایل می‌آید . به برنده  
جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه  
داده میشود .

# پژوهش‌های علمی

## جدول

### افقی :

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی .
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سمنه - خلم نارسیده .
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت .
- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی .
- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی .
- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها .
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر .
- ۱۰- تیم - اندیشه وهراس دتوق وبارک .
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است  
۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه ، نیرنگ .

۱۳- هنر - از دل برآید !  
وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب .

۱۴- پایتختی در اروپا -  
سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور بانینجال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور .  
صودی :

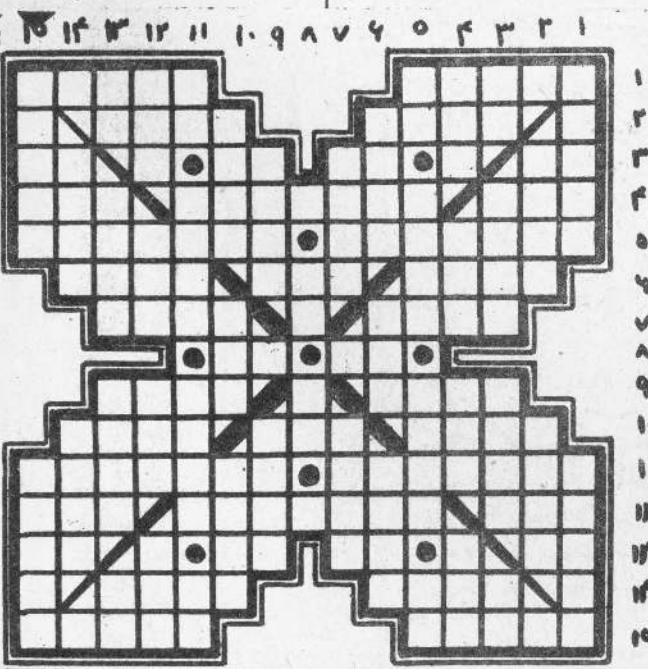
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات .

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود !

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند !

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان .

۵- واحد پول جاپان  
اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید .



# حل کنید - چاپر بلبرید

- ۶- مراجعت - از وسایل
- حمل و نقل - بملوانان
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک
- ۱۰- مطالعه واحصائیه
- گیری مقدساتی - روستا و تفریق
- در از ترین شب سال
- ۱۱- برابر که نیازند
- نشانه ناترس باشد - لقب
- شاهان روسیه - نو و اسروزی
- پایانه روز
- ۱۲- شیشه کمره عکاسی -
- خود داری - نام دو شخص
- از وسایل قلبه
- ۱۳- ضم - از ستاره گان
- زیبای نپلهای هندی - پای
- اتومبیلها - نقش
- ۱۴- سنگ سخت - بدو
- زشت
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال
- سرشانه

## پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای را کماشغاب کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) ویا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت هاست. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از رسانی و خستگی فکری برخوردار دارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمید هید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از یک بشری که به حال خود اشک می ریزید و خود را یک قربانی تصور می کنید. چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز - سای های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاد اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امید واری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید و زنده گو می کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

## حل کننده گان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
- تورالی - فنی - وحیده - ناهید
- حمید - شکیلا - شایبور - فواد
- کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
- مسعود - زرمینه - جاوید
- نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
- شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
- پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
- فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
- طهور - سوسن - زویا - خاطر
- رومان - لینا - سروش - لیسدا
- فواد - ویدا - شایبور - لیلی
- ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
- اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد
- مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.

دوستان عزیز ما  
در صورت تمایل  
با شماره ۰۲۱۷۷۷۷۷۷۷  
تماس بگیرید



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بپسندید.

# بررسی فال گونستریم



## متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . پتان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای میگیرند . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

## متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید پایان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فراموش کنید . (( روزی )) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

## متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنویید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . رتنام هر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عسای بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

## متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

## متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسه سلامت می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

## متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در فضی خانواده خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایمی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

## متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های انداخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

## متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

## متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرمی زیاد اعتماد را نگهدارید .

## متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مردم مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

## متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کنید .

# لکي فايڦ

## ۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر  
خوش و خوشبخت ميا شيد .  
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هـ مشعري امـاده  
بـد پـرايـيـ است . فراموش نکـنيد هر چـاشت اسـاعت ۱ — ۰۲  
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور  
تيلفون ( ۲۰۴۱۰ )

۱۱۹

ACKU  
 مسلسل  
 Ds  
 350  
 22 ص

صنایع ملی  
 بزرگترین  
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لکڑی شکر فیروز گاہ  
 لکڑی شکر فیروز گاہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت  
 ۲۶۱۱  
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است  
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را تہا ہرزف کنید

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**